

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - ، مصحح
تفسیر نمونه: تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواسته‌ها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از نویسندگان (ویرایش ۱) - تهران: دارالکتب الاسلامیه - ۱۳۵۴.
۶۰۰۰ ریال: ج. ۴ - بهای هر جلد متفاوت.
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا (فهرست نویسی پیش از انتشار).
کتابنامه.
جلد بیست و هفتم (چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷)
ISBN - SET: 964-440-030-5 (دوره)
ISBN: 964-440-004-6 (ج. ۴)
۱. تفاسیر شیعه - قرن ۱۴. الف. عنوان. ب. عنوان: تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواسته‌ها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز.
۲۹۷/۱۷۹ BP۹۸/م۷ت۷
۱۳۷۷ م ۲۲۵۳-۲۷۶

فروشگاه مرکزی: تهران - بازار سلطانی - ۹۹
تلفن: ۵۵۶۲۷۴۴۹ - ۵۵۶۲۰۴۱۰
فروشگاه شماره ۱: خیابان ولی عصر - خیابان فرشته - ۹
تلفن: ۰۹۱۲۳۴۴۱۵۲۱ - ۲۶۲۰۰۲۵۹



تفسیر نمونه جلد بیست و هفتم

زیر نظر استاد محقق آیت‌الله مکارم شیرازی

همکاران: محمد رضا آشتیانی، محمد جعفر امامی، داود الهامی، اسدالله ایمانی، عبدالرسول حسینی، سید حسن شجاعی
سید نورالله طباطبایی، محمود عبداللہی، محسن قرانتی، محمد محمدی

- ناشر: دارالکتب الاسلامیة
- تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
- چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷
- صفحه و قطع: ۶۵۲ صفحه، وزیری
- چاپ: چاپخانه سرور
- شابک ۶-۰۰۴-۴۴۰-۰۰۴-۹۶۴ / 6 - 004 - 440 - 964
- شابک دوره ۲۸ جلدی ۵-۰۳۰-۰۰۳-۴۴۰-۹۶۴ / 5 VOL.28 / 964-440-030
- حق چاپ برای ناشر محفوظ است
- قیمت: ۶۰۰۰ ریال

زیر نظر استاد محقق
آیه الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد بیست و هفتم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان



با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

آشتیانی	محمد رضا
امامی	محمد جعفر
حسنی	عبدالرسول
شجاعی	سید حسن
عبداللّهی	محمود
قرائتی	محسن
محمدی	محمد



پایان یک تجربه و آغاز تجربه دیگر

اکنون که به لطف خداوند و توفیق و عنایات او، کار «تفسیر نمونه» بعد از «پانزده سال» به پایان می‌رسد، خوب است چند نکته را به خوانندگان عزیز که در این سفر طولانی ما را همراهی کردند، به عنوان ثمره‌ای از این تجربه بزرگ هدیه کنیم، شاید برای پویندگان راه مطالعه و بررسی قرآن مجید، مفید باشد:

۱ - ما در خلال این مطالعه مستمر، به عمق مفهوم چند حدیث درباره قرآن مجید آشنا تر شدیم و حقیقت آنها را به رأی العین دیدیم:

نخست، حدیثی است از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که درباره قرآن می‌فرماید:

لَهُ نُجُومٌ وَعَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَمَنَازِلُ الْحِكْمَةِ:

«قرآن ستارگان درخشانی دارد، و بر فراز این ستارگان، ستارگان دیگری است، شگفتی‌هایش پایان نمی‌گیرد، و عجائیش کهنه نمی‌شود، چراغ‌های هدایت در آن است، و منزلگاه‌های حکمت و دانش» (۱).

در حدیث دیگری، از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می‌خوانیم: مردی خدمتش رسیده عرض کرد:

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۱۵ (در کتاب نوادر راوندی «تخوم» آمده است).



مَا بَالُ الْقُرْآنِ لَا يَزِدُّ عَلَى النَّشْرِ وَالِدَّرْسِ إِلَّا غَضَاضَةً:

«چرا قرآن هر قدر بیشتر منتشر و مطالعه شود، تازه تر می گردد؟!»

فرمود: لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لِزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَلَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ:

«این به خاطر آن است که: خداوند متعال قرآن را برای زمان خاص و قوم خاصی قرار نداده، و لذا در هر زمانی تازه، و نزد هر جمعیتی با طراوت است تا روز قیامت».(۱)

به راستی که شجره طیبه قرآن، چنان است که هر موقع دست به سوی شاخسارش دراز کنی، میوه تازه ای می دهد: «تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» و اقیانوس بیکرانی است که، هر قدر در آن غور کنی، گوهرهای تازه ای می بخشد.

هنگامی که، انسان وارد بحث «تفسیر موضوعی» می شود، مطالب تازه ای از آیات قرآن بر او کشف می شود، که تا آن زمان به آن پی نبرده بود.

این حقیقت، عشق و امیدی به همه پویندگان راه تفسیر قرآن می دهد، که هرگز دست از طلب بر ندارند و هیچ زمانی را - تا آخر عمر - پایان کار در قرآن مجید تصور نکنند.

در حدیث دیگری، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

فِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَ مَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ:

«در قرآن بهار دل ها، و سرچشمه های علم و دانش است، و هیچ چیز هم چون قرآن، قلب آدمی را جلا نمی دهد».(۲)

محتوای این حدیث را نیز، ما با تمام وجود در این مدت احساس کردیم، که هر چه انسان با قرآن بیشتر کار کند، نور و صفای تازه، و روح و روان نوینی پیدا می کند،

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۱۷.

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۷۶.



آن کس که قبول ندارد، می تواند این حقیقت را تجربه کند.

۲ - با توجه به وسعت تعلیمات قرآن در تمام زمینه ها، روشن می شود: ما مسلمانان، از نظر معارف و مسائل اعتقادی، و همچنین از نظر قوانین سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، هیچگونه کمبودی نداریم، قرآن آن چنان از این نظر غنی است که، همه نیازهای ما را تأمین می کند (البته در قرآن اصول این مسائل آمده و شرح آن در سنت و اخبار معصومین (علیهم السلام) است).

بنابراین، ما هیچ نیازی به این که دست به سوی «فلسفه های شرق و غرب» و «قوانین آنها» دراز کنیم، نداریم، و به فرموده امیرمؤمنان علی (علیه السلام):

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَهُ وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى:

«بدانید! هیچ کس با داشتن قرآن، فقیر نیست، و هیچ کس بدون آن، غنی و بی نیاز نمی باشد». (۱)

تمام مشکل و کمبود ما، عدم آگاهی کافی از این منبع عظیم معرفت است. قرآن به صورت گنجینه ناشناخته ای در میان ما باقی مانده و گوهرهایی که در صدف کون و مکان پیدا نمی شود، و تنها جای آن در قرآن است، از گمشدگان لب دریا طلب می کنیم، و آنچه را خود داریم، از بیگانه تمنا داریم.

مشکل دیگر ما این است که: با پیش داورى ها و خط گرفتن از شرق و غرب، می خواهیم آیات قرآن را بر این پیش داورى ها تطبیق کنیم، و این برخورد نادرست با قرآن است، که ما را از معارف آن محروم می سازد، و آن را به صورت «ابزاری» برای دست یافتن به افکار ناقص خودمان و توجیه خطاهایمان در می آورد!

۳ - بسیاری از مسلمانان به قرآن تنها به عنوان یک کتاب مقدس، که تلاوتش

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۷۶.



مایه ثواب و برکت است و حفظ آیاتش دلیل بر فضیلت، نگاه می کنند.

آنها فراموش کرده اند: قرآن برنامه عمل است و تمام احترام و عظمتی که دارد، به خاطر نتیجه های تربیتی آن است، اگر الفاظ و کلمات و حروف قرآن محترم است - که حتماً محترم است - همه به خاطر آن هدف عالی است، ولی، با نهایت تعجب، گروهی آن هدف را فراموش کرده، و تنها در الفاظ مانده اند.

مدارس و جلسات فراوانی برای حفظ قرآن در بسیاری از کشورهای اسلامی تأسیس شده، و علمای تجوید و قرائت، با دقت و ریزه کاری و گاهی وسواس به امور مربوط به الفاظ مشغولند، هنگامی که یک قاری قرآن یک سوره کوچک یا یک آیه طولانی را «با یک نفس» می خواند، همه «الله الله» می گویند، و به عنوان یک کار هنری او را تشویق می کنند، ولی کسی برای محتوای آن، «الله الله» نمی گوید، و از عمل به تعلیمات آن در بسیاری از کشورها و جوامع اسلامی خبری نیست، که نیست.

ما در «تفسیر نمونه» این جمله را شاید ۱۱۴ بار (به تعداد سوره های قرآن) در آغاز سوره ها تکرار کردیم که: «آنچه درباره فضائل قرآن در روایات آمده، از آن کسی است که آن را تلاوت کند، تلاوتی که مقدمه اندیشه باشد، اندیشه ای که منتهی به عمل گردد».

این «تکرار مکرر»، که شاید در نظر بعضی بی رویه باشد، تنها به خاطر همین است که، این پندار شکسته شود، که فضیلت قرآن فقط برای خواندن آیات آن نیست، بلکه به خاطر آن است که قرآن به صورت یک کتاب عمل در آید.

امیدواریم با تلاش و کوششی که از سوی بسیاری از دانشمندان اسلامی در این زمینه صورت گرفته و می گیرد، ما به این آرزو برسیم که، همه مسلمانان به آیات این کتاب بزرگ آسمانی به عنوان یک برنامه زندگی بنگرند و به صورت یک دستور



العمل جامع و حیاتی و انسان ساز با آن برخورد کنند و این بود آخرین سخن ما در «تفسیر نمونه» و بقیه را به «تفسیر موضوعی» موکول می کنیم.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

قم حوزه علمیه - ناصر مکارم شیرازی

۱۸ / ذی حجه / ۱۴۰۷

۲۳ / ۵ / ۱۳۶۶





قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده و یا مورد نقد قرار گرفته است:

- ۱ - تفسیر مجمع البیان از مفسر معروف مرحوم طبرسی
- ۲ - تفسیر تبیان از دانشمند فقید بزرگ شیخ طوسی
- ۳ - تفسیر المیزان از علامه طباطبائی
- ۴ - تفسیر صافی از ملا محسن فیض کاشانی
- ۵ - تفسیر نور الثقلین از مرحوم عبد علی بن جمعه الحویزی
- ۶ - تفسیر برهان از مرحوم سید هاشم بحرانی
- ۷ - تفسیر روح المعانی از علامه شهاب الدین محمود آلوسی
- ۸ - تفسیر المنار از محمد رشید رضا (تقریرات درس تفسیر شیخ محمد عبده)
- ۹ - تفسیر فی ظلال القرآن از سید قطب
- ۱۰ - تفسیر قرطبی از محمد بن احمد الانصاری القرطبی
- ۱۱ - اسباب النزول از واحدی (ابوالحسن علی بن منویه نیشابوری)
- ۱۲ - تفسیر مراغی از احمد مصطفی مراغی
- ۱۳ - تفسیر مفاتیح الغیباز فخر رازی
- ۱۴ - تفسیر روح الجناناز ابو الفتوح رازی
- ۱۵ - تفسیر کشاف از زمخشری
- ۱۶ - الدرّ المنثور از سیوطی





تفسیر نمونه

جلد بیست و هفتم

سوره های

بلد - شمس - لیل - ضحی - شرح - تین - علق قدر - بینه - زلزله - عادیات - قارعه - تکاثر
عصر - همزه - فیل - قریش - ماعون - کوثر
کافرون - نصر - مسد - اخلاص - فلق - ناس

جزء ۳۰ قرآن مجید





سوره بلد

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۲۰ آیه است

تاریخ شروع

۸ / رمضان المبارک / ۱۴۰۷

۱۷ / ۲ / ۱۳۶۶





محتوای سوره بلد

این سوره در عین کوتاهی، حقایق بزرگی را در بردارد.

۱ - در قسمت اول این سوره، بعد از ذکر سوگندهای پرمعنائی، اشاره به این حقیقت شده که: زندگی انسان در عالم دنیا همواره توأم با مشکلات و رنج است، تا از یکسو، خود را برای رفتن به جنگ مشکلات آماده سازد.

و از سوی دیگر، انتظار آرامش و آسودگی مطلق را در این جهان از سر بیرون کند، آرامش مطلق تنها در زندگی آخرت امکان پذیر است و بس.

۲ - در بخش دیگری از این سوره، قسمتی از مهمترین نعمت های الهی را بر انسان می شمرد، و سپس به ناسپاسی او در مقابل این نعمت ها اشاره می کند.

۳ - در آخرین بخش این سوره، مردم را به دو گروه: «اصحاب الیمین» و «اصحاب المشئمة» تقسیم کرده، و گوشه ای از صفات اعمال گروه اول (مؤمنان صالح) و سپس سرنوشت آنها را بیان می کند، و بعد، به نقطه مقابل آنها یعنی کافران و مجرمان و سرنوشت آنها می پردازد. تعبیر آیات سوره، بسیار قاطع و کوبنده، جمله بندی ها، کوتاه و پرتنین، و الفاظ، بسیار مؤثر و گویا است، و شکل آیات و محتوا نشان می دهد: این سوره از سوره های «مکی» است.



فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده که فرمود: مَنْ قَرَأَهَا أُعْطَاهُ اللَّهُ الْأَمْنَ مِنْ غَضَبِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «کسی که سوره «بلد» را بخواند، خداوند او را از خشم خود در قیامت در امان می دارد». (۱)

و در حدیثی، از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «کسی که در نماز واجب سوره «لا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ» را بخواند، در دنیا از صالحان شناخته خواهد شد، و در آخرت از کسانی شناخته می شود که، در درگاه خداوند مقام و منزلتی دارد، و از دوستان پیامبران، شهداء و صالحان خواهد بود». (۲)

* * *

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۰.

۲ - «ثواب الاعمال» طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۷۸.



- ۱ لا أُقسِمُ بهذا البلدِ
- ۲ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ
- ۳ وَ وَالِدٍ وَ مَا وَكَلَدَ
- ۴ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ
- ۵ أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يُقَدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ
- ۶ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا
- ۷ أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - قسم به این شهر مقدس (مکه).

۲ - شهری که تو در آن ساکنی.

۳ - و قسم به پدر و فرزندش (ابراهیم خلیل و فرزندش اسماعیل ذبیح).

۴ - که ما انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او پر از رنج هاست)!

۵ - آیا او گمان می کند که هیچ کس نمی تواند بر او دست یابد؟!

۶ - می گوید: «مال زیادی را (در کارهای خیر) نابود کرده ام»!

۷ - آیا (انسان) گمان می کند هیچ کس او را ندیده (که عمل خیری انجام نداده) است؟!



سوگند به این شهر مقدس

سنت قرآن در بسیاری از موارد بر این است که: بیان حقایق بسیار مهم را با سوگند شروع می کند، سوگندهائی که خود نیز سبب حرکت اندیشه، فکر و عقل انسان است، سوگندهائی که ارتباط خاصی با همان مطلب مورد نظر دارد.

در اینجا نیز برای بیان این واقعیت که زندگی انسان در دنیا توأم با درد و رنج است، از سوگند تازه ای شروع می کند و می فرماید: «قسم به این شهر مقدس، شهر مکه» (لا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ). (۱)

«شهری که تو ساکن آن هستی» (وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ).

گرچه، در این آیات، نام «مکه» صریحاً نیامده است، ولی با توجه به «مکی» بودن سوره از یکسو، و اهمیت فوق العاده این شهر مقدس از سوی دیگر، پیدا است: منظور همان «مکه» است، و اجماع مفسران نیز بر همین است.

البته، شرافت و عظمت سرزمین «مکه» ایجاب می کند، خداوند به آن سوگند یاد نماید؛ چرا که نخستین مرکز توحید و عبادت پروردگار در اینجا ساخته شده، و انبیای بزرگ، گرد این خانه طواف کرده اند، ولی جمله «وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» مطلب تازه ای در بر دارد، می گوید: این شهر به خاطر وجود پر فیض و

پر برکت تو، چنان عظمتی به خود گرفته که شایسته این سوگند شده است.

و حقیقت همین است که: ارزش سرزمین ها به ارزش انسان های مقیم در آن است، مبدا کفار «مکه» تصور کنند اگر قرآن به این سرزمین قسم یاد می کند، برای

۱ - «لا» در اینجا «زائده» است و برای تأکید آمده، البته طبق تفسیر دیگری احتمال دارد «لا» نافیه باشد (در این زمینه توضیح بیشتری در آغاز سوره قیامت نیز داده شده است).



وطن آنها و یا کانون بت هایشان اهمیت قائل شده است، نه، چنین نیست، تنها ارزش این شهر گذشته از سوابق تاریخی خاص آن) به خاطر وجود ذی جود بنده خاص خدا محمد(صلی الله علیه وآله) است.

ای «کعبه» را ز یمن قدوم تو صد شرف! وی «مروه» را ز مقدم پاک تو صد «صفا» «بطحا»، ز نور طلعت تو، یافته، فروغ *** «یثرب»، ز خاک تو با، رونق و نوا در اینجا تفسیر دیگری نیز وجود دارد و آن این که: «من به این شهر مقدس سوگند یاد نمی کنم، در حالی که احترام تو را هتک کرده اند، و جان و مال و عرضت را حلال و مباح شمرده اند».

و این توبیخ و سرزنش شدیدی است نسبت به کفار قریش، که آنها خود را خادمان، و حافظان حرم «مکه» می پنداشتند، و برای این سرزمین آنچنان احترامی قائل بودند که، حتی اگر قاتل پدرشان در آنجا دیده می شد در امان بود، حتی می گویند: کسانی که از پوست درختان «مکه» بر می گرفتند و به خود می بستند، به خاطر آن در امان بودند. ولی با این حال، چرا تمام این آداب و سنن در مورد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) زیر پا گذارده شد؟! چرا هر گونه اذیت و آزار نسبت به او و یارانش روا می داشتند، و حتی خوششان را مباح می شمردند؟!

این تفسیر در حدیثی، از امام صادق(علیه السلام) نیز نقل شده است. (۱)

پس از آن می افزاید: «و قسم به پدر و فرزندش» (وَ وَالِدٍ وَ مَا وَكَلَدٍ).



در این که منظور از این «پدر» و «فرزند» کیست؟ تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند: نخست این که منظور از «والد» ابراهیم خلیل (علیه السلام) و از «ولد» اسماعیل ذبیح (علیه السلام) است و با توجه به این که در آیه قبل، به شهر «مکه» سوگند یاد شده و می دانیم ابراهیم (علیه السلام) و فرزندش، بنیانگذار «کعبه» و شهر «مکه» بودند، این تفسیر بسیار مناسب به نظر می رسد، به خصوص این که: عرب جاهلی نیز برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) و فرزندش اهمیت فوق العاده ای قائل بود، و به آنها افتخار می کرد و بسیاری از آنها نسب خود را به آن دو می رساندند.

دیگر این که: منظور آدم و فرزندانش می باشد.

سوم این که: منظور آدم و پیامبرانی هستند که از دودمان او برخاسته اند.

و چهارم این که: منظور سوگند به هر پدر و فرزندی است؛ چرا که مسأله تولد و بقاء نسل انسانی در طول ادوار مختلف، از شگفت انگیزترین بدایع خلقت است، و خداوند مخصوصاً به آن سوگند یاد کرده است.

جمع میان این چهار تفسیر نیز، بعید نیست، هر چند تفسیر اول از همه مناسب تر به نظر می رسد.

آن گاه، به چیزی می پردازد که هدف نهائی این سوگندها است، می فرماید: «مسلماً ما انسان را در رنج آفریدیم» (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ).

«کَبَد» به گفته «طبرسی» در «مجمع البیان» در اصل، به معنی «شدت» است، و لذا هنگامی که شیر غلیظ شود «تَكَبَّدَ اللَّبَنُ» می گویند.

ولی، به گفته «راغب» در «مفردات»، «کَبَد» (بر وزن حسد) به معنی دردی است که عارض «کَبَد» (جگر سیاه) انسان می شود و سپس، به هر گونه مشقت و

رنج اطلاق شده است.

ریشه این لغت هر چه باشد، مفهوم فعلی آن همان رنج و ناراحتی است. آری، انسان از آغاز زندگی، حتی از آن لحظه ای که نطفه او در قرارگاه رحم واقع می شود، مراحل زیادی از مشکلات و درد و رنج ها را طی می کند تا متولد شود، و بعد از تولد در دوران طفولیت، و سپس جوانی، و از همه مشکل تر دوران پیری، مواجه به انواع مشقت ها و رنج ها است، و این است طبیعت زندگی دنیا، و انتظار غیر آن داشتن اشتباه است، اشتباه، و به گفته شاعر عرب:

طَبَعَتْ عَلَيَّ كَلِيرٌ وَأَنْتَ تُرِيدُهَا صَفْوًا عَنِ الْأَقْدَارِ وَالْأَكْدَارِ؟
وَمُكَلَّفُوا الْأَيَّامَ ضِدًّا طِبَاعِهَا *** مَتَطَلَّبٌ فِي الْمَاءِ حَذْوَةٌ نَارًا!

«طبیعت جهان بر کدورت است و تو می خواهی * از هر گونه کدورت و ناپاکی پاک باشد؟ هر کس دوران جهان را بر ضد طبیعتش بطلبد * همچون کسی است که در میان امواج آب، شعله آتش جستجو می کند!» (۱)

نگاهی به زندگی انبیاء و اولیاء الله نیز نشان می دهد، زندگی این گل های سرسبد آفرینش نیز، با انواع ناملائمات و درد و رنج ها قرین بود، هنگامی که دنیا برای آنها چنین باشد، وضع برای دیگران روشن است.

و اگر افراد یا جوامعی را می بینیم که، به ظاهر درد و رنجی ندارند یا بر اثر مطالعات سطحی ما است، و لذا وقتی نزدیکتر می شویم، به عمق درد و رنج های همین صاحبان زندگی مرفه آشنا می گردیم، و یا این که: برای مدتی محدود و زمانی استثنائی است که قانون کلی جهان را بر هم نمی زند.



و در آیه بعد می فرماید: «آیا این انسان گمان می کند هیچ کس قادر نیست بر او دست بیابد؟»
(أَ يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ). (۱)

اشاره به این که: آمیختگی زندگی انسان با آن همه درد و رنج، دلیل بر این است که او قدرتی ندارد.

ولی، او بر مرکب غرور سوار است، و هر کار خلاف، گناه، جرم و تجاوزی را مرتکب می شود، گوئی خود را در امن و امان می بیند، و از قلمرو مجازات الهی بر کنار تصور می کند، هنگامی که به قدرت می رسد، تمام احکام الهی را زیر پا می گذارد، و مطلقاً خدا را بنده نیست، آیا به راستی چنین می پندارد که از چنگال مجازات پروردگار رهائی می یابد، چه اشتباه بزرگی!

این احتمال نیز داده شده: منظور ثروتمندانی هستند که می پنداشتند احدی توانائی ندارد ثروت آنها را بگیرد.

و نیز گفته شده: منظور کسانی هستند که معتقد بودند: احدی آنها را در برابر اعمالشان بازخواست نمی کند.

ولی آیه، مفهوم جامعی دارد که، ممکن است همه این تفسیرها را شامل شود.
بعضی گفته اند: آیه فوق، اشاره به مردی است از قبیله «جمح» که «ابو الاسد» نامیده می شد، او به قدری نیرومند بود که، روی یک قطعه چرم می نشست، ده نفر می خواستند آن را از زیر پای او بکشند، نمی توانستند، چرم پاره پاره می شد و او از جا تکان نمی خورد! (۲)
ولی، نظر داشتن آیه به چنین فرد یا افراد مغروری، مانع از عمومیت مفهوم

۱ - «أَنْ» در این جمله «مخففه از مثقله» است، و در تقدیر «أَنْتَ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ» می باشد.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۳.



آن نیست.

سپس، در ادامه همین سخن می فرماید: «او می گوید من مال زیادی را تباه کردم» (يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبْدًا).

اشاره به کسانی است که، وقتی به آنها پیشنهاد صرف مال در کار خیری می کردند، از روی غرور و نخوت می گفتند: ما بسیار در این راه ها صرف کرده ایم، در حالی که چیزی برای خدا انفاق نکرده بودند، و اگر اموالی به این و آن داده بودند، برای تظاهر و ریا کاری و اغراض شخصی بوده است.

بعضی نیز گفته اند: آیه اشاره است به کسانی که اموال زیادی در دشمنی با اسلام و پیامبر(صلی الله علیه وآله) و توطئه های ضد اسلامی صرف کرده بودند، و به آن افتخار می کردند، همان گونه که در حدیثی آمده است: در روز «جنگ خندق» هنگامی که علی(علیه السلام) «اسلام» را به «عمر و بن عبدود» عرضه نمود، او در پاسخ گفت: فَأَيْنَ مَا أَنْفَقْتُ فِيكُمْ مَالًا لُبْدًا؛ «پس آن همه اموالی که بر ضد شما مصرف کردم چه می شود؟!» (۱)

بعضی نیز گفته اند: آیه ناظر به بعضی از سران «قریش» مانند «حارث بن عامر» است که مرتکب گناهی شده بود، راه نجات را از پیامبر(صلی الله علیه وآله) سؤال کرد، حضرت دستور کفاره به او داد. او گفت: «اموال من از آن روز که وارد دین اسلام شدم، در کفارات و نفقات نابود شد!» (۲)

جمع میان هر سه تفسیر نیز بی مانع است، هر چند تفسیر اول تناسب بیشتری با آیه بعد دارد.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۸۰، حدیث ۱۰.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۳.



تعبیر به «أَهْلَكْتُ» اشاره به این است که: اموال او در حقیقت نابود شده و بهره ای عائدش نمی شود.

«لَبَدٌ» (بر وزن لغت) به معنی شیء متراکم و انبوه است، و در اینجا به معنی مال فراوان است.

و می افزاید: «آیا گمان می کند هیچ کس او را ندیده و نمی بیند؟! (أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَ أَحَدًا). او از این حقیقت غافل است که: خداوند نه فقط ظواهر اعمال او را در خلوت و جمع می بیند، بلکه، از اعماق قلب و روح او نیز آگاه است، و از نیات او با خبر، مگر ممکن است خدائی که وجود بی انتهایش به همه چیز احاطه دارد، چیزی را نبیند و نداند؟! این غافلان بی خبرند که بر اثر جهل و ناآگاهی، خود را از مراقبت دائمی پروردگار بر کنار می پندارند.

آری، خدا می داند این اموال را از کجا به دست آورده؟ و در چه راهی مصرف کرده است؟! در حدیثی از «ابن عباس» نقل شده است: «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه وآله) فرمود: لَا تَزُولُ قَدَمَا الْعَبْدِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعَةٍ: عَنْ عُمُرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ؟ وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ جَمَعَهُ، وَ فِيمَا ذَا أَنْفَقَهُ؟ وَ عَنْ عَمَلِهِ مَاذَا عَمِلَ بِهِ؟ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ:

«در قیامت هیچ بنده ای قدم از قدم بر نمی دارد تا از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی آن را فانی کرده؟ و از مالش که از کجا جمع آوری نموده؟ و در چه راه مصرف کرده است؟ و از عملش که چه کاری انجام داده؟ و از محبت ما اهل بیت»! (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۴ - شبیه همین معنی در تفسیر «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۳۵ نیز آمده است.



کوتاه سخن این که: چگونه انسان مغرور می شود، و ادعای قدرت می کند؟ در حالی که زندگی او با درد و رنج عجیب است، «اگر مالی دارد به شبی است، و اگر جانی دارد به تپی است»!

وانگهی، چگونه ادعا می کند: من اموال فراوانی در راه خدا انفاق کرده ام، در حالی که او از نیتش آگاه است، هم کیفیت تحصیل آن اموال نامشروع را می داند، و هم چگونگی صرف کردن ریاکارانه و مغرضانه آن را.



- ۸ أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ
 ۹ وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ
 ۱۰ وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ

ترجمه:

- ۸ - آیا برای او دو چشم قرار ندادیم؟
 ۹ - و یک زبان و دو لب؟!
 ۱۰ - و او را به راه خیر و شرّ هدایت کردیم.

تفسیر:

نعمت چشم و زبان، و هدایت

در تعقیب آیات گذشته، که سخن از غرور و غفلت انسان های طغیانگر می گفت، در آیات مورد بحث، بخشی از مهمترین نعمت های مادی و معنوی الهی را بر این انسان می شمرد، تا از یکسو، غرور و غفلت او را بشکند.

و از سوی دیگر، وادار به تفکر در خالق این نعمت ها کند، و با تحریک حس شکرگزاری در درون جاننش، او را به سوی معرفت خالق سوق دهد.

نخست می فرماید: «آیا ما برای این انسان دو چشم قرار ندادیم؟! (أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ).

«و یک زبان و دو لب؟! (وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ).



«و او را به خیر و شرّ آگاه کردیم، و هدایت نمودیم» (وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ).
 به این ترتیب، در این چند جمله کوتاه، به سه نعمت مهم مادی و یک نعمت بزرگ معنوی که همه از عظیمترین نعمت های الهی است اشاره نموده است: نعمت چشم ها، و زبان، و لب ها، از یکسو.

و نعمت هدایت و معرفت خیر و شرّ از سوی دیگر.
 توجه داشته باشید «نَجْد» در اصل به معنی مکان مرتفع است در مقابل «تهامه» که به سرزمین های پست گفته می شود، یا به تعبیر دیگر «بلند بوم» و «پست بوم» است، و در اینجا کنایه از خیر و شرّ و مسیر سعادت و شقاوت است. (۱)
 در اهمیت نعمت های فوق همین بس که:

«چشم»، مهمترین وسیله ارتباط انسان با جهان خارج است، شگفتی های چشم، به اندازه ای است که، به راستی انسان را به خضوع در مقابل خالق آن وامی دارد، طبقات هفتگانه چشم که به نام های صلیبه (قرنیه) مشیمیه، عنیبه، جلدیه، زلالیه، زجاجیه، و شبکیه نامیده شده، هر کدام ساختمان عجیب، ظریف و شگفت انگیزی دارد که، قوانین فیزیکی و شیمیایی مربوط به نور و آئینه ها به دقتترین وجهی در آنها رعایت شده، به طوری که پیشرفته ترین دوربین های دقیق عکاسی در برابر آن، موجود بی ارزشی است، و به راستی، اگر در تمام دنیا جز انسان، و در تمام وجود انسان جز چشم، چیز دیگری نبود، مطالعه شگفتی هایش برای شناخت علم و قدرت عظیم پروردگار کافی بود.

و اما «زبان»، مهمترین وسیله ارتباط انسان با انسان های دیگر و نقل و مبادله

۱ - این تفسیر در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده (مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث) و این که بعضی آن را به دو پستان مادر که برآمدگی سینه ها است! تفسیر کرده اند بسیار بعید است، ضمناً تعبیر به «نَجْد» در مورد خیر به خاطر عظمت آن است و در مورد شرّ از باب تغلیب است.



اطلاعات و معلومات از قومی به قوم دیگر، و از نسلی به نسل دیگر است، و اگر این وسیله ارتباطی نبود، هرگز انسان نمی توانست تا این حد در علم و دانش و تمدن مادی و مسائل معنوی ترقی کند.

و اما «لب ها»، اولاً - نقش مؤثری در تکلم دارند؛ چرا که بسیاری از مقاطع حروف به وسیله لب ها ادا می شود.

از این گذشته، لب ها کمک زیادی به جویدن غذا، حفظ رطوبت دهان، و نوشیدن آب می کند و اگر نبودند، خوردن و آشامیدن انسان، و حتی منظره چهره او بر اثر جریان آب دهان به بیرون، و عدم قدرت بر اداء بسیاری از حروف، وضع اسف انگیزی داشت.

و از آنجا که درک حقایق در درجه اول، با چشم و زبان است.

به دنبال اینها به وجود «عقل» و «هدایت عقلانی و فطری» اشاره می کند، تعبیر آیه، «هدایت تشریحی» را که به وسیله انبیاء و اولیاء انجام می گیرد نیز شامل می شود.

آری، او هم «دیده بینا» و «آفتاب» را در اختیار انسان گذارده، و هم «راه و چاه» را به او نشان داده، «تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش را».

و با این همه چراغ فروزان که فرا راه او قرار داده است اگر از بیراهه می رود، باید گفت: «بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش»!

جمله: وَ هَدَيْنَا النُّجْدَيْنِ: «ما او را از راه خیر و شر آگاه کردیم» علاوه بر این که مسأله اختیار و آزادی اراده انسان را بیان می کند، با توجه به این که: «نجد» مکان مرتفع است، اشاره به این است که: پیمودن راه خیر، خالی از مشکلات، زحمت و رنج نیست، همان گونه که بالا رفتن از زمین های مرتفع مشکلاتی دارد، حتی پیمودن راه شر نیز مشکلاتی دارد، چه بهتر که انسان با سعی و تلاشش راه



خیر را برگزیند.

اما در عین حال، انتخاب راه، با خود انسان است، او است که می تواند چشم و زبان را در مسیر حلال یا حرام به گردش درآورد، و از دو جاده «خیر» و «شر» هر کدام را بخواهد، برگزیند.

لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: خداوند متعال به فرزندان آدم می گوید: يَا بَنَ آدَمَ! اِنْ نَازَعَكَ لِسَانُكَ فِيمَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ اَعْتُكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَتَيْنِ فَاَطْبِقْ، وَاِنْ نَازَعَكَ بَصْرُكَ اِلَى بَعْضِ مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ اَعْتُكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَتَيْنِ فَاَطْبِقْ...:

«ای فرزند آدم! اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند، من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده ام، لب را فروبند، و اگر چشمت بخواهد تو را به سوی حرام ببرد، من پلک ها را در اختیار تو قرار داده ام، آنها را فرو بند!...» (۱)

و به این ترتیب، خداوند وسائل کنترل این نعمت های بزرگ را نیز، در اختیار بشر قرار داده و این یکی دیگر از الطاف بزرگ او است.

جالب این که: آیات فوق در مورد زبان، اشاره به لب ها شده، اما در مورد چشم ها، اشاره به پلک ها نشده است، و این ظاهراً به دو علت است:

یکی این که: نقش لب ها برای سخن گفتن و غذا خوردن و سایر جهات به مراتب بیش از پلک ها در مورد چشم است.

و دیگر این که: کنترل زبان از کنترل چشم به مراتب مهم تر و سرنوشت سازتر است.



۱ - شگفتی های چشم

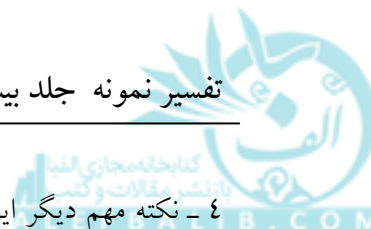
چشم را معمولاً به یک دستگاه دوربین عکاسی تشبیه می کنند، که با عدسی بسیار ظریف خود، از صحنه های مختلف عکسبرداری می کند، عکس هائی که به جای فیلم روی «شبکیه چشم» منعکس می شود، و از آنجا به وسیله اعصاب بینائی به مغز منتقل می گردد.

این دستگاه عکسبرداری فوق العاده ظریف و دقیق، در شبانه روز ممکن است هزاران هزار عکس از صحنه های مختلف بردارد، ولی از جهات زیادی قابل مقایسه حتی با پیشرفته ترین دستگاه های عکسبرداری و فیلمبرداری نیست، زیرا:

۱ - دریچه تنظیم نور (دیافراگم) در این دستگاه، که همان «مردمک چشم» است، به طور خودکار در برابر نور تغییر شکل داده، در مقابل نور قوی تنگ تر و در مقابل نور ضعیف گشادتر می شود، در حالی که دستگاه های عکاسی را باید به وسیله اشخاص تنظیم کرد.

۲ - عدسی چشم بر خلاف تمام عدسی هائی که در دوربین های عکاسی دنیا به کار رفته، دائماً تغییر شکل می دهد، به طوری که گاه قطر آن ۱/۵ میلیمتر است و گاه تا ۸ میلیمتر می رسد! تا آماده عکسبرداری از صحنه های دور و نزدیک شود، و این کار به وسیله عضلاتی که اطراف عدسی را گرفته اند، و آن را می کشند یا رها می کنند، انجام می شود، به طوری که یک عدسی چشم به تنهایی کار صدها عدسی را انجام می دهد!

۳ - این دستگاه عکاسی در چهار جهت مختلف حرکت می کند، و می تواند به کمک عضلات چشم، به هر طرف حرکت کرده و فیلمبرداری کند.



۴ - نکته مهم دیگر اینجا است که: در دوربین های عکاسی باید فیلم ها را عوض کنند، و یک حلقه فیلم که تمام شد، باید حلقه دیگری جای آن بگذارند، اما چشم های انسان در تمام طول عمر فیلمبرداری می کند، بی آن که چیزی از آن عوض شود، این، به خاطر آن است که، در قسمت «شبکیه چشم» که تصویرها روی آن منعکس می شود، دو رقم سلول وجود دارد، سلول های «مخروطی» و «استوانه ای» که دارای ماده بسیار حساسی در برابر نور است، و با کمترین تابش نور تجزیه می شود و امواجی به وجود می آورد که به مغز منتقل، و بعداً اثر آن زائل می شود، و شبکیه مجدداً آماده فیلمبرداری جدید خواهد شد.

۵ - دوربین های عکاسی از موادی بسیار محکم ساخته شده است، ولی دستگاه عکاسی چشم به قدری ظریف و لطیف است که، با مختصر چیزی خراش می یابد و به همین جهت در محفظه محکم استخوانی قرار گرفته، اما در عین ظرافت، از آهن و فولاد بسیار پر دوام تر است.

۶ - مسأله «تنظیم نور» برای فیلمبرداران و عکاسان مسأله بسیار مهمی است، و برای این که تصویرها روشن باشد گاهی لازم است چندین ساعت مشغول تنظیم نور و مقدمات آن باشند، در حالی که چشم در هر شرائطی از نور قوی، متوسط و ضعیف، حتی در تاریکی، به شرط آن که نور بسیار کمی در آنجا باشد، عکسبرداری می کند، و این از عجایب چشم است.

۷ - گاهی ما از روشنائی به تاریکی می رویم، و یا لامپ های برق دفعتاً خاموش می شود، در آن لحظه، مطلقاً چیزی را نمی بینیم، ولی با گذشتن چند لحظه، چشم ما به طور خودکار وضع خود را با آن نور ضعیف تطبیق می دهد، به طوری که وقتی به اطراف خود نگاه می کنیم، تدریجاً اشیاء زیادی را می بینیم و می گوئیم: چشم ما با تاریکی عادت کرد، و این تعبیر عادت که با زبان ساده ادا



می شود، نتیجه مکانیسم بسیار پیچیده ای است که در چشم قرار دارد، و می تواند خود را در زمان بسیار کوتاهی با شرایط جدید تطبیق دهد.

عکس این معنی، به هنگامی که از تاریکی به روشنائی منتقل می شویم نیز صادق است، که در آغاز، چشم ما تحمل نور قوی را ندارد، ولی بعد از چند لحظه خود را با آن تطبیق می دهد و به اصطلاح عادت می کند، این امور هرگز در دستگاه های فیلمبرداری وجود ندارد.

۸ - دستگاه های فیلمبرداری از فضای محدودی می توانند فیلم تهیه کنند، در حالی که چشم انسان تمام نیم دایره افق را که در مقابل او قرار دارد می بیند، و به تعبیر دیگر، ما تقریباً ۱۸۰ درجه، دایره اطراف خود را می بینیم، در حالی که هیچ دستگاه عکاسی چنین نیست.

۹ - از مطالب عجیب و جالب این که: دو چشم انسان که هر کدام دستگاه مستقلی است، چنان تنظیم شده، که عکس های حاصل از آنها درست روی یک نقطه می افتد، به طوری که اگر کمی این تنظیم به هم بخورد، انسان با دو چشمش جسم واحد را دو جسم می بیند! همان گونه که در اشخاص «احول» (دو بین) این معنی مشاهده می شود.

۱۰ - نکته جالب دیگر این که: تمام صحنه هایی که چشم از آن عکسبرداری می کند، به طور وارونه روی شبکیه چشم می افتد، در حالی که ما هیچ چیز را وارونه نمی بینیم، این به خاطر عادت کردن چشم، و حفظ نسبت اشیاء با یکدیگر می باشد.

۱۱ - سطح چشم باید دائماً مرطوب باشد، به طوری که اگر چند ساعتی خشک شود، ضربه شدیدی بر آن وارد می گردد، این رطوبت دائمی از غده های اشک تأمین می شود، که از یکسو وارد چشم شده، و از رگ های بسیار باریک و



ظریفی که در گوشه چشمان قرار دارد بیرون می رود، و به بینی ها منتقل می شود، و بینی را نیز مرطوب می کند.

اگر غده های اشک بخشکد، چشم، به خطر می افتد و حرکت پلک ها غیر ممکن می شود، و اگر بیش از حد فعالیت کند، دائماً اشک بر صورت جاری می شود، یا اگر راه باریک فاضلاب چشم بسته شود، باید دائماً دستمالی به دست داشته باشیم، آب های زیادی را از صورت خشک کنیم و چه دردسر بزرگی است.

۱۲ - ترکیب اشک (آب چشم)، ترکیب پیچیده ای است، و از بیش از ده عنصر تشکیل می یابد، که در مجموع بهترین و مناسب ترین مایع برای نگهداری چشم است.

کوتاه سخن این که: عجائب چشم به قدری زیاد است که، باید روزها نشست، درباره آن سخن گفت، کتاب ها نوشت، و با تمام اینها، ماده اصلی آن را که می نگریم، تقریباً یک تکه پیه بیشتر نیست!

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در آن سخن پرمایه اش می فرماید: اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يُنْظَرُ بِشَحْمِهِ، وَ يَتَكَلَّمُ بِلَحْمِهِ، وَ يَسْمَعُ بِعَظْمِهِ، وَ يَتَنَفَّسُ مِنْ حَرَمِهِ!

«شگفتا از این انسان که با یک قطعه پیه می بیند، با قطعه گوشتی سخن می گوید، با استخوانی می شنود، و از شکافی نفس می کشد!» (و این کارهای بزرگ حیاتی را با این وسائل کوچک انجام می دهد). (۱)

۲ - شگفتی های زبان

«زبان» نیز به نوبه خود، از اعضاء بسیار شگفت انگیز بدن انسان است، و

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، حکمت ۸.



وظائف سنگینی بر عهده دارد، علاوه بر این که کمک مؤثری به بلع غذا می کند، در جویدن نیز، نقش مهمی دارد، مرتباً لقمه غذا را به زیر چکش دندان ها هل می دهد! و این کار را به قدری ماهرانه انجام می دهد که، خود را از ضربات دندان دور نگه می دارد، در حالی که دائماً کنار آن و چسبیده به آن است!

گاه، ندرتاً هنگام جویدن غذا، زبان خود را جویده ایم، فریاد ما بلند شده، و فهمیده ایم اگر آن مهارت در زبان نبود، چه بر سر ما می آمد؟!

در ضمن، بعد از خوردن غذا، فضای دهن و دندان ها را رُفت و روب و تمیز می کند. و از این کارها مهمتر، مسأله سخن گفتن است که با حرکات سریع، منظم و پی در پی و حرکت کردن در جهات ششگانه انجام می گیرد.

جالب این که: خداوند برای حرف زدن و تکلم، وسیله ای در اختیار انسان ها قرار داده، که بسیار سهل و آسان و در دسترس همه است، نه خستگی می آورد، نه ملالی حاصل می شود، و نه هزینه ای دارد.

و از آن عجیب تر، استعداد تکلم در انسان است، که در روح آدمی به ودیعت گذارده، و انسان می تواند جمله بندی های زیادی را در بی نهایت شکل مختلف برای تعبیر از مقاصد فوق العاده متنوع خود انجام دهد.

و باز از آن مهمتر، استعداد وضع لغات مختلف است، که با مطالعه هزاران زبان که در دنیا موجود است، اهمیت آن آشکار می شود راستی «الْعَظْمَةُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»!

۳ - هدایت به «نجدین»

«نَجْد» چنان که گفتیم، به معنی بلندی یا سرزمین بلند است، و در اینجا



منظور راه «خیر» و راه «شر» است. در حدیثی، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که فرمود: یا أَيُّهَا النَّاسُ! هُمَا نَجْدَانِ: نَجْدُ الْخَيْرِ وَ نَجْدُ الشَّرِّ، فَمَا جُعِلَ نَجْدُ الشَّرِّ أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنْ نَجْدِ الْخَيْرِ:

«ای مردم! دو سرزمین مرتفع وجود دارد: سرزمین خیر، و سرزمین شر، و هرگز سرزمین شر نزد شما محبوب تر از سرزمین خیر قرار داده نشده است.» (۱)

بدون شک، «تکلیف» و مسئولیت، بدون «شناخت و آگاهی» ممکن نیست، و خداوند طبق آیه فوق، این آگاهی را در اختیار انسان ها قرار داده است.

این آگاهی از سه طریق انجام می گیرد:

از طریق ادراکات عقلی و استدلال.

از طریق فطرت و وجدان بدون نیاز به استدلال.

و از طریق وحی و تعلیمات انبیا و اوصیاء.

و آنچه را مورد نیاز بشر در پیمودن مسیر تکامل است، خداوند به یکی از این سه طریق یا در بسیاری از موارد با هر سه طریق به او تعلیم کرده است.

قابل توجه این که: در این حدیث تصریح شده که، پیمودن یکی از این دو راه بر طبع آدمی آسان تر از دیگری نیست، و این در حقیقت تصور عمومی را که انسان تمایل بیشتری به شرور دارد و پیمودن راه شرّ برای او آسان تر است، نفی می کند.

و به راستی، اگر تربیت های غلط و محیط های فاسد نباشد، عشق و علاقه انسان به نیکی ها بسیار زیاد است، و شاید تعبیر به نَجْد: «سرزمین مرتفع» در مورد نیکی ها به خاطر همین است؛ زیرا زمین های مرتفع، هوای بهتر و جالب تری دارند و در مورد شرور از باب تغلب است.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۴ و تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۵۵.



بعضی نیز گفته اند: این تعبیر، اشاره به ظهور و بروز و آشکار بودن راه خیر و شرّ است، همان گونه که یک سرزمین مرتفع، کاملاً نمایان است. (۱)

۱ - همان گونه که به «ماه» و «خورشید»، «قمران» گفته می شود.



- ۱۱ فَلَا أَفْتَحَمَ الْعَقَبَةَ
 ۱۲ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ
 ۱۳ فَكُ رَقَبَةً
 ۱۴ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ
 ۱۵ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ
 ۱۶ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ
 ۱۷ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ
 ۱۸ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ
 ۱۹ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ
 ۲۰ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ

ترجمه:

- ۱۱ - ولی او از آن گردنه مهم نگذشت.
 ۱۲ - و تو چه می دانی آن گردنه چیست؟!
 ۱۳ - آزاد کردن برده ای.
 ۱۴ - یا غذا دادن در روز گرسنگی.
 ۱۵ - یتیمی از خویشاوندان.
 ۱۶ - یا مستمندی خاک نشین را.
 ۱۷ - سپس از کسانی باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به شکیبائی و رحمت



توصیه می کنند!

- ۱۸ - آنها «اصحاب الیمین» اند (که نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند)!
- ۱۹ - و کسانی که آیات ما را انکار کرده اند افرادی شومند (که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می شود).
- ۲۰ - بر آنها آتشی است فرو بسته (که راه فراری از آن نیست)!

تفسیر:

گردنه صعب العبور!

به دنبال ذکر نعمت های بزرگی که در آیات قبل آمده بود، در آیات مورد بحث، بندگان ناسپاس را مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد، که چگونه با داشتن آن همه وسائل سعادت، راه نجات را نپیموده اند، نخست می فرماید:

«این انسان ناسپاس از آن گردنه بزرگ بالا نرفت» (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ). (۱)

در این که منظور از «عقبه» در اینجا چیست؟ آیات بعد آن را تفسیر می کند.

می فرماید: «تو نمی دانی آن گردنه چیست؟» (وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ).

۱ - ظاهر این است «لا» در این جمله «نافیه» و «خبریه» است، و این که بعضی آن را به معنی نفرین و یا استفهامیه دانسته اند، بسیار بعید به نظر می رسد، تنها اشکالی که در اینجا وجود دارد این است: «لا» هنگامی که بر سر فعل ماضی در آید غالباً تکرار می شود، همان طور که در آیه ۳۱ سوره «قیامت» می خوانیم: فَلَا صَدَقَ وَ لَا صَلَّى: «نه صدقه داد و نه نماز گذارد»، در حالی که در آیه مورد بحث تکرار نشده.

ولی چنان که مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» آورده، گاه بدون تکرار نیز استعمال می شود. «فخر رازی» و «قرطبی» در تفسیرهای خود از بعضی از بزرگان ادبیات عرب نقل کرده اند که اگر «لا» به معنی «لم» باشد تکرار لازم نیست، این احتمال را نیز داده اند که در اینجا در تقدیر تکرار شده: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ لَا فَكُّ رَقَبَةٍ وَ لَا اطْعَمَ فِي يَوْمٍ مَسْعَبَةً».



«آزاد کردن برده است» (فَكَرُّ رَقَبَةٍ).

«یا اطعام کردن در روز گرسنگی» (أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ).

«یتیمی از خویشاوندان را» (يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ).

«یا مستمندی به خاک افتاده را» (أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ).

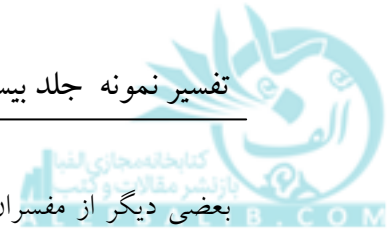
به این ترتیب، این گردنه صعب العبور را که انسان های ناسپاس هرگز خود را برای گذشتن از آن آماده نکرده اند، مجموعه ای است از اعمال خیر، که عمدتاً بر محور خدمت به خلق، کمک به ضعیفان و ناتوان ها دور می زند، و نیز مجموعه ای از عقائد صحیح و خالص است که در آیات بعد به آن اشاره شده.

و به راستی، گذشتن از این گردنه با توجه به علاقه شدیدی که غالب مردم به مال و ثروت دارند، کار آسانی نیست.

اسلام و ایمان با ادعا و گفتار حاصل نمی شود، بلکه در برابر هر فرد مسلمان و مؤمن، گردنه های صعب العبوری است که باید از آنها، یکی بعد از دیگری به حول و قوه الهی، و با استمداد از روح ایمان و اخلاص بگذرد.

بعضی، «عقبه» را در اینجا به معنی هوای نفس تفسیر کرده اند، که جهاد با آن را پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) طبق حدیث معروف، «جهاد اکبر» نامید.

البته، با توجه به این که خود آیات، «عقبه» را در اینجا تفسیر کرده، باید مراد از این تفسیر چنین باشد که: گردنه اصلی، «گردنه هوای نفس» است، و اما آزاد کردن بردگان، و اطعام مسکینان، مصداق های روشنی از مبارزه با آن محسوب می شود.



بعضی دیگر از مفسران گفته اند: منظور از این «عقبه» گردنه صعب العبوری است در قیامت، همانطور که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: «إِنَّ أَمَامَكُمْ عَقْبَةً كَوْوَدًا لَا يَجُوزُهَا الْمُتَّقِلُونَ، وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أُخَفِّفَ عَنْكُمْ لِيَتْلُكَ الْعَقْبَةُ!» «پیش روی شما گردنه صعب العبوری است که سنگین باران از آن نمی گذرند، و من می خواهم بار شما را برای عبور از این گردنه سبک کنم!» (۱)

البته، این حدیث که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده، به عنوان تفسیر آیه مورد بحث نیست، ولی مفسران از آن چنین برداشتی کرده اند، و این برداشت با توجه به تفسیری که صریحاً در خود آیات آمده مناسب به نظر نمی رسد، مگر این که منظور این باشد: گردنه های صعب العبور قیامت، تجسمی است از طاعات سخت و سنگین این جهان و گذشتن از آنها فرع بر گذشتن از اینها است (دقت کنید).

قابل توجه در اینجا، تعبیر به «اِفْتَحَمَ» از ماده «اِفْتَحَمَ» است که در اصل، به معنی ورود در کار سخت و خوفناک (۲) یا دخول و گذشتن از چیزی با شدت و مشقت است (۳) و این نشان می دهد گذشتن از این گردنه، کار آسانی نیست، و تأکیدی است بر آنچه در آغاز سوره آمده، که فرمود: «ما انسان را در درد و رنج آفریدیم» هم زندگی او توأم با رنج است و هم اطاعت فرمان پروردگار، توأم با مشکلات می باشد.

در سخنی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ: «بهشت در میان ناملائمات پیچیده شده و دوزخ در لابلای شهوات» (۴)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۵.

۲ - «مفردات راغب».

۳ - تفسیر «کشاف».

۴ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۷۶.



در آیه بعد، در ادامه تفسیری که برای این گردنه صعب العبور بیان فرموده، می افزاید: «سپس از کسانی بوده باشد که ایمان آورده، و یکدیگر را به صبر و استقامت و ترحم و عطف و توصیه می کنند» (ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ).

به این ترتیب، کسانی از این گردنه سخت عبور می کنند که، هم دارای ایمان هستند، هم اخلاق والائی همچون دعوت به صبر و عواطف انسانی دارند، و هم اعمال صالحی همچون آزاد کردن بردگان، اطعام یتیمان و مسکینان انجام داده اند.

یا به تعبیر دیگر: در سه میدان ایمان، اخلاق و عمل گام بگذارند و سر بلند و سرفراز بیرون آیند، اینها هستند که می توانند از آن گردنه صعب العبور بگذرند.

تعبیر به «ثُمَّ» (بعد) همیشه به معنی تأخیر زمانی نیست، تا لازمه این سخن آن باشد که اول اطعام و انفاق کنند، و بعد ایمان آورند، بلکه، در این گونه موارد

- همان گونه که جمعی از مفسران تصریح کرده اند - برای بیان برتری مقامی است؛ چرا که مسلماً رتبه ایمان، و توصیه به صبر و مرحمت، بالاتر از کمک به نیازمندان است، بلکه اعمال صالح از آن ایمان و اخلاق سرچشمه می گیرد و ریشه همه آنها را باید در اعتقادات و خلیات عالی جستجو کرد.

بعضی نیز احتمال داده اند: «ثُمَّ» در اینجا به معنی تأخیر زمانی است؛ چرا که اعمال خیر، گاه سرچشمه گرایش به ایمان می شود، و مخصوصاً در تحکیم مبانی اخلاق مؤثر است؛ زیرا خلق و خوی انسان، نخست به صورت «فعل» است، بعد به صورت «حالت» و سپس «عادت» و بعد از آن به صورت «ملکه» در می آید.

تعبیر به «تَوَاصَوْا» که مفهومی سفارش کردن به یکدیگر است، نکته مهمی در بر دارد، و آن این که: مسائلی همچون صبر و استقامت در طریق اطاعت



پروردگار، مبارزه با هوای نفس، و همچنین تقویت اصل محبت و رحمت، نباید به صورت فردی در جامعه باشد، بلکه باید به صورت یک جریان عمومی در کل جامعه درآید، و همه افراد یکدیگر را به رعایت و حفظ این «اصول» توصیه کنند، تا از این طریق پیوندهای اجتماعی نیز محکم تر شود.

بعضی گفته اند: «صبر» در اینجا اشاره به شکیبائی در اطاعت فرمان خدا و اهتمام به اوامر او است، و «مرحمت» اشاره به محبت نسبت به خلق خدا است، و می دانیم اساس دین را ارتباط با «خالق» و «خلق» تشکیل می دهد، و به هر حال، صبر و استقامت ریشه اصلی هر گونه اطاعت و بندگی و ترک گناه و عصیان است.

و در پایان این اوصاف، مقام صاحبان آن را چنین بیان می کند: «أَنهَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ هَسْتُمْ» (أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ).

و نامه اعمالشان به نشانه مقبول بودن در درگاه پروردگار، به دست راستشان داده می شود. این احتمال نیز داده شده: «مَيْمَنَةٌ» از ماده «یمن» و برکت است، یعنی آنها صاحبان برکتند که وجودشان هم برای خودشان برکت دارد، و هم برای جامعه.

آن گاه به نقطه مقابل این گروه، یعنی آنها که نتوانستند از این گردنه صعب العبور بگذرند، پرداخته، می فرماید: «كسانی که به آیات ما کافر شدند افرادی شوم هستند که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می شود» (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ). و این نشانه آن است که دستشان از حسنات تهی، و نامه اعمالشان از سیئات



سیاه است.

«مَشْتَمَةٌ» از ماده «شؤم» نقطه مقابل «مَیْمَنَةٌ» از ماده «یمن» است، یعنی این گروه کافر، افرادی شوم و نامیمونند، که هم سبب بدبختی خودشانند، و هم بدبختی جامعه، ولی از آنجا که شوم بودن و خجسته بودن در قیامت به آن شناخته می شود که نامه اعمال افراد در دست چپ، یا در دست راست آنها باشد، بعضی این تفسیر را برای آن پذیرفته اند، به خصوص این که ماده «شؤم» در لغت به معنی گرایش به چپ نیز آمده است. (۱)

و در آخرین آیه این سوره، اشاره کوتاه و پر معنایی به مجازات گروه اخیر کرده، می فرماید: «بر فراز آنها آتشی است فروبسته!» که راه فراری از آن نیست (عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ). «مُؤَصَّدَةٌ» از ماده «ایصاد» به معنی بستن در و محکم کردن آن است، ناگفته پیدا است: انسان در اطاقی که هوای آن کمی گرم است می خواهد درها را باز کند، نسیمی بوزد و گرمی هوا را تعدیل کند، حال باید فکر کرد در کوره سوزان دوزخ، هنگامی که تمام درها بسته شود، چه حالی پیدا خواهد شد؟!

نکته ها:

۱ - منظور از «فک رقبة» ظاهراً همان آزاد کردن بردگان و بندگان است. در حدیثی آمده است: مرد اعرابی خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده، عرض کرد: ای رسول خدا! عملی به من تعلیم کن که مرا داخل بهشت کند، فرمود: **إِنْ كُنْتَ أَقْصَرْتَ الْخُطْبَةَ لَقَدْ أُعْرِضْتَ الْمَسْأَلَةَ:** «اگر چه سخن کوتاهی گفتی، اما مطلب

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۱۲، صفحه ۹۷ و «المنجد»، ماده «شأم».



را به خوبی عرضه داشتی» (یا این که گرچه سخن کوتاهی گفתי، اما مقصود خود را به خوبی بیان کردی).

پس از آن افزود: أُعْتِقِ النَّسَمَةَ وَفُكَّ الرِّقَبَةَ: «بردگان را آزاد کن و گردن‌ها را (از طوق بردگی) بگشا».

راوی سؤال می‌کند: مگر این دو، یکی نیست؟

فرمود: نه، منظورم از اول این است که: مستقلاً برده‌ای را آزاد کنی، و در دوم این که: کمک به پرداخت قیمت آن نمائی تا آزاد شود.

سپس فرمود: وَالْأَفْءَ عَلَى ذِي الرَّحْمِ الظَّالِمِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ فَأَطْعِمِ الْجَائِعِ، وَاسْقِ الظَّمْآنَ، وَ أَمُرٌ بِالْمَعْرُوفِ، وَ أَنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَإِنْ لَمْ تَطُقْ ذَلِكَ فَكُفِّ لِسَانَكَ إِلَّا مِنَ الْخَيْرِ:

«نسبت به خویشاوندانی که به تو ستم کرده و از تو بریده‌اند، باز گرد (و به آنها نیکی کن) و اگر چنین کاری ممکن نشود، گرسنگان را سیر و تشنگان را سیراب کن، امر به معروف و نهی از منکر نما، و اگر توانائی بر این کار نیز نداری (لا اقل) زبان خود را جز از نیکی بازدار».(۱)

۲ - بعضی از مفسران «فک رقبه» را به معنی آزاد کردن گردن خویش از زیر بار گناهان از طریق توبه، یا آزاد کردن خویش از عذاب الهی از طریق تحمل طاعات دانسته‌اند، ولی با توجه به آیاتی که بعد از آن آمده و نسبت به یتیم و مسکین توصیه می‌کند، ظاهراً منظور همان آزاد کردن بردگان است.

۳ - «مَسْعَبَةٌ» از ماده «سَعَبَ» (بر وزن غضب) به معنی «گرسنگی» است بنابراین، «یوم ذی مسعبه» به معنی روز گرسنگی است، گرچه همیشه گرسنگان در جوامع بشری بوده‌اند، ولی این تعبیر، تأکیدی است بر اطعام گرسنگان در ایام

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۸۳.



قحطی و خشکسالی و مانند آن. برای اهمیت این موضوع، و الا اطعام گرسنگان همیشه از افضل اعمال بوده و هست.

در حدیثی، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ أَشْبَعَ جَائِعاً فِي يَوْمٍ سَعْبًا دَخَلَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ بَابِ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا مَنْ فَعَلَ مِثْلَ مَا فَعَلَ: «کسی که گرسنه ای را در ایام قحطی سیر کند خدا او را در قیامت از دری از درهای بهشت وارد می سازد که هیچ شخص دیگری از آن وارد نمی شود، جز کسی که عملی همانند عمل او انجام داده باشد» (۱)

۴ - «مَقْرَبَةٌ» به معنی قرابت و خویشاوندی است، و تأکید روی یتیمان خویشاوند نیز به خاطر ملاحظه اولویت ها است، و گرنه همه یتیمان را باید اطعام و نوازش نمود، این نشان می دهد: خویشاوندان در مورد یتیمان فامیل خود مسئولیت سنگین تری دارند.

از این گذشته، سوء استفاده هائی که مخصوصاً در آن عصر در این زمینه نسبت به اموال یتیمان خویشاوند می شده، ایجاب می کرده است: هشدار خاصی در مورد این گردنه صعب العبور داده شود.

«ابوالفتوح رازی» معتقد است: «مَقْرَبَةٌ» از ماده «قرابت» نیست، بلکه از ماده «قُرَب» است و اشاره به یتیمانی است که از شدت گرسنگی گوئی پهلوهایشان به هم چسبیده است، (۲) ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد.

۵ - «مَقْرَبَةٌ» مصدر میمی از ماده «ترب» (بر وزن طرب) در اصل از «تراب» به معنی «خاک» گرفته شده، و به کسی می گویند که، بر اثر شدت فقر، خاک نشین شده، باز در اینجا تأکید روی این گونه مسکین ها به خاطر اولویت آنها است و الا اطعام همه مسکینان از اعمال حسنه است.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۵.

۲ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۱۲، صفحه ۹۶.



در حدیثی آمده است: «امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) هنگامی که می خواست غذا بخورد، دستور می فرمود: سینی بزرگی کنار سفره بگذارند، و از هر غذایی که در سفره بود، از بهترین آنها بر می داشت و در آن سینی می گذاشت، سپس دستور می داد: آنها را برای نیازمندان ببرند، بعد این آیه را تلاوت می فرمود: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ...». سپس می افزود: خداوند متعال می دانست که همه قادر بر آزاد کردن بردگان نیستند، راه دیگری نیز به سوی بهشتش قرار داد!» (۱)

خداوندا! ما را از چنین عذاب جانگدازی در پناه لطف حفظ کن.
پروردگارا! گذشتن از عقبه هائی که در پیش داریم جز به توفیق تو میسر نیست توفیقت را از ما دریغ مفرما.

بار الها! ما را در صف اصحاب المیمنه جای ده، و با نیکان و ابرار محشور نما.

آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره بلد

۱ - «کافی»، طبق نقل تفسیر «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۴۲۴.



سوره الشمس

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۱۵ آیه است





محتوای سوره الشمس

این سوره که در حقیقت سوره «تهذیب نفس» و «تطهیر قلوب از ناپاکی ها و ناخالصی ها» است، بر محور همین معنی دور می زند، منتها در آغاز سوره به یازده موضوع مهم از عالم خلقت و ذات پاک خداوند، برای اثبات این معنی که فلاح و رستگاری در گرو تهذیب نفس است، قسم یاد شده، و بیشترین سوگندهای قرآن را به طور جمعی در خود جای داده است. و در پایان سوره، به ذکر نمونه ای از اقوام متمرّد و گردنکش یعنی قوم «ثمود» - که به خاطر ترک تهذیب نفس در شقاوت ابدی فرو رفتند، و خداوند آنها را به مجازات شدیدی گرفتار کرد - می پردازد، و با اشاره کوتاهی به سرنوشت آنها سوره را پایان می دهد. در حقیقت، این سوره کوتاه یکی از مهمترین مسائل سرنوشت ساز زندگی بشر را بازگو می کند، و نظام ارزشی اسلام را در مورد انسان ها مشخص می سازد.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره همین بس که، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: مَنْ قَرَأَهَا فَكَأَنَّمَا تَصَدَّقَ بِكُلِّ شَيْءٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ! «هر کس آن را بخواند گوئی به تعداد تمام اشیائی که خورشید و ماه بر آنها می تابد در راه خدا صدقه داده است»! (۱)

و مسلماً این فضیلت بزرگ از آن کسی است که، محتوای بزرگ این سوره کوچک را در جان خود پیاده کند، و تهذیب نفس را وظیفه قطعی خود بداند.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۶.



- ۱ وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا
 ۲ وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا
 ۳ وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا
 ۴ وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا
 ۵ وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا
 ۶ وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَّاهَا
 ۷ وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا
 ۸ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا
 ۹ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا
 ۱۰ وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشاینگر

- ۱ - سوگند به خورشید و تابندگیش.
 ۲ - و به ماه هنگامی که بعد از آن در آید.
 ۳ - و به روز هنگامی که زمین را روشن سازد.
 ۴ - و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند.



- ۵ - و به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرده.
- ۶ - و به زمین و کسی که آن را گسترانیده.
- ۷ - و به جان آدمی و آن کس که آن را منظم ساخته.
- ۸ - سپس فجور و تقوا (شرّ و خیرش) را به او الهام کرده است.
- ۹ - که هر کس خود را پاک کرده، رستگار شده.
- ۱۰ - و آن که خود را با گناه آلوده ساخته، محروم گشته!

تفسیر:

رستگاری بدون تهذیب نفس ممکن نیست

سوگندهای پی در پی و مهمی که در آغاز این سوره آمده، به یک حساب «پازده» سوگند و به حساب دیگر «هفت» سوگند است، و بیشترین تعداد سوگندهای قرآن را در خود جای داده، و به خوبی نشان می دهد: مطلب مهمی در اینجا مطرح است، مطلبی به عظمت آسمان ها و زمین و خورشید و ماه، مطلبی سرنوشت ساز و حیات بخش. نخست، باید به شرح و تفسیر این سوگندها پردازیم، و بعد، به بررسی آن مطلب پر اهمیت، که این همه آوازه ها از او است.

نخست، می فرماید: «به خورشید و گسترش نور آن سوگند» (وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا). همان گونه که قبلاً نیز گفته ایم، سوگندهای قرآن عموماً دو مقصد را تعقیب می کند: نخست، اهمیت مطلبی که سوگند به خاطر آن یاد شده. و دیگر، اهمیت خود امور مورد سوگند؛ چرا که سوگند همیشه به



موضوعات مهم یاد می شود، به همین دلیل، این سوگندها فکر و اندیشه انسان را به کار می اندازد، تا درباره این موضوعات مهم عالم خلقت بیندیشد، و از آنها راهی به سوی خدا بگشاید.

«خورشید» مهمترین و سازنده ترین نقش را در زندگی انسان و تمام موجودات زنده زمینی دارد؛ زیرا علاوه بر این که منبع «نور» و «حرارت» است، و این دو، از عوامل اصلی زندگی انسان به شمار می روند، منابع دیگر حیاتی نیز از آن مایه می گیرند، وزش بادهای، نزول باران ها، پرورش گیاهان، حرکت رودخانه ها و آبشارها، و حتی پدید آمدن منابع انرژی زا، همچون نفت و زغال سنگ، هر کدام اگر درست دقت کنیم به صورتی با نور آفتاب ارتباط دارد، به طوری که اگر روزی این چراغ حیات بخش خاموش گردد، تاریکی و سکوت و مرگ همه جا را فرا خواهد گرفت.

«ضُحی» در اصل به معنی گسترش نور آفتاب است، و این در هنگامی است که خورشید از افق بالا بیاید و نور آن همه جا را فرا گیرد، سپس به آن موقع از روز نیز «ضُحی» اطلاق شده است. تکیه بر خصوص «ضُحی» به خاطر اهمیت آن است؛ چرا که موقع سلطه نور آفتاب بر زمین است.

آن گاه، به سومین سوگند پرداخته، می گوید: «قسم به ماه در آن هنگام که پشت سر خورشید در آید» (وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَاها).

این تعبیر - چنان که جمعی از مفسران نیز گفته اند: - در حقیقت اشاره به ماه در موقع «بدر کامل» یعنی «شب چهارده» است؛ زیرا ماه در شب چهاردهم، تقریباً مقارن غروب آفتاب سر از افق مشرق بر می دارد، و چهره پر فروغ خود را



ظاهر کرده و سلطه خویش را بر پهنه آسمان تثبیت می کند، و چون از هر زمان جالب تر و پر شکوه تر است، به آن سوگند یاد شده است.

این احتمال را نیز داده اند که: تعبیر فوق، اشاره به تبعیت دائمی ماه از خورشید، و اکتساب نور از آن منبع باشد، ولی در این صورت جمله «إِذَا تَلَّاهَا» قید توضیحی می شود. بعضی احتمالات دیگری نیز در تفسیر آیه داده اند که شایان توجه نیست، لذا از ذکر آن خودداری می شود.

* * *

و در چهارمین سوگند، می افزاید: «و قسم به روز، هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد» (وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا).

«جَلَّاهَا» از ماده «تجلیه» به معنی اظهار و ابراز است.

در این که ضمیر در «جَلَّاهَا» به چه چیز باز می گردد؟ در میان مفسران گفتگو است، بسیاری آن را به «زمین» یا «دنیا» بر می گردانند (چنان که در بالا گفتیم) درست است که در آیات گذشته سخنی از «زمین» در میان نبوده، ولی از قرینه مقام روشن می شود.

بعضی نیز معتقدند: ضمیر به «خورشید» بر می گردد، یعنی قسم به «روز» هنگامی که «خورشید» را ظاهر می کند، درست است که در حقیقت، خورشید روز را ظاهر می کند، ولی به طور مجازی می توان گفت: روز، خورشید را آشکار کرد، اما تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

به هر حال، سوگند به این پدیده مهم آسمانی، به خاطر تأثیر فوق العاده آن در زندگی بشر، و تمام موجودات زنده است؛ چرا که روز، رمز حرکت و جنبش و حیات است و تمام تلاش ها و کوشش ها و کوشش های زندگی معمولاً در



روشنائی روز صورت می گیرد.

و در پنجمین سوگند، می فرماید: «قسم به شب، آن هنگام که صفحه زمین (یا خورشید) را بپوشاند» (وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا). (۱)

شب با تمام برکات و آثارش، که از یکسو، حرارت آفتاب روز را تعدیل می کند، و از سوی دیگر، مایه آرامش و استراحت همه موجودات زنده است، که اگر تاریکی شب نبود، و آفتاب پیوسته می تابید، آرامشی وجود نداشت؛ زیرا حرارت سوزان آفتاب، همه چیز را نابود می کرد، حتی اگر نظام شب و روز بر خلاف وضع کنونی بود، همین مشکل پیش می آمد.

چرا که می دانیم: کره ماه که شب هایش معادل دو هفته کره زمین است و روزهایش نیز معادل دو هفته، وسط روز، حرارت به حدود سیصد درجه سانتیگراد می رسد، که هیچ موجود زنده ای - که ما می شناسیم - در آن شرائط باقی نمی ماند، و در وسط شب مقدار زیادی زیر صفر می رود، که اگر در آنجا موجود زنده ای باشد، حتماً یخ می زند و نابود می شود.

قابل توجه این که: در آیات سابق، افعال به صورت «ماضی» آمده بود، و در این آیه به صورت مضارع است، این تفاوت تعبیر، ممکن است اشاره به این باشد که: حوادثی همچون ظهور روز و شب، مخصوص زمانی نیست، گذشته و آینده همه را شامل می شود، و لذا بعضی به صورت فعل ماضی، و بعضی به

۱ - در این که ضمیر در «يَغْشَاهَا» به چه چیز باز می گردد؟ باز در اینجا دو نظر است: یکی این که: به «زمین» بر می گردد؛ چرا که شب همچون پرده ای است که بر صفحه زمین می افتد.

دیگر این که: به «شمس» باز می گردد؛ زیرا شب مانند پرده ای است که بر چهره آفتاب فرو می افتد، البته در این صورت مفهوم مجازی دارد؛ زیرا شب حقیقتاً آفتاب را نمی پوشاند بلکه بعد از غروب آفتاب ظاهر می شود، در حقیقت اگر در آیه قبل ضمیر به «ارض» بر گردد، در اینجا نیز باید چنین باشد و اگر به «شمس» بر گردد، در اینجا نیز همین طور است.



صورت فعل مضارع آمده، تا عمومیت این حوادث را در بستر زمان روشن سازد.

در ششمین و هفتمین سوگند، به سراغ «آسمان» و «خالق آسمان» می رود، می فرماید: «به آسمان و آن کسی که آسمان را بنا کرده سوگند» (وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا). اصل خلقت آسمان با آن عظمت خیره کننده، از شگفتی های بزرگ خلقت است، و بناء و پیدایش این همه کواکب، اجرام آسمانی و نظامات حاکم بر آنها شگفتی دیگر، و از آن مهمتر خالق این آسمان است.

قابل توجه این که: «ما» در لغت عرب، معمولاً برای «موجود غیر عاقل» می آید، و اطلاق آن بر خداوند عالم حکیم تناسبی ندارد، و لذا بعضی ناچار شده اند «ما» را در اینجا «مصدریه» بگیرند، نه «موصوله» و در این صورت، مفهوم آیه چنین می شود: «سوگند به آسمان و بنای آسمان».

ولی، با توجه به آیات «وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» که تفسیر آن به زودی بیان می شود، راهی جز این نیست که «ما» «موصوله» و اشاره به ذات پاک خداوند باشد، که خالق همه آسمان ها است، و استعمال «ما» در مورد افراد عاقل نیز در لغت عرب بی سابقه نیست، در آیه ۳ سوره «نساء» می خوانیم: فَأُنكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ: «ازدواج کنید زنانی را که مورد علاقه شما است».

جمعی از مفسران معتقدند: تعبیر به ما: «چیزی» در اینجا برای این است که، مبدأ جهان را نخست به صورت مبهم ذکر کرده باشد، تا بعداً با دقت و مطالعه، به علم و حکمت او آشنا شوند و «چیزی» تبدیل به «کسی» گردد، ولی تفسیر اول مناسب تر است.



از آن پس، در هشتمین و نهمین سوگند، سخن از «زمین» و «خالق زمین» به میان آورده، می فرماید: «قسم به زمین و آن کس که زمین را گسترانیده است» (وَ الْأَرْضِ وَمَا طَحَّاها). زمین، که گاهواره زندگی انسان و تمام موجودات زنده است.

زمین، با تمام شگفتی ها، کوه ها، دریاها، دره ها، جنگل ها، چشمه ها و رودخانه ها، معادن و منابع گرانبهایش، که هر کدام به تنهایی آیتی است از آیات حق و نشانه ای است از نشانه های او.

و از آن برتر و بالاتر خالق این زمین و کسی که آن را گسترانیده است.

«طحها» از ماده «طحو» (بر وزن سهو) هم به معنی انبساط و گستردگی آمده است، و هم به معنی «راندن، دور کردن و از میان بردن»، و در اینجا به معنی گستردن است؛ چرا که:

اولاً - زمین در آغاز در زیر آب غرق بود، تدریجاً آبها در گودال های زمین قرار گرفت، خشکی ها سر بر آورد و گسترده شد، که از آن تعبیر به «دحو الارض» نیز می شود.

ثانیاً - زمین در آغاز به صورت پستی ها و بلندی ها با شیب های تند و غیر قابل سکونتی بود، باران های سیلابی مداوم باریدند، ارتفاعات زمین را شستند، در دره ها گستردند، و تدریجاً زمین های مسطح و قابل استفاده برای زندگی انسان و کشت و زرع به وجود آمد.

بعضی از مفسران معتقدند: در این تعبیر، یک اشاره اجمالی به حرکت زمین نیز وجود دارد؛ چرا که یکی از معانی «طحو» همان راندن است، که می تواند اشاره به حرکت انتقالی زمین به

دور آفتاب، و یا حتی حرکت وضعی آن به دور

خود، و یا هر دو باشد.

بالاخره به دهمین و یازدهمین سوگند، که آخرین قسم‌ها در این سلسله است، پرداخته، می‌فرماید: «سوگند به نفس آدمی، و آن کس که آن را منظم و مرتب ساخت» (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا).

همان انسانی که عصاره عالم خلقت، و چکیده جهان ملک و ملکوت، و گل سرسبد عالم آفرینش است:

این خلقت بدیع که مملو از شگفتی‌ها و اسرار است، آن قدر اهمیت دارد که خداوند به خودش و خالق آن یک جا قسم یاد کرده!

در این که منظور از نفس در اینجا روح انسان است، یا جسم و روح هر دو؟ مفسران احتمالات گوناگونی داده‌اند.

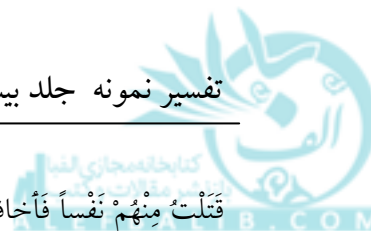
اگر، منظور «روح» باشد، مراد از «سَوَّاهَا» (از ماده تسویه) همان تنظیم و تعدیل قوای روحی انسان است، از حواس ظاهر گرفته، تا نیروی ادراک، حافظه، انتقال، تخیل، ابتکار، عشق، اراده و تصمیم، و مانند آن که در مباحث «علم النفس» مطرح شده است.

و اگر، منظور «روح» و «جسم» هر دو باشد، تمام شگفتی‌های نظامات بدن و دستگاه‌های مختلف آن را که در علم «تشریح» و «فیزیولوژی» (وظایف الاعضاء) به طور گسترده مورد بحث قرار گرفته، شامل می‌شود.

البته، «نفس» به هر دو معنی در قرآن مجید اطلاق شده است:

در مورد «روح» در آیه ۴۲ «زمر» می‌خوانیم: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا: «خداوند ارواح را به هنگام مرگ می‌گیرد».

و در مورد «جسم» در آیه ۳۳ «قصص» آمده که موسی می‌گوید: رَبِّ اِنِّي



قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ: «پروردگارا! من یکی از آنها (از فرعونیان ظالم) را کشته ام، می ترسم مرا به قتل برسانند».

ولی، مناسب در اینجا این است که هر دو را شامل شود؛ چرا که شگفتی های قدرت خداوند، هم در جسم است و هم در جان و اختصاص به یکی از این دو ندارد. جالب این که: «نفس» در اینجا به صورت نکره ذکر شده، که می تواند اشاره به عظمت و اهمیت نفس آدمی باشد، عظمتی مافوق تصور و آمیخته با ابهام که آن را به صورت یک موجود ناشناخته معرفی می کند، همان گونه که بعضی از بزرگترین دانشمندان امروز، از انسان به همین عنوان تعبیر کرده، و انسان را «موجود ناشناخته» نامیده اند.

آیه بعد، به یکی از مهمترین مسائل مربوط به آفرینش انسان پرداخته، می افزاید: «پس از تنظیم قوا، جسم و جان آدمی، «فجور» و «تقوا» را به او الهام کرد» (فَأَلَّهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا). آری، هنگامی که خلقتش تکمیل شد، و «هستی» او تحقق یافت، خداوند «بایدها و نبایدها» را به او تعلیم داد، و به این ترتیب، وجودی شد از نظر آفرینش، مجموعه ای از «گل بد بو» و «روح الهی» و از نظر تعلیمات «آگاه بر فجور و تقوا» و در نتیجه وجودی است که: می تواند در قوس صعودی برتر از فرشتگان گردد، و از ملک پیران شود، و آنچه اندر وهم ناید آن شود، و در قوس نزولی از حیوانات درنده نیز منحط تر گردد و به مرحله «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» برسد، و این منوط به آن است که با اراده و انتخابگری خویش کدام مسیر را برگزیند. «الْهَمَّهَا» از ماده «الهام» در اصل، به معنی بلعیدن یا نوشیدن چیزی است، و



سپس به معنی القاء مطلبی از سوی پروردگار در روح و جان آدمی آمده است، گوئی روح انسان آن مطلب را با تمام وجودش می نوشد و می بلعد، و گاه به معنی وحی نیز آمده، ولی، بعضی از مفسرین معتقدند: تفاوت «الهام» با «وحی» در این است: شخصی که به او الهام می شود، نمی فهمد مطلب را از کجا به دست آورده، در حالی که هنگام وحی، می داند از کجا و به چه وسیله به او رسیده است.

«فُجُور» از ماده «فجر» چنان که قبلاً هم اشاره کرده ایم، به معنی شکافتن وسیع است، و از آنجا که سپیده صبح، پرده شب را می شکافد به آن «فجر» گفته شده. و نیز از آنجا که ارتکاب گناهان، پرده دیانت را می شکافد به آن «فجور» اطلاق شده.

البته، منظور از «فجور» در آیه مورد بحث، همان اسباب و عوامل و طرق آن است. و منظور از «تقوا» که از ماده «وقایه» به معنی نگهداری، این است که انسان خود را از زشتی ها، بدی ها، آلودگی ها و گناهان نگه دارد و برکنار کند.

لازم به یادآوری است: معنی این آیه (فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) این نیست که خداوند عوامل فجور و تقوا را در درون جان آدمی ایجاد کرد، عواملی که او را به فجور و آلودگی و دریدن پرده های حیا دعوت می کند، و عواملی که او را به خیرات و نیکی ها می کشاند، آنچنان که بعضی پنداشته، و آیه را دلیلی بر وجود تضاد در درون وجود انسان دانسته اند.

بلکه می گوید: این دو حقیقت را به او الهام و تعلیم کرد، یا به تعبیر ساده تر: راه و چاه را به او نشان داد، همان گونه که در آیه ۱۰ سوره «بلد» آمده است: وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ: «ما انسان را به خیر و شر هدایت کردیم».

و به تعبیر دیگر: خداوند آنچنان قدرت تشخیص و عقل و وجدان بیدار، به



او داده که، «فجور» و «تقوا» را از طریق «عقل» و «فطرت» در می یابد. و لذا، بعضی از مفسران گفته اند: این آیه در حقیقت اشاره به مسأله «حسن و قبح عقلی» است، که خداوند توانائی درک آن را به انسان ها داده است. قابل توجه این که: خداوند نعمت های فراوانی در اختیار بشر گذارده، ولی از میان تمام این نعمت ها، در اینجا روی مسأله الهام «فجور» و «تقوا» و درک حسن و قبح تکیه کرده؛ چرا که این مسأله، سرنوشت سازترین مسائل زندگی بشر است.

سرانجام، بعد از تمام این سوگندهای مهم و پی در پی، به نتیجه آنها پرداخته، می فرماید: «سوگند به اینها که هر کس نفس خویش را تزکیه کند، رستگار است» (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا). «زکّیها» از ماده «تزکیه» در اصل - چنان که «راغب» در «مفردات» آورده - به معنی نمو و رشد دادن است، و «زکات» نیز در اصل به معنی نمو و رشد است، لذا در روایتی از علی (علیه السلام) می خوانیم: الْمَالُ تَنْقِصُهُ التَّقَةُ وَالْعِلْمُ يَزْكُوا عَلَى الْإِنْفَاقِ: «مال با انفاق نقصان می یابد، ولی علم با انفاق نمو می کند».(۱)

سپس، این واژه به معنی تطهیر و پاک کردن نیز آمده، شاید به این مناسبت که، پاکسازی از آلودگی ها سبب رشد و نمو است، و در آیه مورد بحث، هر دو معنی امکان دارد. آری، رستگاری از آن کسی است که نفس خویش را تربیت کند، رشد و نمو دهد، و از آلودگی به خلق و خوی شیطانی و گناه و عصیان و کفر پاک سازد، و در حقیقت، مسأله اصلی زندگی انسان نیز، همین «تزکیه» است، که اگر باشد

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، کلمه ۱۴۷.



سعادت‌مند است و الا، بدبخت و بینوا.

سپس، به سراغ گروه مخالف رفته، می‌فرماید: «نومید و محروم گشت هر کس نفس خود را با معصیت و گناه آلوده ساخت» (وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا).

«خاب» از ماده «خبیئه» به معنی نرسیدن به مطلوب و محروم شدن و زیانکار گشتن است. (۱) «دَسَّاهَا» از ماده «دَس» در اصل به معنی داخل کردن چیزی توأم با کراهت است، چنان که قرآن مجید درباره عرب جاهلی و زنده به گور کردن دختران می‌فرماید: أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ: «آن را با کراهت و نفرت در خاک پنهان می‌کند» (۲) و «دسیسه» به کارهای مخفیانه زیانبار گفته می‌شود.

در تناسب این معنی با آیه مورد بحث بیانات گوناگونی گفته‌اند:

گاه، گفته شده: این تعبیر کنایه از فسق و گناه است؛ چرا که اهل تقوا و صلاح، خود را آشکار می‌سازند، در حالی که افراد آلوده و گنهکار خود را پنهان می‌دارند، چنان که نقل شده است: سخاوتمندان عرب، خیمه‌های خود را در نقاط مرتفع می‌زدند، و شب‌ها آتش روشن می‌کردند، تا نیازمندان در طول شب و روز به سراغشان بروند، و مورد محبت آنها واقع شوند، ولی، افراد بخیل و لئیم در زمین‌های پست خیمه برپا می‌کردند، تا کسی به سراغ آنان نیاید! و گاه، گفته‌اند: منظور این است که گنهکاران خود را در لابلای صالحان پنهان می‌کنند. یا این که: نفس خود یا هویت انسانی خویش را در معاصی و گناه پنهان می‌دارند.

۱ - «مفردات راغب» و «قاموس اللغه».

۲ - نحل، آیه ۵۹.



یا معاصی و گناه را در درون نفس خود مخفی می کنند.

و در هر حال، کنایه ای است از آلودگی به گناه، معصیت و خوهای شیطانی و درست در نقطه مقابل «تزکیه».

جمع تمام این معانی در مفهوم وسیع آیه نیز، بی مانع است.

و به این ترتیب، پیروزمندان و شکست خوردگان در صحنه زندگی دنیا مشخص می شوند، و معیار ارزیابی این دو گروه، چیزی جز «تزکیه نفس، نمو و رشد روح تقوا و اطاعت خداوند» یا «آلودگی به انواع معاصی و گناهان» نیست.

و از اینجا روشن می شود، این که: در حدیثی، از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) در تفسیر آیه، نقل شده است که: **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَطَاعَ وَ خَابَ مَنْ عَصَى**: «رستگار شد کسی که اطاعت کرد و نومید و محروم گشت کسی که عصیان نمود» (۱) در حقیقت، بیان نتیجه و حاصل مقصود است.

در حدیث دیگری آمده است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هنگامی که آیه **«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»** را تلاوت می فرمود، توقف می کرد و چنین دعا می نمود: **اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا، وَ أَنْتَ وَلِيُّهَا وَ مَوْلَاهَا، وَ زَكَّاهَا وَ أَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا**: «پروردگارا! به نفس من تقوایش را مرحمت کن، تو ولی و مولای آن هستی، و آن را تزکیه فرما، که تو بهترین تزکیه کنندگانی» (۲).

این سخن، نشان می دهد که، پیمودن این راه پر پیچ و خم، و گذشتن از این گردنه صعب العبور، حتی برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) جز به توفیق الهی ممکن نیست، یعنی با گام هائی از سوی بندگان و تأییداتی از سوی خداوند، لذا در حدیث دیگری از همان حضرت در تفسیر این دو آیه می خوانیم: **أَفْلَحَتْ نَفْسٌ زَكَّاهَا اللَّهُ، وَ**

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۸.



خَابَتْ نَفْسٌ خَيْبَهَا اللَّهُ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ! «رستگار شد، نفسی که خدا او را تزکیه کرده و نومید و محروم گشت، نفسی که خدا او را از هر خیر محروم نمود».(۱)

نکته ها:

۱ - ارتباط سوگندهای قرآن با نتیجه آن

سؤال مهمی که مطرح می شود این است: چه رابطه ای میان این سوگندهای یازدهگانه و بسیار مهم، با حقیقتی که به خاطر آن سوگند یاد شده، وجود دارد؟

به نظر می رسد: هدف، بیان این حقیقت از سوی خداوند بزرگ است، که من تمام وسائل مادی و معنوی را برای سعادت و خوشبختی شما انسان ها فراهم ساخته ام.

از یکسو، با نور آفتاب و ماه، صحنه زندگی شما را روشن و پر بار نموده و نظام روز و شب، حرکت و سکون شما را تنظیم کرده، و زمین را برای زندگی شما از هر جهت آماده ساخته ام.

از سوی دیگر، روح شما را با تمام استعدادهای لازم آفریده ام، وجدان بیدار به شما داده، و حسن و قبح امور را به شما الهام کرده ام، بنابراین، هیچ کمبودی برای پیمودن راه سعادت

ندارید، با این حال، چگونه نفس خویش را تزکیه نمی کنید؟ و تسلیم دسیسه های شیطانی می شوید؟

۲ - نقش خورشید در عالم حیات

درباره «خورشید» که مرکز منظومه شمسی، و رهبر و سالار کواکب آن است دو بحث وجود دارد: یکی، بحث از عظمت آن، که قبلاً از آن سخن گفته ایم و

۱ - «در المثنوی»، جلد ۶، صفحه ۳۵۷.



- دیگر، بحث در برکات و آثار آن است، که به طور خلاصه می توان چنین گفت:
- ۱ - زندگی بشر و تمام موجودات زنده دیگر در درجه اول، نیاز به حرارت و نور دارد، و این دو امر حیاتی به وسیله این کره عظیم آتشین به طور کاملاً متعادلی تأمین می شود.
 - ۲ - تمام مواد غذایی به وسیله نور آفتاب تأمین می شود، حتی موجوداتی که در اعماق دریاها زندگی می کنند، از گیاهانی استفاده می کنند که در سطح اقیانوس ها در پرتو نور آفتاب، و در لابلای امواج آب، پرورش می یابند و ته نشین می گردند، و یا اگر موجودات زنده از یکدیگر تغذیه می کنند، باز غذای گروهی از آنان از گیاهان و نباتات است که بدون نور خورشید پرورش نمی یابند.
 - ۳ - تمام رنگ ها، زیبایی ها، و جلوه هائی که در جهان طبیعت می بینیم، به نوعی با تابش آفتاب ارتباط دارد، و این معنی در علوم مختلف، مخصوصاً «فیزیک» ثابت شده است.
 - ۴ - باران های حیات بخش از ابرها فرو می ریزند، و ابرها همان بخارهایی هستند که از تابش خورشید بر صفحه اقیانوس ها به وجود می آیند، بنابراین، تمام منابع آب که از باران تغذیه می شوند، اعم از نهرها، چشمه ها، قنات ها و چاه های عمیق از برکات نور آفتاب است.
 - ۵ - بادها که وظیفه تعدیل هوا و جابه جا کردن ابرها، و تلقیح نباتات، و منتقل ساختن گرما و سرما از مناطق گرم به سرد، و از مناطق سرد به گرم، را بر عهده دارند، بر اثر تابش نور آفتاب و تغییر درجه حرارت مناطق مختلف روی زمین به وجود می آیند، و به این ترتیب، آنها نیز از آفتاب مایه می گیرند.
 - ۶ - مواد و منابع انرژی زا، اعم از آبشارها، سدهای عظیمی که در مناطق کوهستانی ایجاد می کنند، منابع نفت، و معادن زغال سنگ، همه آنها به نوعی با



آفتاب گره می خورند، که اگر او نبود، هیچ یک از این منابع وجود نداشت، تمام حرکت ها در صفحه زمین مبدل به سکون می شد!

۷ - بقاء نظام منظومه شمسی به خاطر تعادل جاذبه و دافعه ای است که میان کره آفتاب از یکسو، و سیاراتی که دور آن می گردند از سوی دیگر، وجود دارد، و به این ترتیب، خورشید نقش بسیار مؤثری در نگهداری این سیارات در مدارات خود دارد. از مجموع این سخن استفاده می کنیم: اگر خداوند نخستین سوگند را از خورشید شروع کرده، چه دلیلی داشته است؟!

همچنین، ماه و روشنائی روز و تاریکی شب و کره زمین، هر کدام نقش مهمی در زندگی انسان و غیر انسان دارند، و به همین دلیل، سوگند به آنها یاد شده است، و فراتر از همه اینها روح و جسم انسان که از همه اسرارآمیزتر و شگفت انگیزتر است. درباره اهمیت تهذیب نفس، در پایان سوره بحثی خواهیم داشت.



- ۱۱ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا
 ۱۲ إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا
 ۱۳ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا
 ۱۴ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَذَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا
 ۱۵ وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا

ترجمه:

- ۱۱ - قوم «ثمود» بر اثر طغیان، (پیامبرشان را) تکذیب کردند.
 ۱۲ - آن گاه که شقی ترین آنها به پاخواست.
 ۱۳ - و فرستاده الهی (صالح) به آنان گفت: «ناقه (ماده شتر) خدا را با آبشخورش واگذارید!»
 ۱۴ - ولی آنها او را تکذیب و ناقه را پی کردند (و به هلاکت رساندند); از این رو پروردگارشان آنها را به خاطر گناهشان در هم کوبید و با خاک یکسان کرد!
 ۱۵ - و او هرگز از فرجام این کار بیم ندارد!

تفسیر:

عاقبت مرگبار طغیانگران

به دنبال هشدار که در آیات قبل، درباره عاقبت کار کسانی که نفس خود را آلوده می کنند، آمده بود، در این آیات، به عنوان نمونه، به یکی از مصداق های واضح تاریخی این مطلب پرداخته، و سرنوشت قوم طغیانگر «ثمود» را در



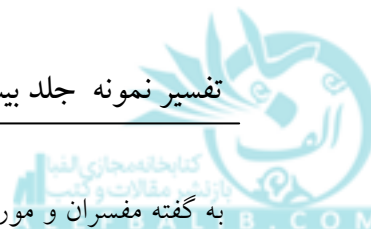
عباراتی کوتاه، قاطع و پر معنی بیان کرده، می فرماید:

«قوم ثمود به سب طغیان، پیامبرشان را تکذیب کردند، و آیات الهی را انکار نمودند» (كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا).

«طغوی» و «طغیان» هر دو به یک معنی است، و مراد از آن تجاوز از حدّ و مرز است، و در اینجا، منظور تجاوز از حدود الهی و سرکشی در مقابل فرمان های او است. (۱) قوم ثمود، که نام پیامبرشان «صالح» بود از قدیمی ترین اقوامی هستند که در یک منطقه کوهستانی میان «حجاز» و «شام» زندگی می کردند، زندگی مرفه، سرزمین آباد، دشت های مسطح با خاک های مساعد و آماده برای کشت و زرع، قصرهای مجلل، و خانه های مستحکم داشتند، ولی نه تنها شکر این همه نعمت را به جا نیاوردند، که سر به طغیان برداشته، به تکذیب پیامبرشان صالح برخاستند، آیات الهی را به باد سخریه گرفتند، و سرانجام خداوند آنها را با یک صاعقه آسمانی نابود کرد.

پس از آن، به یکی از نمونه های بارز طغیان این قوم پرداخته، می افزاید: «آن گاه که شقی ترین آنها به پاخاست» (إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا). «أشقی» به معنی «شقی ترین» و سنگدل ترین افراد آن قوم، اشاره به همان کسی است که «ناقه ثمود» را به هلاکت رساند، همان «ناقه» (شتر ماده) ای که به عنوان یک معجزه در میان آن قوم ظاهر شده بود، و هلاک کردن آن، اعلان جنگ با آن پیامبر الهی بود.

۱ - از عبارت بعضی از علمای لغت استفاده می شود: «طغیان» هم به صورت ناقص واوی و هم ناقص یائی آمده است، «طغوی» از ماده ناقص واوی گرفته شده و «طغیان» از ناقص یائی (دقت کنید).



به گفته مفسران و مورخان، نام این شخص «قدار بن سالف» بود. در بعضی از روایات آمده است: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود: مَنْ أَشَقَّى الْأَوْلِيَيْنِ؟ «سنگدل ترین افراد اقوام نخستین که بود؟» علی (علیه السلام) در پاسخ عرض کرد: عَاقِرُ النَّاقَةِ: «آن کسی که ناقه ثمود را به هلاکت رساند».

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: صَدَقْتَ، فَمَنْ أَشَقَّى الْأَخْرَيْنِ؟ «راست گفתי، شقی ترین افراد اقوام اخیر چه کسی است؟»

علی (علیه السلام) می گوید: «عرض کردم: نمی دانم ای رسول خدا». پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: الَّذِي يَضْرِبُكَ عَلَى هَذِهِ، وَ أَشَارَ إِلَى يَأْفُوخِهِ: «کسی که شمشیر را بر این نقطه از سر تو وارد می کند، و پیامبر (صلی الله علیه وآله) اشاره به قسمت بالای پیشانی آن حضرت کرد». (۱) - (۲)

در آیه بعد، به شرح بیشتری در زمینه طغیانگری قوم ثمود پرداخته، می افزاید: «رسول خدا به آنها گفت: ناقه خداوند را با آبشخورش واگذارید، و مزاحم آن نشوید» (فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا). (۳)

منظور از «رسول الله» در اینجا حضرت صالح (علیه السلام) پیغمبر قوم ثمود است، و تعبیر به «ناقه الله» (شتر ماده متعلق به خداوند) اشاره به این است که: این شتر، یک شتر معمولی نبود، بلکه به عنوان معجزه و سند گویای صدق دعوی صالح

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۹، همین معنی به صورت مختصرتر در تفسیر «قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۷۱۶۸ نیز آمده است.

۲ - «یافوخ» به آن قسمتی از پیش سر گفته می شود که در کودکان کاملاً نرم است و به تدریج حالت استخوانی به خود می گیرد و محکم می شود، و از حساس ترین نقاط سر است.

۳ - «ناقه الله» منصوب است به فعل محذوفی و در تقدیر چنین است: «ذَرُّوا نَاقَةَ اللَّهِ وَ سُقْيَاهَا»، شبیه آنچه در آیه ۷۳ «اعراف» و ۶۴ «هود» آمده است.



فرستاده شده بود، که یکی از ویژگی های آن طبق روایت مشهور این بود که: شتر مزبور از دل صخره ای از کوه برآمد تا معجزه گویائی در برابر منکران لجوج باشد.

از آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود: حضرت صالح (علیه السلام) به آنها خبر داد که آب آشامیدنی قریه باید میان آنها و ناقه تقسیم شود، یک روز برای ناقه، و روز دیگر برای اهل قریه باشد، و هر کدام در نوبت خود از آب استفاده کنند و مزاحم دیگری نشوند: «وَنَبِّئُهُمُ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُّخْتَصِرٌ» (۱)

و مخصوصاً به آنها گفت: اگر متعرض این ناقه شوید، عذاب خداوند دامن شما را خواهد گرفت: «وَلَا تَمَسُّوْهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يُّوْمٍ عَظِيْمٍ» (۲)

آن گاه می گوید: این قوم سرکش اعتنائی به کلمات این پیامبر بزرگ و هشدارهای او نکردند، «او را تکذیب کرده، و ناقه را به هلاکت رساندند» (فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوْهَا).

«عَقَرُوْهَا» از ماده «عَقَر» (بر وزن ظلم) به معنی اصل و اساس و ریشه چیزی است، و «عَقَر» ناقه» به معنی ریشه کن کردن و هلاک نمودن آن است.

بعضی نیز گفته اند: منظور پی کردن این حیوان است، یعنی پائین پای او را قطع کردن و به زمین افکندن، که نتیجه آن نیز مرگ این حیوان است.

می دانید: ناقه را یک نفر بیشتر به هلاکت نرساند، که قرآن از او به «أَشْقَى» تعبیر کرده است، ولی در آیه فوق می بینیم این عمل به تمام طغیانگران قوم ثمود نسبت داده شده، می گوید: «عَقَرُوْهَا» به صورت صیغه جمع، این به خاطر آن است که دیگران هم به نحوی در این کار سهیم بودند؛ چرا که:

اولاً - این گونه توطئه ها معمولاً توسط گروه و جمعیتی طراحی می شود،

۱ - قمر، آیه ۲۸.

۲ - شعراء، آیه ۱۵۶.



سپس به دست فرد معین یا افراد معدودی به اجرا در می آید.

ثانیاً - چون با رضایت و خشنودی دیگران انجام می گیرد، سبب شرکت آنها در این امر می شود، که رضایت، سبب شرکت در نتیجه است.

لذا در کلام رسا و گویائی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: **إِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهِمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ، لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ»:**

«ناقه ثمود را تنها یک نفر به هلاکت رساند، ولی خداوند همه را مشمول عذاب ساخت؛ چرا که همگی به این امر رضایت دادند، لذا فرموده است: آنها (همگی) ناقه را هلاک کردند، و سپس از کرده خود همگی پشیمان شدند» (اما در زمانی که پشیمانی سودی نداشت). (۱)

و به دنبال این تکذیب و مخالفت شدید، خداوند چنان آنها را مجازات کرد که اثری از آنان باقی نماند، چنان که در ادامه همین آیه می فرماید: «پروردگارشان به خاطر گناهی که کرده بودند، همه را درهم کوبید و نابود کرد و سرزمین آنها را صاف و مسطح نمود» **(فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا).**

«صاعقه» همان صیحه عظیم آسمانی، در چند لحظه کوتاه، چنان زلزله و لرزه ای در سرزمین آنها ایجاد کرد، که تمام بناها روی هم خوابیده، صاف شد و خانه هایشان را به گورهای آنها مبدل ساخت.

«دَمَدَمَ» از ماده «دمدمه»، گاه، به معنی هلاک کردن آمده، گاه، به عذاب و مجازات کامل، گاه، به معنی کوبیدن و نرم کردن، گاه، به معنی ریشه کن ساختن، و گاه، به معنی خشم و غضب نمودن و یا احاطه کردن و فراگیر شدن. (۲) و همه این

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۲۰۱.

۲ - «مفردات راغب»، «لسان العرب»، «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۹ و کتب تفسیر دیگر.



معانی در آیه مورد بحث صادق است؛ چرا که این عذاب گسترده از خشم الهی سرچشمه می گرفت و همه آنها را در هم کوید و نرم کرد و ریشه کن ساخت.

«سَوَاهَا» از ماده «تسویه» ممکن است به معنی صاف کردن خانه ها و زمین های آنها بر اثر صیحه عظیم، صاعقه و زلزله باشد، یا به معنی یکسره کردن کار این گروه، و یا مساوات همه آنها در مجازات و عذاب، به گونه ای که احدی از آنان از این ماجرا سالم در نرفت.

جمع میان این معانی نیز ممکن است.

ضمیر در «سَوَاهَا» به «قبیله ثمود» باز می گردد، و یا به شهرها و آبادی های آنان که خداوند همه را با خاک یکسان نمود.

بعضی نیز گفته اند: به «دَمْدَمَةٌ» بر می گردد که از جمله بعد استفاده می شود، یعنی خداوند این خشم و غضب و هلاکت را یکسان در میان آنها قرار داد، به طوری که همگی را فرا گرفت.

اما، تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

در ضمن، از این آیه به خوبی استفاده می شود، مجازات آنها نتیجه گناه آنها و متناسب با آن بوده است، و این عین عدالت و حکمت است.

درباره بسیاری از اقوام می خوانیم: به هنگام ظهور آثار عذاب، پشیمان شده، و راه توبه را پیش می گرفتند، ولی عجیب این که: در بعضی از روایات آمده است: وقتی قوم صالح نشانه های عذاب را دیدند، به جستجوی او پرداختند، که هر کجا وی را پیدا کنند، نابود سازند. (۱)

و این دلیل بر عمق عصیان و سرکشی آنها در مقابل خدا و پیامبر او است، ولی خداوند او را نجات داد و آنها را هلاک کرد و طومار زندگانشان را به کلی در

۱ - «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۶.



* * *

سرانجام، در آخرین آیه، برای این که هشدار محکمی به تمام کسانی که در همان مسیر و خط حرکت می کنند بدهد، می فرماید: «و خداوند هرگز از فرجام این کار بیمی ندارد» (وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا).

بسیارند حاکمانی که قدرت بر مجازات دارند، ولی پیوسته از پی آمدهای آن بیمناکند، و از واکنش ها و عکس العمل ها ترسان، و به همین دلیل، از قدرت خود استفاده نمی کنند، و یا به تعبیر صحیح تر، قدرت آنان آمیخته با ضعف و ناتوانی، و علمشان آمیخته با جهل است؛ چرا که می ترسند توانائی بر مقابله با پی آمدهای آن نداشته باشند.

ولی، خداوند قادر متعال که علمش احاطه به همه این امور و عواقب و آثار آنها دارد، و قدرتش برای مقابله با پیامدهای حوادث با هیچ ضعفی آمیخته نیست، بیمی از عواقب این امور ندارد، و به همین دلیل، با نهایت قدرت و قاطعیت، آنچه را که اراده کرده است، انجام می دهد. طغیانگران نیز باید حساب کار خود را برسند و از این که به خاطر اعمالشان مشمول خشم و غضب الهی گردند، خود را بر حذر دارند.

«عُقْبَى» به معنی پایان، نهایت و فرجام کار است و ضمیر در «عُقْبَاهَا» به «دَمْدَمَه» و «هلاکت» باز می گردد.

* * *

نکته ها:

۱ - خلاصه سرگذشت قوم ثمود

قوم «ثمود» چنان که گفتیم، در سرزمینی میان «مدینه» و «شام» (به نام وادی



القری) زندگی می کردند، آئینشان بت پرستی و در انواع گناهان غوطهور بودند، صالح، یغمبر بزرگ الهی از میان آنان برخاست، و برای هدایت و نجاتشان همت گماشت، ولی آنها نه دست از بت پرستی برداشتند، و نه در طغیان و گناه تجدید نظر کردند.

هنگامی که تقاضای معجزه ای کردند، خداوند «ناقه» (شتر ماده ای) را به طریق اعجازآمیز و خارق العاده از دل کوه برآورد، ولی برای این که آنها را در این مورد بیازماید، دستور داد: یک روز تمام آب قریه را در اختیار این ناقه بگذارند، و روز دیگر در اختیار خودشان باشد، حتی در بعضی از روایات آمده: در آن روز که از آب محروم بودند، از شیر ناقه بهره می گرفتند، ولی این معجزه بزرگ نیز از لجاجت و عناد آنها نکاست، هم طرح نابودی ناقه را ریختند، و هم کشتن صالح (علیه السلام) را؛ چرا که او را مزاحم امیال و هوس های خود می دیدند.

نقشه نابودی ناقه، چنان که گفتیم، به وسیله مرد بسیار بی رحم و شقاوتمندی به نام «قدار بن سالف» عملی شد و او با ضرباتی ناقه را از پای در آورد.

این در حقیقت اعلان جنگ با خدا بود؛ چرا که می خواستند با از میان بردن ناقه که معجزه صالح بود، نور هدایت را خاموش کنند، اینجا بود که حضرت صالح به آنها اخطار کرد: «سه روز در خانه های خود از هر نعمتی می خواهند متمتع شوند، ولی بدانند بعد از سه روز عذاب الهی همه را فرا می گیرد» (۱).

این سه روز، مهلتی بود برای تجدید نظر نهائی، و آخرین فرصتی بود برای توبه و بازگشت، ولی آنها نه تنها تجدید نظر نکردند، بلکه بر طغیانشان افزودند، در اینجا بود که عذاب الهی بر آنها فرو بارید، صیحه آسمانی (۲) سرزمینشان را در

۱ - هود، آیه ۶۵.

۲ - صیحه آسمانی همان گونه که قبلاً نیز اشاره کرده ایم، به معنی «صاعقه» است که هم صدای عظیمی دارد، هم لرزه سختی ایجاد می کند، و هم توأم با آتش و سوزندگی است، و از نظر علمی یک جرقه ۲

بزرگ الکتریکی است که میان ابرها که بار الکتریسیته مثبت دارند و زمین که بار منفی دارد به وجود می آید.



هم کوبید، و همگی در خانه هایشان بر زمین افتادند و مردند «وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ» (۱).
 آن چنان نابود گشتند و سرزمینشان خاموش شد که گوئی هرگز کسی ساکن آن دیار نبود، ولی خداوند صالح و یاران مؤمنش را از این مهلکه نجات داد. (۲)
 شرح بیشتر درباره سرگذشت قوم ثمود را در جلد ۹ تفسیر «نمونه» صفحه ۱۵۳ به بعد - ذیل آیات ۶۲ تا ۶۸ - مطالعه فرمائید.

۲ - «اشقی الاولین» و «اشقی الآخرين»

جمعی از بزرگان شیعه و اهل سنت، از جمله «ثعلبی»، «واحدی»، «ابن مردویه»، «خطیب بغدادی»، «طبری»، «موصلی»، «احمد حنبل» و غیر آنها به اسناد خود از «عمار یاسر»، «جابر بن سمره» و «عثمان بن صهیب» از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چنین نقل کرده اند که: به علی (علیه السلام) فرمود: یا عَلِيُّ! أَشَقَى الْأَوَّلِينَ عَاقِرُ النَّاقَةِ، وَ أَشَقَى الْآخِرِينَ قَاتِلُكَ، وَ فِي رِوَايَةٍ مِنْ يَخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذَا:

«ای علی! شقی ترین پیشینیان همان کسی بود که ناقه صالح را کشت، و شقی ترین فرد از آخرین قاتل تو است».

و در روایتی آمده است: «کسی است که این را با آن رنگین کند» (اشاره به این که محاسنت را با خون فرقت خضاب می کند). (۳)

در حقیقت، شباهتی میان «قدار بن سالف» پی کننده ناقه صالح و قاتل امیرمؤمنان «عبدالرحمن بن ملجم مرادی» وجود داشت. هیچ یک از این دو خصومت شخصی نداشتند، بلکه هر دو می خواستند نور حق را خاموش کنند، و

۱ - هود، آیه ۶۷.

۲ - هود، آیه ۶۶.

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۸۷.



معجزه و آیتی از آیات الهی را از میان بردارند، و همان گونه که بعد از ماجرای ناقه صالح، عذاب الهی آن قوم طاغی و سرکش را فرو گرفت، مسلمین نیز بعد از شهادت مظلومانه امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در زیر سلطه حکومت جبار و بیدادگر بنی امیه، شاهد دردناکترین عذاب ها شدند.

قابل توجه این که: «حاکم حسکانی» در «شواهد التنزیل» روایات بسیار فراوانی در این زمینه نقل کرده، که از نظر مضمون و محتوا شبیه روایت بالا است. (۱)

۳- تهذیب نفس و وظیفه بزرگ الهی

هر قدر، سوگندهای قرآن در یک زمینه بیشتر و محکم تر باشد، دلیل بر اهمیت موضوع است، و می دانیم: طولانی ترین و مؤکدترین سوگندها در این سوره است، به خصوص این که: سوگند به ذات پاک خداوند سه بار در آن تکرار شده، و سرانجام، روی این مسأله تکیه شده است که: فلاح و رستگاری در «تزکیه نفس» است، و محرومیت و شکست و بدبختی، در ترک تزکیه است.

در واقع، مهمترین مسأله زندگی انسان نیز همین مسأله است، و در حقیقت، قرآن با تعبیر فوق این مطلب را بازگو می کند، که رستگاری انسان، نه در گرو پندارها و خیال ها است، نه در سایه مال و ثروت و مقام، نه وابسته به اعمال اشخاص دیگر (آن گونه که مسیحیان تصور می کنند که: فلاح هر انسانی در گرو فداکاری عیسی مسیح (علیه السلام) است) و نه مانند اینها.

بلکه، در گرو پاکسازی و تعالی روح و جان، در پرتو ایمان و عمل صالح است.

۱ - «شواهد التنزیل»، جلد ۲، صفحات ۳۳۵ تا ۳۴۳.



بدبختی و شکست انسان نیز، نه در قضا و قدر اجباری است، نه در سرنوشت های الزامی، نه معلول فعالیت های این و آن، بلکه تنها و تنها به خاطر آلودگی به گناه و انحراف از مسیر تقوا است.

در تواریخ آمده است: همسر عزیز مصر (زلیخا) هنگامی که یوسف مالک خزائن ارض، و حاکم بر سرزمین «مصر» گشت، او را ملاقات کرد و گفت: إِنَّ الْجِرْصَ وَالشَّهْوَةَ تُصَيِّرُ الْمُلُوكَ عِبِيدًا، وَإِنَّ الصَّبْرَ وَالتَّقْوَى يُصَيِّرُ الْعَبِيدَ مُلُوكًا، فَقَالَ يُوسُفُ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ:

«حرص و شهوت، پادشاهان را برده ساخت، و صبر و تقوا بردگان را پادشاه، یوسف سخن او را تصدیق کرد و این کلام الهی را به او خاطر نشان ساخت: هر کس که تقوا و شکیبائی را پیشه کند، خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی سازد».(۱)

همین معنی به عبارت دیگری نقل شده که، همسر عزیز مصر در رهگذری نشسته بود که موکب «یوسف»(علیه السلام) از آنجا عبور کرد، زلیخا گفت: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمُلُوكَ بِمَعْصِيَتِهِمْ عِبِيدًا، وَجَعَلَ الْعَبِيدَ بِطَاعَتِهِمْ مُلُوكًا:

«شکر خدائی را که پادشاهان را به سبب معصیت، برده کرد، و بردگان را به خاطر اطاعت، پادشاه».(۲)

آری، بندگی نفس، سبب بردگی انسان، و تقوا و تهذیب نفس، سبب حکومت بر جهان هستی است.

چه بسیارند کسانی که بر اثر بندگی خدا به مقامی رسیده اند، که صاحب ولایت تکوینی شده و می توانند به اذن خدا در حوادث این جهان اثر بگذارند و

۱ - «محجة البيضاء»، جلد ۵، صفحه ۱۱۶.

۲ - «محجة البيضاء»، جلد ۵، صفحه ۱۱۷.



دست به کرامات و خوارق عادات بزنند.

خداوند! در مبارزه با هوای نفس تو یار و یاور ما باش!
 پروردگارا! تو «فجور» و «تقوا» را به ما الهام کردی، توفیق استفاده از تقوا و دوری از فجور را
 به ما عنایت فرما!
 بار الها! دسیسه‌های شیطان در نفس آدمی مخفی و مرموز است، ما را به شناخت این
 دسیسه‌ها آشنا ساز!

أَمِينٌ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره الشمس (۱)

۱ - پایان تصحیح: ۳ / ۳ / ۱۳۸۳ (سالروز فتح خرمشهر).





سوره اللیل

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۲۱ آیه است





محتوای سوره اللیل

این سوره که از سوره های «مکی» است، ویژگی های سوره های «مکی» را در بر دارد، مقطع های آیات، کوتاه، محتوای آنها داغ، و عمدتاً ناظر به قیامت و پاداش و کیفر الهی و عوامل و اسباب آن است.

پدر آغاز، بعد از ذکر سه سوگند، مردم را به دو گروه تقسیم می کند: انفاق کنندگان با تقوا، و بخیلانی که منکر پاداش قیامتند، پایان کار گروه اول را خوشبختی و سهولت و آرامش، و پایان کار گروه دوم را سختی و تنگی و بدبختی می شمرد.

در بخش دیگری از این سوره، بعد از اشاره به این معنی که هدایت بندگان بر خدا است، همگان را از آتش فروزان دوزخ انذار می کند.

و در آخرین بخش، کسانی را که در این آتش می سوزند و گروهی را که از آن نجات می یابند، با ذکر اوصاف معرفی می نماید.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است که فرمود: مَنْ قَرَأَهَا أُعْطَاهُ اللَّهُ حَتَّى يَرْضَى، وَ عَافَاهُ مِنَ الْعُسْرِ وَ يَسَّرَ لَهُ الْيُسْرَ:

«هر کس این سوره را تلاوت کند خداوند آن قدر به او می بخشد که راضی شود، و او را از سختی ها نجات می دهد و مسیر زندگی را برای او آسان می سازد».(۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۹.



- ۱ وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى
- ۲ وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى
- ۳ وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى
- ۴ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى
- ۵ فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَ اتَّقَى
- ۶ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى
- ۷ فَسَنِّيَرُهُ لِلسَّرَى
- ۸ وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى
- ۹ وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى
- ۱۰ فَسَنِّيَرُهُ لِّلْعُسْرَى
- ۱۱ وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - قسم به شب در آن هنگام که (جهان را) بپوشاند.

۲ - و به روز هنگامی که تجلی کند.



- ۳- و به آن کس که جنس مذکر و مؤنث را آفرید.
- ۴- که سعی و تلاش شما مختلف است:
- ۵- اما آن کس که انفاق کند و پرهیزگاری پیش گیرد.
- ۶- و جزای نیک (الهی) را تصدیق کند.
- ۷- ما او را در مسیر آسانی قرار می دهیم!
- ۸- اما کسی که بخل ورزد و بی نیازی طلبد.
- ۹- و پاداش نیک را انکار کند.
- ۱۰- به زودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم.
- ۱۱- و در آن هنگام که سقوط می کند، اموالش به حال او سودی نخواهد داشت!

شأن نزول:

مفسران برای کل این سوره، شأن نزولی از «ابن عباس» نقل کرده اند که ما مطابق آنچه مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» آورده است، می آوریم:

«مردی در میان مسلمانان بود که شاخه یکی از درختان خرماي او بالای خانه مرد فقیر عیالمندی قرار گرفته بود، صاحب نخل، هنگامی که بالای درخت می رفت تا خرماها را بچیند، گاهی چند دانه خرما در خانه مرد فقیر می افتاد، و کودکانش آنها را برمی داشتند، آن مرد از نخل فرود می آمد و خرما را از دستشان می گرفت (آن قدر بخیل و سنگدل بود که) اگر خرما را در دهان یکی از آنها می دید، انگشتش را در داخل دهان او می کرد تا خرما را بیرون آورد! مرد فقیر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) شکایت آورد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: برو تا به کارت رسیدگی کنم. سپس، صاحب نخل را ملاقات کرده، فرمود: این درختی که شاخه هایش بالای خانه فلان کس آمده است، به من می دهی تا در مقابل آن نخلی

در بهشت از آن تو باشد؟

مرد گفت: من درختان نخل بسیاری دارم، و خرما می‌خوردم به خوبی این درخت نیست (و حاضر به چنین معامله‌ای نیستم).

کسی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) این سخن را شنید، عرض کرد: ای رسول خدا! اگر من بروم و این درخت را از آن مرد خریداری و واگذار کنم، شما همان چیزی را که به او می‌دادید به من عطا خواهی کرد؟

فرمود: آری.

آن مرد رفته، صاحب نخل را دید، با او گفتگو کرد، صاحب نخل گفت:

آیا می‌دانی محمد (صلی الله علیه و آله) حاضر شد درخت نخلی در بهشت در مقابل این، به من بدهد (و من نپذیرفتم) و گفتم: من از خرما این بسیار لذت می‌برم و نخل فراوان دارم و هیچکدام خرما می‌خورم به این خوبی نیست؟

خریدار گفت: آیا می‌خواهی آن را بفروشی یا نه؟

گفت: نمی‌فروشم، مگر آن که مبلغی را که گمان نمی‌کنم کسی بدهد، به من بدهی!

گفت: چه مبلغ؟

گفت: چهل نخل.

خریدار تعجب کرده، گفت: عجب بهای سنگینی برای نخلی که کج شده مطالبه می‌کنی، چهل نخل؟!

سپس، بعد از کمی سکوت گفت: بسیار خوب، چهل نخل به تو می‌دهم.

فروشنده (طمعکار) گفت: اگر راست می‌گوئی، چند نفر را به عنوان شاهد بطلب!

اتفاقاً گروهی از آنجا می‌گذشتند، آنها را صدا زد، و بر این معامله شاهد



آن گاه، خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده، عرض کرد: ای رسول خدا! نخل به ملک من در آمد و تقدیم (محضر مبارکتان) می کنم!
رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به سراغ خانواده فقیر رفت و به صاحب خانه گفت: این نخل از آن تو و فرزندان تو است.

اینجا بود که سوره «و اللیل» نازل شد (و گفتنی ها را درباره بخیلان و سخاوتمندان گفت).
در بعضی از روایات آمده: نام شخص خریدار «ابو الدّحاح» بود. (۱)

تفسیر:

تقوا و امدادهای الهی

باز در آغاز این سوره، به سه سوگند تفکرانگیز از «مخلوقات» و «خالق عالم» برخوردار می کنیم،
می فرماید:

«به شب در آن هنگام که جهان را بپوشاند سوگند» (وَ اللَّیْلِ إِذَا یَغْشَى).

تعبیر به «یغشی» ممکن است به خاطر آن باشد که تاریکی شب همچون پرده ای بر نیمی از کره زمین می افتد، و آن را زیر پوشش خود قرار می دهد، و یا به خاطر این که: چهره روز یا چهره آفتاب عالمتاب، با فرا رسیدن آن پوشانده می شود، و به هر حال، اشاره ای است به اهمیت شب و نقش مؤثر آن در زندگی انسان ها، از تعدیل حرارت آفتاب گرفته، تا مسأله آرامش و سکون همه موجودات زنده در پرتو آن، و نیز عبادت شب زنده داران بیدار دل و آگاه.



پس از آن، به سراغ سوگند دیگری می رود و می افزاید: «و قسم به روز هنگامی که آشکار و ظاهر گردد» (وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى). (۱)

و این از آن لحظه ای است که سپیده صبح پرده ظلمانی شب را می شکافد، تاریکی ها را به عقب می راند و بر تمام پهنه آسمان حاکم می شود، و همه چیز را غرق نور و روشنائی می کند، همان نوری که رمز حرکت، حیات و مایه پرورش تمام موجودات زنده است. در قرآن مجید، زیاد به مسأله نظام «نور» و «ظلمت»، و تأثیر آنها در زندگی بشر توجه داده شده؛ چرا که دو نعمت بزرگ دائمی و دو آیت از آیات مهم پروردگار است.

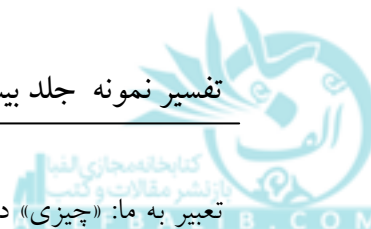
آیه بعد به سراغ آخرین قسم رفته، می فرماید: «و سوگند به آن کس که جنس مذکر و مؤنث را آفرید» (وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى).

چرا که وجود این دو جنس در عالم «انسان»، «حیوان» و «نبات» و دگرگونی هائی که از لحظه انعقاد نطفه تا هنگام تولد رخ می دهد، و ویژگی هائی که هر یک از دو جنس به تناسب فعالیت ها و برنامه هایشان دارند، و اسرار فراوانی که در مفهوم جنسیت نهفته است، همه، نشانه ها و آیاتی است از جهان بزرگ آفرینش، که از طریق آن می توان به عظمت آفریننده آن واقف شد.

۱ - قابل توجه این که: «يَغْشَى» به صورت فعل «مضارع» ذکر شده، اما «تَجَلَّى» به صورت فعل ماضی است.

بعضی گفته اند: این به خاطر آن است که در آن زمان که آغاز دعوت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بود، ظلمت جاهلیت همه جا را فرا گرفته بود، ولی در این صورت سوگند یاد کردن به چنین ظلمتی جالب به نظر نمی رسد، بهتر این است گفته شود: این فعل ماضی چون بعد از «إِذَا» شرطیه واقع شده، معنی فعل مضارع را می بخشد.

یا این که: در اصل «تَجَلَّى» بوده، که یک تاء آن حذف شده، ولی در این صورت فعل مؤنث خواهد بود و فاعل آن نمی تواند «نهار» باشد، بلکه باید در تقدیر چنین باشد: «إِذَا تَجَلَّى الشَّمْسُ فِيهِ».



تعبیر به ما: «چیزی» در اینجا درباره خداوند، کنایه از عظمت فوق العاده ذات پاک او و ابهامی است که از این نظر در این قسمت حاکم است، به طوری که او را برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم می سازد.

بعضی نیز گفته اند: «ما» در اینجا «مصدریه» است، و بنابراین، معنی جمله چنین می شود: «سوگند به آفرینش مذکر و مؤنث» ولی این احتمال ضعیف به نظر می رسد. در حقیقت، سوگند اول و دوم، اشاره به آیات آفاقی است، و سوگند سوم اشاره به آیات انفسی.

آن گاه، به هدف نهائی این سوگندها می رسد، و می فرماید: «سعی و تلاش و کوشش شما در زندگی، گوناگون و مختلف است» (إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى).

جهت گیری تلاش ها و نتایج آن، نیز کاملاً مختلف و متفاوت می باشد. اشاره به این که: شما به هر حال در زندگی آرام نخواهید گرفت، و حتماً به سعی و تلاشی دست می زنید، و نیروهای خدا داد که سرمایه های وجودتان است، در مسیری خرج می شود، ببینید سعی و تلاش شما در کدام مسیر، به کدام سمت، و دارای کدام نتیجه است؟

نکند تمام سرمایه ها و استعدادهای خود را به بهای اندکی بفروشید، و یا بیهوده به هدر دهید! «شَتَّى» جمع «شَتَّيْتُ» از ماده «شَتَّ» (بر وزن شَط) به معنی پراکنده کردن جمعیت است، و در اینجا اشاره به تفاوت کوشش های مردم از نظر کیفیت، هدف گیری و نتیجه آنها است.



سپس، مردم را به دو گروه تقسیم کرده، و ویژگی های هر یک را بر می شمرد، می فرماید: «اما آن کس که در راه خدا اعطا کند و پرهیزگاری پیشه نماید»... (فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَ اتَّقَى).

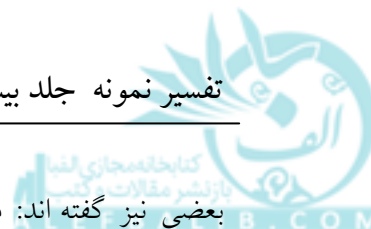
(و به جزای نیک الهی ایمان داشته باشد)... (وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى).

«ما او را در مسیر آسانی قرار می دهیم» و به سوی بهشت جاویدان هدایت می کنیم (فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى).

منظور از «أُعْطِيَ» همان انفاق در راه خدا و کمک به نیازمندان است.

و تأکید بر «تقوا» به دنبال آن، ممکن است اشاره به لزوم نیت پاک و قصد خالص به هنگام انفاق، و تهیه اموال از طریق مشروع، و انفاق آن نیز در طریق مشروع، و خالی بودن از هر گونه منت و اذیت و آزار بوده باشد؛ چرا که مجموعه این اوصاف، در عنوان تقوا جمع است. بعضی نیز گفته اند: «أُعْطِيَ» اشاره به عبادات مالی است، و «اتَّقَى» اشاره به سایر عبادات، و انجام واجبات، و ترک محرمات است، ولی تفسیر اول، هم با ظاهر آیه سازگارتر است، و هم با شأن نزولی که در بالا آوردیم.

تصدیق کردن «حُسْنَى» («حُسْنَى» مؤنث «أحسن» به معنی نیکوتر است) اشاره به ایمان به پادشاهای نیکوی الهی است، همان گونه که در شأن نزول آمده بود: «ابو الدّحداح» با ایمان به پادشاه های خداوند، اموالش را انفاق کرد، در آیه ۹۵ «نساء» نیز می خوانیم: وَ كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى: «خداوند هر یک از آنها را وعده پادشاه نیک داده است» («حُسْنَى» در این آیه نیز به معنی پادشاه نیک است).



بعضی نیز گفته اند: منظور «شریعت حُسْنی» یعنی ایمان به «آئین اسلام» است، که بهترین آئین هاست.

و بعضی آن را به کلمه «لا اله الا الله» یا «شهادتین» تفسیر کرده اند.

اما با توجه به سیاق آیات و شأن نزول، و ذکر «حُسْنی» به معنی پاداش نیک، در بسیاری از آیات قرآن، تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

جمله «فَسْتَيْسِرُ لِّلْيُسْرَى» ممکن است اشاره به توفیق الهی، و آسان کردن امر طاعت بر چنین اشخاص بوده باشد، و یا گشودن راه بهشت به روی آنها و استقبال ملائکه و فرشتگان با تحیت و سلام از آنان، و یا همه اینها!

مسلم است آنها که راه انفاق و تقوا پیش می گیرند، و به پاداش های بزرگ الهی مؤمن و دلگرمند، مشکلات برای آنها آسان می شود، و در دنیا و آخرت از آرامش خاصی برخوردارند. از همه اینها گذشته، ممکن است انفاق های مالی در ابتدا بر طبع انسان شاق و مشکل باشد، ولی با تکرار و ادامه راه، چنان بر او آسان می شود که از آن لذت می برد.

چه بسیارند افراد سخاوتمندی که از حضور میهمان بر سر سفره خود شاد، و به عکس اگر یک روز میهمانی برای آنها نرسد ناراحتند، و این نیز نوعی آسان کردن مشکلات برای آنها است.

از این نکته نیز نباید غفلت کرد: اصولاً ایمان به معاد و پاداش های عظیم الهی، تحمل انواع مشکلات را برای انسان سهل و آسان می کند، نه تنها «مال»، که «جان» خود را نیز در طبق اخلاص می گذارد و به عشق شهادت، در میدان جهاد شرکت می کند، و از این ایثارگری خود لذت می برد.

«یُسْرَى» از ماده «یسر» در اصل به معنی زین کردن اسب، لجام نمودن و



آماده ساختن آن برای سواری است، و سپس به هر کار سهل و آسانی اطلاق شده است. (۱)

در آیات بعد، به نقطه مقابل این گروه پرداخته، می فرماید: «اما کسی که بخلورزد و از این طریق بی نیازی بطلبد»... (وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى).

«و پاداش نیک الهی را تکذیب کند»... (وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى).

«ما به زودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم» (فَسَيُسِّرُهُ لِّلْعُسْرَى).

«بُخْلُ» در اینجا نقطه مقابل «اعطاء» است که در گروه اول (گروه سخاوتمندان سعادت‌مند) بیان شد، وَ اسْتَغْنَى: «بی نیازی بطلبد». یا بهانه ای است برای بخلورزیدن، و وسیله ای است برای ثروت اندوختن.

یا اشاره به این است که: او خود را از پاداش های الهی بی نیاز می شمرد، بر عکس گروه اول که چشمشان دائماً به لطف خدا است.

و یا خود را از اطاعت پروردگار مستغنی می بیند و دائماً آلوده گناه است.

از میان این تفسیرهای سه گانه، تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد، هر چند جمع میان هر سه تفسیر نیز ممکن است.

منظور از تکذیب «حُسْنَى»، همان انکار پاداش های قیامت است، و یا انکار دین، آئین و روش نیکوی پیغمبران.

تعبیر «فَسَيُسِّرُهُ لِّلْعُسْرَى» که در واقع دو تعبیر ظاهراً متضاد است (ما راه آنها را به سوی مشکلات آسان می سازیم) نقطه مقابل «فَسَيُسِّرُهُ لِّلْيُسْرَى» است.

۱ - تفسیر «کشاف»، جلد ۴، صفحه ۷۶۲.



به این ترتیب که، خداوند گروه اول (سخاوتمندان) را مشمول توفیقات خود قرار می دهد، و پیمودن راه اطاعت و انفاق را بر آنها آسان می سازد، تا از مشکلات در زندگی رهایی یابند، ولی از گروه دوم توفیقاتشان را سلب می نماید، پیمودن راه را برای آنها مشکل می سازد، در دنیا و آخرت مواجه با سختی ها خواهند بود، و اصولاً برای این بخیلان بی ایمان، انجام اعمال نیک و مخصوصاً انفاق در راه خدا کار سخت و دشوار است، در حالی که برای گروه اول نشاط آور و روح افزا است. (۱)

و در آخرین آیه مورد بحث، به این بخیلان کور دل هشدار می دهد، می فرماید: «در آن هنگام که او در قبر یا جهنم سقوط می کند اموالش به حال او سودی نخواهد داشت» (وَمَا يُعْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى).

نه می تواند این اموال را با خود از این دنیا ببرد، و نه اگر ببرد، مانع سقوط او در آتش دوزخ خواهد شد.

«ما» در آغاز این آیه ممکن است «نافیه» باشد (چنان که در بالا گفتیم) یا برای «استفهام انکاری»، یعنی: اموال او به هنگام سقوط در قبر یا دوزخ، چه سودی به حال او خواهد داشت؟ «تَرَدَّى» از ماده «ردئت» و «ردی» به معنی هلاکت است، و به معنی سقوط از بلندی که مایه هلاکت شود نیز آمده است، بلکه، بعضی اصل آن را به معنی سقوط می دانند، و از آنجا که سقوط از نقطه مرتفع موجب هلاکت می شود، به

۱ - «یُسْرَى» و «عُسْرَى» هر دو صیغه مؤنث است (مذکر آن «أیسر و أعسر» است) و ذکر این دو به صورت صیغه مؤنث یا به خاطر آن است که موصوف آن «مجموعه اعمال» است و در تقدیر چنین خواهد بود: «فَسَنِّيْسِرُهُ الْأَعْمَالَ يُسْرَى - أَوْ - لِأَعْمَالِ عُسْرَى»، یا مجموعه مسائل و پیش آمدهای زندگی، و اگر موصوف آن مفرد باشد ممکن است «طریقه» یا «خُله» و مانند آن بوده باشد.



معنی هلاکت نیز آمده است، و در آیه مورد بحث، ممکن است به معنی سقوط در قبر، یا دوزخ، و یا هلاکت به معنی مجازات بوده باشد.

و به این ترتیب، قرآن در این آیات از دو گروه سخن می گوید: گروهی مؤمن و با تقوا و سخاوتمند.

و گروهی بی ایمان، بی تقوا و بخیل، که نمونه هر دو گروه در شأن نزول به طور وضوح منعکس شده است.

گروه اول، با استفاده از توفیقات الهی مسیر خود را با سهولت پیموده و به سوی بهشت و نعمت های آن روان می شوند، در حالی که گروه دوم، در زندگی با انبوه مشکلات روبرو هستند، اموال سرشاری را جمع می کنند و می گذارند و می روند و جز حسرت و اندوه و وبال و مجازات الهی، بهره ای عائدشان نمی شود و متاعی نمی خرنند.

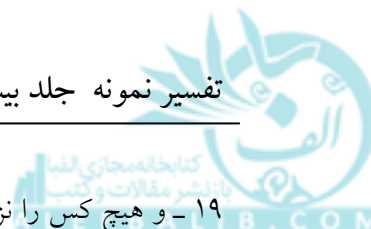
* * *



- ۱۲ إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ
 ۱۳ وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ
 ۱۴ فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ
 ۱۵ لَا يَصْنَعُهَا إِلَّا الْأَشْقَىٰ
 ۱۶ الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ
 ۱۷ وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَىٰ
 ۱۸ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ
 ۱۹ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ
 ۲۰ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ
 ۲۱ وَكَسُوفَ يَرْضَىٰ

ترجمه:

- ۱۲ - به یقین هدایت کردن بر ماست.
 ۱۳ - و آخرت و دنیا از آن ماست.
 ۱۴ - و من شما را از آتشی که زبانه می کشد بیم می دهم.
 ۱۵ - کسی جز بدبخت ترین مردم وارد آن نمی شود.
 ۱۶ - همان کس که تکذیب کرد و به آن پشت نمود!
 ۱۷ - و به زودی باتقواترین مردم از آن دور داشته می شود.
 ۱۸ - همان کس که مال خود را می بخشد تا پاک شود.



۱۹ - و هیچ کس را نزد او حقی نیست تا بنخواهد او را جزا دهد.

۲۰ - بلکه هدفش جلب رضای خدای بزرگ اوست.

۲۱ - و به زودی راضی می شود!

تفسیر:

انفاق و دوری از آتش دوزخ

در تعقیب آیات گذشته، که مردم را به دو گروه مؤمن سخاوتمند، و گروه بی ایمان بخیل تقسیم، و سرنوشت هر کدام را بیان نمود، در آیات مورد بحث، نخست، به سراغ این مطلب می رود که، کار ما هدایت است نه اجبار و الزام، این وظیفه شما است که تصمیم بگیرید و مرد راه باشید.

به علاوه، پیمودن این راه به سود خود شما است، و ما هیچ نیازی به آن نداریم.

می فرماید: «مسلماً هدایت کردن بر عهده ما است» (إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى).

چه هدایت از طریق «تکوین» (فطرت و عقل) و چه از طریق «تشریح» (کتاب و سنت)، ما آنچه در این زمینه لازم بوده گفته ایم و حق آن را ادا کرده ایم.

«و مسلماً آخرت و دنیا همه از آن ما است» (وَإِنَّا لَنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَى). (۱)

هیچ نیازی به ایمان و طاعت شما نداریم، نه اطاعت شما سودی می رساند، و نه معصیت شما زبانی، و تمام این برنامه ها به سود شما و برای خود شما است.

۱ - «لام» در «لِلْآخِرَةِ» و همچنین در «لَلْهُدَى» (آیه قبل) ظاهراً لام تأکید است، که در اینجا بر اسم اسم «إِنَّ» آمده، هر چند غالباً بر سر خبر می آید، این به خاطر آن است که طبق تصریح بعضی از کتب ادبی، هر وقت خبر «إِنَّ» مقدم شود، لام بر سر اسم می آید.



مطابق این تفسیر، «هدایت» در اینجا به معنی «ارائه طریق» است، این احتمال نیز دارد که: هدف از این دو آیه، تشویق مؤمنان سخاوتمند و تأکید بر این مطلب باشد، که ما آنها را مشمول هدایت بیشتر خواهیم ساخت، و در این جهان و جهان دیگر راه را بر آنها آسان می‌کنیم، و چون دنیا و آخرت از آن ما است، بر انجام این امر قادریم.

درست است که «دنیا» از نظر زمان بر «آخرت» مقدم است، ولی از نظر اهمیت و هدف نهائی مقصود اصلی «آخرت» است، و به همین دلیل مقدم داشته شده است.

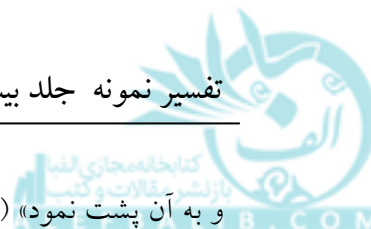
و از آنجا که یکی از شعب هدایت، هشدار و انذار است، در آیه بعد می‌افزاید: «حال که چنین است من شما را از آتشی که زبانه می‌کشد بیم می‌دهم!» (فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى).

«تَلَظَّى» از ماده «لظی» (بر وزن قضا) به معنی شعله خالص است، و می‌دانیم: شعله‌های خالص و خالی از هر گونه دود، گرما و حرارت بیشتری دارد، و گاه واژه «لظی» به خود جهنم نیز اطلاق شده است. (۱)

سپس، به گروهی که وارد این آتش بر افروخته و سوزان می‌شوند، اشاره کرده، می‌فرماید: «کسی جز بدبخت‌ترین مردم وارد آن نمی‌شود» (لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى).

و در توصیف «اشقی» می‌فرماید: «همان کسی که آیات خدا را تکذیب کرد

۱ - «تَلَظَّى» در اصل «تَتَلَظَّى» بوده، که یکی از دو «تا» برای تخفیف افتاده است.



و به آن پشت نمود» (الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى).

بنابراین، معیار خوشبختی و بدبختی، همان کفر و ایمان است با پیامدهای عملی که این دو دارند، و به راستی، کسی که آن همه نشانه های هدایت و امکانات برای ایمان و تقوا را نادیده بگیرد، مصداق روشن «اشقی» و بدبخت ترین مردم است.

در جمله «الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى» ممکن است «تکذیب» اشاره به «کفر» و «تولی» اشاره به «ترک اعمال صالح» بوده باشد؛ چرا که لازمه کفر همین است.

و نیز ممکن است هر دو اشاره به ترک ایمان باشد، به این ترتیب که: اول پیامبر خدا را تکذیب می کند، و بعد، پشت کرده، برای همیشه از او دور می شود.

بسیاری از مفسران در اینجا اشکالی را مطرح کرده، و به پاسخ آن پرداخته اند، و آن این که: آیات فوق، نشان می دهد: آتش دوزخ مخصوص کفار است، و این مخالف چیزی است که از آیات دیگر قرآن و مجموعه روایات اسلامی استفاده می شود، که مؤمنان گنهگار نیز سهمی از آتش دوزخ دارند، و لذا بعضی از گروه های منحرف که معتقدند: با وجود ایمان هیچ گناهی ضرر نمی زند، به این آیات برای مقصود خود استدلال کرده اند (این گروه «مرجئه» نام دارند). در پاسخ به دو نکته باید توجه کرد:

نخست این که: منظور از ورود در آتش در اینجا، همان «خلود» است و «خلود» مخصوص کفار می باشد، قرینه این سخن، آیاتی است که نشان می دهد غیر کفار نیز وارد دوزخ می شوند.

دیگر این که: آیات فوق و آیات بعد که می گوید: برکناری از آتش دوزخ مخصوص «أتقی» (باتقواترین مردم) است، در مجموع می خواهد فقط حال دو



گروه را بیان کند: گروه بی ایمان بخیل، و گروه مؤمنان سخاوتمند و بسیار با تقوا. از این دو گروه، فقط دسته اول وارد جهنم می شوند و دسته دوم وارد بهشت، و به این ترتیب، اصلاً از گروه سوم یعنی مؤمنان گنهکار سخنی به میان نیامده است. به تعبیر دیگر، «حصر» در اینجا «حصر اضافی» است، گوئی بهشت فقط برای گروه دوم و جهنم تنها برای گروه اول آفریده شده است، با این بیان، پاسخ اشکال دیگری که در ارتباط با «تضاد» آیات مورد بحث، و آیات آینده که نجات را مخصوص «أتقی» می کند نیز، روشن می شود.

سپس، سخن از گروهی می گوید که از این آتش شعله‌ور سوزان برکنارند، می فرماید: «به زودی باتقواترین مردم از این آتش سوزان دور داشته می شود» (وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى).

«همان کسی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کند، و منظورش جلب رضای خدا، و تزکیه نفس و پاکی اموال می باشد» (الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى).

تعبیر به «یتزکی» در حقیقت، اشاره به قصد قربت و نیت خالص است، خواه این جمله به معنی کسب نمو معنوی و روحانی باشد، یا به دست آوردن پاکی اموال؛ چرا که «تزکیه» هم به معنی «نمو دادن» آمده و هم «پاک کردن»، در آیه ۱۰۳ «توبه» نیز می خوانیم: خُدُّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ:

«از اموال آنها زکاتی بگیر، تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی و (هنگام گرفتن زکات) به آنها دعا کن که دعای تو، مایه آرامش آنها است».



آن گاه، برای تأکید بر مسأله خلوص نیت آنها در انفاق هائی که دارند، می افزاید: «هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا به وسیله این انفاق جزا داده شود» (وَ مَا لِاحِدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى).

«بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ او است» (إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى). و به تعبیر دیگر: بسیاری از انفاق ها در میان مردم، پاسخی است به انفاق مشابهی که از ناحیه طرف مقابل قبلاً شده است، البته، حق شناسی و پاسخ احسان به احسان کار خوبی است، ولی حسابش از انفاق های خالصانه پرهیزگاران جدا است، آیات فوق، می گوید: انفاق مؤمنان پرهیزگار به دیگران، نه از روی ریا است و نه به خاطر جوابگوئی خدمات سابق آنها، بلکه انگیزه آن تنها و تنها جلب رضای خداوند است، و همین است که به آن انفاق ها ارزش فوق العاده ای می دهد.

تعبیر به «وجه» در اینجا به معنی «ذات» است، و منظور رضایت و خشنودی ذات پاک او است. تعبیر به «رَبِّهِ الْأَعْلَى» نشان می دهد: این انفاق، با معرفت کامل صورت می گیرد، و در حالی است که هم به ربوبیت پروردگار آشنا است و هم از مقام اعلای او با خیر است. در ضمن، این استثناء هر گونه نیت انحرافی را نیز نفی می کند، مانند: انفاق کردن برای خوشنامی و جلب توجه مردم و کسب موقعیت اجتماعی و مانند آن؛ زیرا مفهوم آن منحصر ساختن انگیزه انفاق های آنها در جلب خشنودی

* * *

و سرانجام، در آخرین آیه این سوره، به ذکر پاداش عظیم و بی نظیر این گروه پرداخته، در یک جمله کوتاه، می گوید: «و چنین شخصی به زودی راضی و خشنود می شود» (وَ كَسَوْفَ يَرْضَى).

آری، همان گونه که او برای رضای خدا کار می کرد، خدا نیز او را راضی می سازد.

رضایتی مطلق و بی قید و شرط.

رضایتی گسترده و نامحدود.

رضایتی پر معنی که تمام نعمت ها در آن جمع است.

رضایتی که حتی تصورش امروز برای ما غیر ممکن است و چه نعمتی از این برتر و بالاتر تصور می شود!

آری، پروردگار اعلی، پاداش و جزای او نیز اعلی است، و چیزی برتر از رضایت و خشنودی مطلق بندگان تصور نمی شود.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند: ضمیر در «یَرْضَى» به خداوند باز می گردد، یعنی: به زودی خداوند از این گروه راضی می شود، که آن نیز موهبتی است عظیم و بی نظیر که خداوند بزرگ و پروردگار اعلی از چنین بنده ای راضی و خشنود شود، آن هم رضایتی مطلق و بی قید و شرط، و مسلماً به دنبال این رضای الهی، رضا و خشنودی آن بنده با ایمان با تقوا است، که این دو لازم و

۱ - «استثناء» در جمله «إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى» استثناء منقطع است، منتها آیه قبل تقدیری دارد که چنین است: «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ فَلَا يُنْفِقُ مَالَهُ لِنِعْمَةٍ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى»، این احتمال نیز وجود دارد که استثناء متصل باشد، با در نظر گرفتن محذوفی که در تقدیر چنین است: «لَا يُنْفِقُ لِنِعْمَةٍ عِنْدَهُ وَلَا لِغَيْرِ ذَلِكَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى» (دقت کنید).



ملزوم یکدیگرند، همان گونه که در آیه ۸ سوره «بینه» می خوانیم: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ» و یا در آیه ۲۸ سوره «فجر» آمده است: «رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»، ولی تفسیر اول مناسب تر است.

نکته ها:

۱ - سخنی درباره شأن نزول سوره «اللیل»

«فخر رازی» می گوید: «مفسران اهل سنت، عموماً معتقدند: منظور از «أتقی» در «سَيِّجَبْهَا الْأَتْقَى» «ابوبکر» است، و شیعه عموماً این معنی را انکار می کنند و می گویند: در حق علی بن ابیطالب (علیه السلام) نازل شده است.» (۱)

سپس، در یک تحلیل مخصوص به خود، چنین می گوید: «امت اسلامی (اعم از اهل سنت و شیعه) اتفاق بر این دارند که، برترین مردم بعد از رسول الله (صلی الله علیه وآله) یا «ابوبکر» بوده، و یا «علی» (علیه السلام)، و این آیه را نمی توان بر «علی» تطبیق کرد؛ زیرا قرآن درباره این فرد «أتقی» می گوید: «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى: «هیچ کس نزد او حق و نعمتی ندارد که پاداش داده شود» و این صفت بر علی (علیه السلام) تطبیق نمی کند؛ چرا که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بر او حق نعمت داشت! ولی پیامبر (صلی الله علیه وآله) نه تنها بر «ابوبکر» حق نعمت مادی نداشت، که به عکس، او انفاق بر رسول الله می کرد و حق نعمت داشت!

نتیجه این می شود: مصداق أتقی «ابوبکر» است و چون اتقی به معنی پرهیزکارترین مردم است، افضلیت او ثابت می شود! (۲)

گرچه مایل نیستیم در مباحث این تفسیر، زیاد در این گونه مسائل وارد

۱ و ۲ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۱، صفحه ۲۰۴.



شویم، ولی اصرار بعضی از مفسران بر اثبات پیش داوری های خود به وسیله آیات قرآن، تا آنجا که تعبیرات آنها مناسب مقام شامخ پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز نمی باشد، باعث می شود چند نکته را در اینجا یادآور شویم:

اولاً - این که «فخر رازی» می گوید: اجماع «اهل سنت» بر این است که این آیه درباره «ابوبکر» نازل شده، بر خلاف چیزی است که بعضی از مفسران معروف اهل سنت صریحاً آورده اند، از جمله:

«قرطبی» در تفسیرش در روایتی از «ابن عباس» نقل می کند: تمام این سوره (سوره اللیل) درباره «ابو الدحداح» نازل شده (که داستانش را در آغاز سوره آورده ایم) (۱) مخصوصاً به آیه «وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى» که می رسد، باز می گوید: منظور «ابو الدحداح» است، هر چند از اکثر مفسران نقل کرده: درباره «ابوبکر» نازل شده، اما خودش این نظر را نپذیرفته است.

ثانیاً - این که گفته است: اتفاق شیعه بر این است که این آیه درباره علی (علیه السلام) نازل شده، درست نیست، چرا که بسیاری از مفسران شیعه، همان داستان «ابو الدحداح» را ذکر کرده و پذیرفته اند.

آری، در بعضی از روایات از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: منظور از «أتقی» پیروان و شیعیان او است، و منظور از «الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى» امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است، ولی ظاهر این است: اینها جنبه شأن نزول ندارد، بلکه از قبیل تطبیق بر مصداق روشن و بارز است. ثالثاً - بدون شک، «أتقی» در آیه فوق به معنی باتقواترین مردم نیست، بلکه مفهوم آن همان متقی بودن است، شاهد گویای این سخن این است که: «أشقی» در مقابل آن به معنی بدترین مردم نیست، بلکه منظور کفاری است که از انفاق

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۸۰.



بخل می‌ورزیدند، به علاوه این آیه زمانی نازل شده که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در حیات بود، آیا می‌توان «ابوبکر» را حتی بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مقدم داشت؟ چرا برای اثبات پیش داوری‌ها و ذهنیات خود تعبیری کنیم که حتی به مقام شامخ پیغمبر لطمه زند؟!؟

و اگر گفته شود: حساب پیغمبر (صلی الله علیه وآله) جدا است، می‌گوئیم: پس چرا در آیه «وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ» حساب پیامبر (صلی الله علیه وآله) جدا نشد، و برای این که علی (علیه السلام) را از مورد آیه خارج کنیم، بگوئیم: چون مشمول نعمت‌های مادی پیغمبر بوده، نمی‌تواند داخل در آیه باشد؟

رابعاً - چه کسی است که در زندگیش مورد محبت احدی واقع نشده، و هیچ کس برای او هدیه‌ای نیاورده و یا از او ضیافتی نکرده است.

آیا واقعاً چنین بوده است که «ابوبکر» در تمام عمرش نه به ضیافت کسی رفت، و نه هدیه‌ای از کسی پذیرفت، و نه هیچ خدمت مادی دیگری را؟ آیا این باورکردنی است؟ نتیجه این که: منظور از آیه «وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ» این نیست که هیچ کس بر آنها حق نعمت ندارد، بلکه انفاق کردن آنها به خاطر حق نعمت نیست.

یعنی: اگر آنها به کسی انفاقی می‌کنند، تنها برای خدا است، نه به خاطر خدمتی که بخواهند آن را پاداش دهند.

خامساً - آیات این سوره نشان می‌دهد: این سوره در یک ماجرای دو قطبی نازل شده، یکی در قطب «أتقی» بوده است، و دیگری در قطب «أشقی»، هر گاه شأن نزول آن را داستان «ابو الدّحداح» بدانیم، مسأله حل است، اما اگر بگوئیم: منظور «ابوبکر» بوده، مشکل «أشقی» باقی می‌ماند، که منظور از آن چه کسی



است؟!.

شیعه اصراری ندارد که خصوص این آیه در مورد علی (علیه السلام) است، آیات در شان او بسیار زیاد است، ولی اگر بر علی (علیه السلام) تطبیق شود، مشکل «أشقی» در آن حل است؛ چرا که در ذیل آیه ۱۲ سوره «شمس» «إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا» روایات زیادی از طرق اهل سنت نقل شده است، که منظور از «أشقی» قاتل «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) است (این روایات را چنان که گفتیم «حاکم حسکانی» در «شواهد التنزیل» جمع کرده است).

کوتاه سخن این که: گفتار «فخر رازی» و تحلیل او درباره این آیه، بسیار ضعیف و مشتمل بر اشتباهات فراوان است، و لذا حتی بعضی از مفسران معروف اهل سنت مانند: «ألوسی» در «روح المعانی» این تحلیل را نپسندیده و بر آن خرده گرفته است، آنجا که می گوید: وَ اسْتَدْلُ بِذَلِكَ الْإِمَامُ عَلِيٌّ أَنَّهُ (أَبُو بَكْرٍ) أَفْضَلُ الْأُمَّةِ وَ ذَكَرَ أَنَّ فِي الْآيَاتِ مَا يَأْبَى قَوْلَ الشَّيْخِ إِنَّهَا فِي عَلِيٍّ وَ أَطَالَ الْكَلَامَ فِي ذَلِكَ وَ آتَى بِمَا لَا يَخْلُو عَنْ قَيْلٍ وَ قَالَ:

«فخر رازی به این آیه استدلال کرده است که: ابوبکر افضل امت است و اضافه کرده: در آیات، بعضی قرائن است که با قول شیعه سازگار نیست، و در اینجا سخن را طولانی کرده و مطالبی گفته که خالی از قیل و قال (و اشکال) نیست». (۱)

فراموش نباید کرد: خود «ألوسی» نیز نسبتاً مرد متعصبی است، با این حال تحلیل «فخر رازی» را در این آیه نپسندیده است.



۲ - فضیلت انفاق فی سبیل الله

انفاق و بخشش در راه خدا و کمک مالی به افراد محروم و مخصوصاً آبرومند، توأم با خلوص نیت، از اموری است که در آیات قرآن مجید، مکرر بر مکرر روی آن تکیه شده، و از نشانه های ایمان ذکر شده است.

روایات اسلامی نیز مملو از تأکید در این باره است، تا آنجا که نشان می دهد در فرهنگ اسلام، انفاق مالی به شرط این که انگیزه ای جز رضای پروردگار نداشته باشد، و از هر گونه ریاکاری و منت و آزار خالی باشد، از بهترین اعمال است.

این بحث را با ذکر چند حدیث پر معنی، تکمیل می کنیم.

۱ - در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: **إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ إِذْخَالَ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ، شُبْعُهُ مُسْلِمٍ أَوْ قِضَاءُ دَيْنِهِ:**

«محبوبترین اعمال نزد خدا این است که: قلب مؤمن نیازمندی را مسرور کند، به این که او را سیر کرده، یا بدهی او را ادا کند.» (۱)

۲ - در حدیثی از رسول الله (صلی الله علیه وآله) آمده است: **مِنَ الْإِيمَانِ حُسْنُ الْخُلُقِ، وَ إِطْعَامُ الطَّعَامِ، وَ إِرَاقَةُ الدَّمَاءِ:**

«(از علائم) ایمان، حسن خلق، اطعام طعام و ریختن خون (قربانی کردن در راه خدا) است.» (۲)

۳ - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: **مَا أَرَى شَيْئاً يَغْدِلُ زِيَارَةَ الْمُؤْمِنِ إِلَّا إِطْعَامَهُ، وَ حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُطْعِمَ مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِناً مِنْ طَعَامِ الْجَنَّةِ:**

«من چیزی را معادل دیدار مؤمن نمی بینم، جز اطعام کردن او، و هر کس

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۶۵، حدیث ۳۵.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۶۵، حدیث ۳۹.



مؤمنی را اطعام کند، بر خدا است که او را از طعام جنت اطعام نماید». (۱)

۴ - در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: مردی مهار مرکب حضرت را گرفت، عرض کرد: ای رسول خدا! أیُّ الأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ «چه عملی از همه اعمال برتر است»؟

فرمود: إِطْعَامُ الطَّعَامِ وَإِطْيَابُ الْكَلَامِ: «غذا دادن به مردم و خوش زبان بودن». (۲)

۵ - و سرانجام در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ عَالَ أَهْلَ بَيْتِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَهُمْ وَكَيْلَتَهُمْ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ: «کسی که خانواده ای از مسلمین را یک شبانه روز پذیرائی کند، خداوند گناهانش را می بخشد». (۳)

خداوند! به همه ما توفیق ده تا در این خیر بزرگ گام نهیم!
 پروردگارا! بر اخلاص نیت ما در همه اعمال بیفزای!
 بارالها! از تو می خواهیم ما را آن چنان مشمول نعمت و رحمت سازی که هم تو از ما خشنود
 باشی و هم ما خشنود و راضی شویم!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره اللیل (۴)

-
- ۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۷۸، حدیث ۷۹، «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۰۳، باب اطعام المؤمن
- ۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۸۸، حدیث ۱۱۳
- ۳ - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۸۹، حدیث ۲.
- ۴ - پایان تصحیح: ۴ / ۳ / ۱۳۸۳.





سوره ضحی

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۱۱ آیه است





محتوای سوره الضحی

این سوره از سوره های «مکی» است، و طبق بعضی از روایات، وقتی نازل شد که پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر اثر تأخیر و انقطاع موقت وحی، ناراحت بود، و زبان دشمنان نیز باز شده بود. سوره نازل شد و همچون باران رحمتی بر قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه وآله) نشست، تاب و توان تازه ای به او بخشید و زبان بدگویان را قطع کرد. این سوره با دو سوگند آغاز می شود، آن گاه به پیامبر (صلی الله علیه وآله) بشارت می دهد: خدا هرگز تو را رها نساخته است.

بعد از آن به او نوید می دهد: خداوند آن قدر به او عطا می کند، که خشنود شود. و در آخرین مرحله، گذشته زندگانی پیامبر (صلی الله علیه وآله) را در نظر او مجسم می سازد، که خداوند چگونه او را همیشه مشمول انواع رحمت خود قرار داده، و در سخت ترین لحظات زندگی، حمایتش نموده است. لذا، در آخرین آیات به او دستور می دهد: (به شکرانه این نعمت های بزرگ الهی) با یتیمان و مستمندان مهربانی کند و نعمت خدا را بازگو نماید.



فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت این سوره همین بس که: در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است: مَنْ قَرَأَهَا كَانَ مِمَّنْ يَرْضَاهُ اللَّهُ، وَلِمُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) أَنْ يَشْفَعَ لَهُ وَ لَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ بَعْدَ كُلِّ يَتِيمٍ وَ سَائِلٍ!:

«هر کس آن را تلاوت کند، از کسانی خواهد بود که خدا از آنها راضی می شود و شایسته است محمد (صلی الله علیه وآله) از او شفاعت کند و به عدد هر یتیم و مسکین سؤال کننده، ده حسنه برای او خواهد بود.» (۱)

و این همه فضیلت، از آن کسی است که آن را بخواند و در عمل پیاده کند.

قابل توجه این که: مطابق روایات متعددی، این سوره و سوره آینده (سوره ألم شرح) یک سوره است، لذا، از این جهت که در هر رکعت نماز، بعد از «حمد» باید یک سوره کامل خوانده شود، این دو سوره را باید با هم خواند (نظیر این معنی درباره سوره های «فیل» و «لایلاف» نیز گفته شده است).

و اگر درست در محتوای این دو سوره دقت کنیم، می بینیم: پیوند مطالب آنها به قدری زیاد است که، حتماً یکی ادامه دیگری می باشد، هر چند میان آن دو «بسم الله» فاصله شده است. در این که: آیا این دو سوره از هر نظر یکی است؟ یا در خصوص نماز باید در حکم یک سوره حساب شود؟ گفتگویی است که باید شرح آن را در کتب فقهی (بحث قرائت نماز) مطالعه کرد، ولی، اجماع علماء بر این است که: در قرائت نماز نمی توان به یکی از این دو قناعت نمود.



- ۱ وَ الضُّحَى
 ۲ وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَى
 ۳ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى
 ۴ وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى
 ۵ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى

ترجمه:

- به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
 ۱ - قسم به روز (هنگامی که آفتاب بر آید).
 ۲ - و به شب هنگامی که آرام گیرد.
 ۳ - که خداوند تو را وانگذاشته و مورد خشم قرار نداده!
 ۴ - و مسلماً آخرت برای تو از دنیا بهتر است.
 ۵ - و به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا خواهد کرد که خشنود شوی!

شأن نزول:

درباره شأن نزول این سوره، روایات زیادی نقل شده که از همه روشن تر روایت زیر است:
 «ابن عباس» می گوید: پانزده روز گذشت، و وحی بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل نشد،



مشرکان گفتند: پروردگار محمد، او را رها کرده، و دشمن داشته، اگر راست می گوید که مأموریت او از سوی خدا است، باید وحی به طور مرتب بر او نازل شود، در اینجا سوره فوق نازل گشت (و به سخنان آنها پاسخ گفت).

قابل توجه این که: طبق حدیثی، وقتی این سوره نازل شد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) به «جبرئیل» فرمود: دیر کردی، سخت به تو مشتاق بودم.

«جبرئیل» گفت: وَ أَنَا كُنْتُ أَشَدُّ إِلَيْكَ شَوْقًا: «من به تو مشتاق تر بودم، ولی من بنده ای مأمورم، و جز به فرمان پروردگار، نازل نمی شوم!»

در حدیث دیگری آمده است: جماعتی از یهود خدمت رسول الله(صلی الله علیه وآله) رسیدند، و از داستان «ذی القرنین» و «اصحاب کهف» و آفرینش «روح» سؤال کردند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: فردا به شما خبر خواهم داد، و ان شاء الله نگفت، و همین سبب شد که وحی الهی ایامی از او قطع شود و زبان دشمنان به شماتت باز گشت، از این جهت، پیامبر(صلی الله علیه وآله) غمگین شد، این سوره نازل شد تا مایه تسلی خاطر پیامبر(صلی الله علیه وآله) گردد (ولی این شأن نزول بعید به نظر می رسد؛ چرا که تماس یهود با پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و این گونه سؤالات، معمولاً در «مدینه» بود، نه در «مکه»).

در بعضی از روایات نیز آمده است: جمعی از مسلمانان عرض کردند: ای رسول خدا! چرا وحی بر شما نازل نمی شود؟ فرمود: وَ كَيْفَ يَنْزِلُ عَلَيَّ الْوَحْيُ وَ أَنْتُمْ لَا تُقْلِمُونَ أَطْفَارَكُمْ: «چگونه وحی بر من نازل شود، در حالی که شما مفاصل انگشتان خود را پاکیزه نمی کنید، و ناخن های خود را نمی گیرید؟!» (۱)

در این که: مدت انقطاع وحی چقدر بود؟ روایات، مختلف است: دوازده

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۴ (با کمی تلخیص و اقتباس).



روز، پانزده، نوزده، بیست و پنج، و حتی بعضی چهل روز نقل کرده اند.

و در روایتی نیز، فقط دو سه شبانه روز.

تفسیر:

آن قدر به تو می بخشد که خشنود شوی!

در آغاز این سوره نیز، با دو سوگند روبرو می شویم: سوگند به «نور» و سوگند به «ظلمت»، می فرماید:

«قسم به روز در آن هنگام که آفتاب بر آید و همه جا را فرا گیرد» (وَ الضُّحَى).

«و سوگند به شب در آن زمان که آرام گیرد و همه جا را در آرامش فرو برد» (وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَى).

«ضُحَى» به معنی اوائل روز است، آن موقعی که خورشید در آسمان بالا بیاید و نور آن بر همه جا مسلط شود، و این در حقیقت، بهترین موقع روز است، و به تعبیر بعضی، در حکم فصل جوانی است، در تابستان هوا هنوز گرم نشده، و در زمستان سرمای هوا شکسته شده است، و روح و جان انسان در این موقع آماده هر گونه فعالیت است.

«سَجَى» از ماده «سجوا» (بر وزن سرد، و بر وزن غلو) در اصل، به معنی «سکون و آرامش» است، و به معنی «پوشاندن» و «تاریک شدن» نیز آمده است، و لذا هنگامی که «میت» را در کفن می پیچند، «مُسَجَى» به او گفته می شود، ولی در اینجا همان معنی اصلی را می بخشد، که سکون و آرامش است، به همین جهت، شب هائی که باد نمی وزد لَيْلَةٌ سَاجِيَةٌ: «شب آرام» می گویند و به دریای



خالی از طوفان و امواج خروشان بَحْرُ ساج: «دریای آرام» گفته می شود. در هر حال، آنچه در شب مهم است، همان آرامشی است که بر آن حکمفرما است، و طبعاً اعصاب و روح انسان را در آرامش فرو می برد، و برای تلاش و کوشش فردا و فرداها آماده می سازد، و از این نظر، نعمت بسیار مهمی است، که شایسته است سوگند به آن یاد شود. میان این دو قسم، و محتوای آیه، شباهت و رابطه نزدیکی وجود دارد، «روز» همچون نزول نور وحی بر قلب پاک پیامبر(صلی الله علیه وآله) است و «شب» همچون انقطاع موقت وحی که آن نیز در بعضی از مقاطع لازم است.

و به دنبال این دو سوگند بزرگ، به نتیجه و جواب قسم پرداخته، می فرماید: «پروردگارت هرگز تو را ترک نگفته، و هرگز مورد خشم قرار نداده است» (ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى). «وَدَّعَ» از ماده «تودیع» به معنی ترک گفتن و وداع کردن است. «قَلَى» از ماده «قلا» (بر وزن صدا) به معنی شدت بغض و عداوت است و از ماده «قَلَوُ» (بر وزن سرو) به معنی پرتاب کردن نیز آمده است. «راغب» معتقد است: هر دو به یک معنی باز می گردد؛ زیرا کسی که مورد عداوت انسان است، گوئی قلب، او را پرت می کند و نمی پذیرد. (۱) این تعبیر، دلداری و تسلی خاطر است برای شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله)، که بداند اگر گاهی در نزول وحی تأخیر افتد، روی مصالحتی است که خدا می داند، و هرگز دلیل بر آن نیست که طبق گفته دشمنان، خداوند نسبت به او خشمگین شده

۱ - این ماده هم به صورت «ناقص یائی» آمده و هم «ناقص واوی»، در صورت اول به معنی بغض و عداوت است، و در صورت دوم، به معنی پرتاب نمودن و طرد کردن، و همان گونه که در بالا گفته شده، هر دو به یک ریشه باز می گردد.



باشد، یا بخواهد او را ترک گوید، او همیشه مشمول لطف و عنایات خاصه خدا است، و همواره در کنف حمایت ویژه او است.

پس از آن، اضافه می کند: «بی شک جهان آخرت برای تو از این دنیا بهتر است» (وَلَا أُخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى).

تو در این جهان، مشمول الطاف او هستی، و در آخرت بیشتر و بهتر، نه در کوتاه مدت مورد غضب پروردگار خواهی بود، و نه در دراز مدت.

کوتاه سخن این که: تو در دنیا و آخرت عزیزی، در دنیا عزیز و در آخرت عزیزتر. بعضی از مفسران «آخرت» و «اولی» را اشاره به آغاز و پایان عمر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) دانسته اند و گفته اند: منظور این است: تو در آینده عمرت موفق تر و پیروزتر خواهی بود، و این اشاره به گسترش اسلام و پیروزی های مکرر مسلمین بر دشمنان، و فتوحات آنها در غزوات، و بارور شدن نهال توحید، و برچیده شدن آثار شرک و بت پرستی است. جمع میان این دو تفسیر نیز بی مانع است.

و در آخرین آیه مورد بحث، برترین نوید را به او داده، می فرماید: «به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا می کند که خشنود شوی» (وَأَسْوَفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى).

این، بالاترین اکرام و احترام پروردگار نسبت به بنده خاصش محمد (صلی الله علیه وآله) است، که می فرماید: آن قدر به تو می بخشیم که راضی شوی، در دنیا بر دشمنان پیروز خواهی شد و آئین تو جهان گیر خواهد گشت، و در آخرت نیز، مشمول

بزرگترین مواهب خواهی بود.

بدون شک، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به عنوان خاتم انبیاء و رهبر عالم بشریت، خشنودیش تنها در نجات خویش نیست، بلکه آن زمان راضی و خشنود می شود که، شفاعتش درباره امتش نیز پذیرفته شود، به همین دلیل، در روایات آمده است: این آیه، امید بخش ترین آیات قرآن مجید و دلیل بر پذیرش شفاعت آن حضرت است.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) از پدرش زین العابدین (علیه السلام) از عمویش «محمد بن حنفیه» از پدرش امیرمؤمنان (علیه السلام) می خوانیم: رسول الله فرمود: روز قیامت من در موقف شفاعت می ایستم، و آن قدر گنهکاران را شفاعت کنم، که خداوند گوید:

أَرْضِيَّتَ يَا مُحَمَّدًا؟! «ای محمد آیا راضی شدی»؟!

من می گویم: رَضِيْتُ، رَضِيْتُ؛ «راضی شدم، راضی شدم»!

آن گاه، امیرمؤمنان (علیه السلام) رو به جمعی از اهل «کوفه» کرده، افزود: شما معتقدید: امید بخش ترین آیات قرآن آیه: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ: «ای کسانی که نسبت به خود زیاده روی کرده اید از رحمت خدا نومید نشوید» است.

گفتند: آری، ما چنین می گوئیم!

فرمود: «ولی ما اهل بیت می گوئیم: امیدبخش ترین آیات قرآن، آیه «وَأَسْأَلُكَ بِرُحْمَةِ اللَّهِ: «فَرَضِيَّتَ» است.» (۱)

ناگفته پیدا است: شفاعت پیامبر (صلی الله علیه وآله) شرائطی دارد، نه او از هر کس شفاعت

۱ - «ابوالفتوح رازی»، جلد ۱۲، صفحه ۱۱۰.



می کند، و نه هر گنهکاری می تواند چنین انتظاری را داشته باشد. (۱)

در حدیث دیگری، از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «رسول خدا وارد خانه فاطمه (علیها السلام) شد، در حالی که لباس خشنی از پشم شتر در تن دخترش بود، با یک دست آسیا می کرد، و با دست دیگر فرزندش را شیر می داد، اشک در چشمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) ظاهر شد، فرمود: دخترم! تلخی دنیا را در برابر شیرینی آخرت تحمل کن، چرا که خداوند بر من نازل کرده است که، آن قدر پروردگارت به تو می بخشد که راضی شوی» (وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى). (۲) - (۳)

نکته:

فلسفه انقطاع وحی

از مجموع آیات فوق، به خوبی روشن می شود: پیامبر (صلی الله علیه وآله) هر چه دارد از ناحیه خدا است، حتی در نزول وحی از خود اختیاری ندارد، هر زمان خدا بخواهد وحی قطع می شود، و هر زمان بخواهد برقرار می گردد، و شاید انقطاع وحی نیز به همین منظور بود، تا پاسخی باشد به آنها که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) تقاضای معجزات اقتراحی و بر طبق میل خود داشتند، یا به او پیشنهاد می کردند: فلان حکم یا فلان آیه را تغییر ده، و او می فرمود: من در این امور اختیاری از خود ندارم (همان گونه که در آیه ۱۵ سوره «یونس» آمده است).

۱ - مشروح این بحث را در جلد اول ذیل آیه ۴۸ سوره «بقره» مطالعه فرمائید.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۵.

۳ - درست است که این سوره در «مکه» نازل شده و جریان حضرت فاطمه (علیها السلام) مربوط به «مدینه» است، ولی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با این آیه برای مقصود خود استدلال می کند، نه این که در همان زمان نازل شده باشد.



- ۶ أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى
 ۷ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى
 ۸ وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأُعْنَى
 ۹ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ
 ۱۰ وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ
 ۱۱ وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

ترجمه:

- ۶ - آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟!
 ۷ - و تو را گمشده یافت و هدایت کرد.
 ۸ - و تو را فقیر یافت و بی نیاز نمود.
 ۹ - حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن.
 ۱۰ - و سؤال کننده را از خود مران.
 ۱۱ - و نعمت های پروردگارت را بازگو کن!

تفسیر:

به شکرانه این همه نعمت که خدا به تو داده...

چنان که گفتیم: هدف در این سوره، تسلی و دلداری پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و بیان الطاف الهی نسبت به آن حضرت است، لذا، در ادامه آیات گذشته که از این معنی سخن می گفت، در آیات مورد بحث، نخست، به ذکر سه موهبت از مواهب



خاص الهی به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پرداخته، و پس از آن سه دستور مهم در همین رابطه به او می دهد.

می فرماید: «آیا خداوند تو را یتیم نیافت و سپس پناه داد» (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى).

در شکم مادر بودی که پدرت «عبدالله» از دنیا رفت، تو را در آغوش جدت «عبدالمطلب» (سید مکه) پرورش دادم.

شش ساله بودی که مادرت از دنیا رفت، و از این نظر نیز تنها شدی، اما عشق و محبت تو را در قلب «عبدالمطلب» افزون ساختم.

هشت ساله بودی که جدت «عبدالمطلب» از دنیا رفت، عمویت «ابوطالب» را به خدمت و حمایت گماشتم، تا تو را همچون جان شیرین در بر گیرد و محافظت کند.

آری، تو یتیم بودی و من به تو پناه دادم.

بعضی از مفسران، معانی دیگری برای این آیه گفته اند، که با ظاهر آن سازگار نیست، از جمله این که: منظور از یتیم کسی است که در شرافت و فضیلت مثل و مانند ندارد، همان گونه که گوهر بی نظیر را «درّ یتیم» گویند، بنابراین، معنی جمله چنین می شود: خداوند تو را در شرافت و فضل بی مانند یافت، لذا تو را بر گزید و مقام نبوت بخشید.

دیگر این که: تو خود یک روز یتیم بودی، ولی سرانجام پناهگاه یتیمان و رهبر انسان ها شدی. بدون شک، معنی اول از هر جهت مناسب تر است و با ظاهر آیه هماهنگ تر.



بعد از آن به ذکر موهبت دوم پرداخته، می فرماید: «و تو را گمشده یافت و هدایت کرد» (و وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى).

آری، تو هرگز از نبوت و رسالت آگاه نبودی، و ما این نور را در قلب تو افکندیم، که به وسیله آن انسان ها را هدایت کنی، چنان که در جای دیگر می فرماید: مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا:

«تو نه کتاب را می دانستی و نه ایمان را (از محتوای قرآن و اسلام قبل از نزول وحی آگاه نبودی) ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگانش را بخواهیم هدایت می کنیم» (۱).

روشن است پیامبر (صلی الله علیه وآله) قبل از رسیدن به مقام نبوت و رسالت، فاقد این فیض الهی بود، خداوند دست او را گرفت و هدایت فرمود، و به این مقام نشاند، چنان که در آیه ۳ سوره «یوسف» می خوانیم: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ:

«ما بهترین داستان ها را برای تو از طریق وحی این قرآن بازگو می کنیم، هر چند پیش از آن از غافلان بودی».

مسلماً، اگر هدایت الهی و امدادهای غیبی دست پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نمی گرفت، او هرگز به سر منزل مقصود راه نمی یافت.

بنابراین، منظور از «ضلالت» در اینجا نفی ایمان، توحید، پاکی و تقوا نیست، بلکه، به قرینه آیاتی که در بالا به آن اشاره شد، نفی آگاهی از اسرار نبوت، و قوانین اسلام، و عدم آشنائی با این حقایق بود، همان گونه که بسیاری از مفسران گفته اند: ولی بعد از بعثت، به کمک پروردگار بر همه این امور واقف شد

۱ - شوری، آیه ۵۲.

و هدایت یافت (دقت کنید).

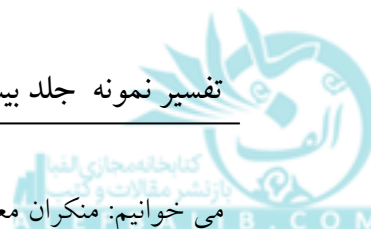
در آیه ۲۸۲ سوره «بقره» به هنگام ذکر فلسفه تعدد گواهان در مسأله نوشتن سند وامها، می فرماید: **أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى:**
«این به خاطر آن است که اگر یکی از آن دو گمراه شود و فراموش کند دیگری به او یادآوری نماید».

در این آیه «ضلالت» فقط به معنی فراموشی آمده است، به قرینه جمله «فُتَذَكَّرَ». تفسیرهای متعدد دیگری نیز برای آیه ذکر شده، از جمله این که: منظور آن است که: تو بی نام و نشان بودی و خداوند آن قدر به تو از مواهب بی نظیر عطا کرد، که همه جا شناخته شدی. یا این که: تو چند بار در دوران طفولیتت گم شدی (یک بار در دره های «مکه»، آن گاه که در حمایت «عبدالمطلب» بودی.

بار دیگر، زمانی که مادر رضاعیت «حلیمه سعدیه» بعد از پایان دوران شیر خواری تو را به سوی «مکه» می آورد تا به «عبدالمطلب» دهد، در راه گم شدی. و مرتبه سوم در آن هنگام که با عمویت «ابو طالب» در قافله ای که به سوی «شام» می رفت در یک شب تاریک و ظلمانی راه را گم کردی) و خداوند در تمام این موارد، تو را هدایت کرد و به آغوش پر مهر جدّ یا عمویت رسانید.

قابل توجه این که: «ضالّ» از نظر لغت به دو معنی آمده: «گمشده» و «گمراه» مثلاً گفته می شود: **الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ:** «دانش، گمشده انسان با ایمان است». (۱)
و به همین مناسبت، به معنی مخفی و غائب نیز آمده، لذا در آیه ۱۰ «سجده»

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱، صفحه ۱۴۸.



می خوانیم: منکران معاد می گفتند: إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ: «هنگامی که در زمین پنهان و غائب شدیم در خلقت نوینی قرار خواهیم گرفت»؟.

اگر «ضال» در آیه مورد بحث، به معنی «گمشده» باشد، مشکلی پیش نمی آید، و اگر به معنی «گمراه» باشد، منظور نداشتن دسترسی به راه نبوت و رسالت قبل از بعثت است.

و یا به تعبیر دیگر: پیامبر در ذات خود چیزی نداشت، هر چه داشت از سوی خدا بود، بنابراین، در هر دو صورت مشکلی پیش نمی آید.

آن گاه، به بیان سومین موهبت پرداخته، می فرماید: «خداوند تو را فقیر یافت و غنی و بی نیاز کرد» (وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى). (۱)

توجه «خدیجه» آن زن مخلص با وفا را به سوی تو جلب نمود، تا ثروت سرشارش را در اختیار تو و اهداف بزرگت قرار دهد، و بعد از ظهور اسلام، غنائم فراوانی در جنگ ها نصیب تو کرد، آن گونه که برای رسیدن به اهداف بزرگت بی نیاز شدی.

در روایتی، از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیات فرمود: أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَى قَالَ: فَرَدًّا لَا مِثْلَ لَكَ فِي الْمَخْلُوقِينَ، فَآوَى النَّاسَ إِلَيْكَ، وَ وَجَدَكَ ضَالًّا أَى ضَالَّةً فِي قَوْمٍ لَا يَعْرِفُونَ فَضْلَكَ فَهَدَاهُمْ إِلَيْكَ، وَ وَجَدَكَ عَائِلًا تَعُولُ أَقْوَامًا بِالْعِلْمِ فَأَغْنَاهُمْ بِكَ:

۱ - «عائل» در اصل، به معنی شخص عیالمند است هر چند غنی باشد، ولی این واژه به معنی فقیر نیز به کار رفته است، و در آیه مورد بحث، اشاره به همین معنی است، از کلمات «راغب» چنین استفاده می شود که: «عال» اگر اجوف یائی باشد به معنی «فقیر» و اگر اجوف واوی باشد به معنی «کثیر العیال» بودن است (ولی بعید نیست که این دو لازم و ملزوم یکدیگر شوند).



«آیا تو را یتیم، یعنی فردی بی نظیر در میان مخلوقات خود نیافت و سپس مردم را در پناه تو قرار داد؟ و تو را گمشده و ناشناخته در میان قومی یافت که مقام فضل تو را نمی دانستند و آنها را به سوی تو هدایت کرد، تو را سرپرست اقوامی در علم و دانش قرار داد و آنها را به وسیله تو بی نیاز ساخت» (۱).

البته، این حدیث ناظر به بطون آیه است، و گرنه ظاهر آیات همان است که در بالا گفته شد. مبدا تصور شود، بیان این امور که در ظاهر آیه است، از مقام شامخ پیامبر (صلی الله علیه و آله) می کاهد، و یا توصیفی منفی از سوی پروردگار درباره او است، بلکه، این در حقیقت بیان الطاف الهی و اکرام و احترام او نسبت به این پیغمبر بزرگ است، هنگامی که محبوب، سخن از الطافش نسبت به عاشق دلباخته می گوید، خود عین لطف و محبت است و دلیل بر عنایت خاص او است، و به همین دلیل، با شنیدن این الفاظ از سوی محبوب، روح او تازه می شود، و جان او صفا می یابد، و قلبش غرق آرامش و سکینه می شود.

سپس در آیات بعد، به عنوان نتیجه گیری از آیات قبل، سه دستور پر اهمیت به پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می دهد، که هر چند مخاطب در آن شخص رسول الله (صلی الله علیه و آله) است، ولی مسلماً همگان را شامل می شود، نخست، می فرماید: «حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن» (فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ).

«تَقْهَرْ» از ماده «قهر» به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی «غلبه توأم با تحقیر» است، ولی در هر یک از این دو معنی نیز جداگانه استعمال می شود، و مناسب در اینجا همان «تحقیر» است.



این، نشان می دهد: در مورد یتیمان گر چه مسأله اطعام و انفاق، مهم است، ولی از آن مهمتر دلجوئی، نوازش و رفع کمبودهای عاطفی است، و لذا در حدیث معروفی می خوانیم: رسول الله (صلی الله علیه وآله) فرمود: مَنْ مَسَحَ عَلِيَّ رَأْسِ يَتِيمٍ كَانَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ تَمْرٌ عَلَى يَدِهِ نُورٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ:

«هر کس به عنوان نوازش دست بر سر یتیمی کشد به تعداد هر موئی که دست او از آن می گذرد، در روز قیامت نوری خواهد داشت».(۱)

گوئی خداوند به پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید: تو خود یتیم بودی و رنج یتیمی را کشیده ای، اکنون از دل و جان مراقب یتیمان باش و روح تشنه آنها را با محبت سیراب کن.

پس از آن، به دومین دستور پرداخته، می فرماید: «و سؤال کننده را از خود مران» (وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ).

«لا تَنْهَرْ» از ماده «نهر» به معنی «راندن توأم با خشونت» است، و بعید نیست ریشه آن با «نهر» به معنی نهر آب جاری یکی باشد؛ چرا که آن هم آب را با شدت می راند!

در این که: منظور از «سائل» در اینجا چه کسی است؟ چند تفسیر وجود دارد:

نخست این که: منظور کسانی است که سؤالاتی در مسائل علمی، اعتقادی و دینی دارند، به قرینه این که: این دستور تفریعی است بر آنچه در آیات قبل آمده: وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى: «خداوند تو را گم شده یافت و هدایت کرد»، پس به شکرانه این هدایت الهی، تو نیز در هدایت

نیازمندان کوشا باش، و هیچ تقاضا

کننده هدایتی را از خود مران.

دیگر این که: منظور کسانی است که دارای فقر مادی هستند، و به سراغ تو می آیند، باید آنچه در توان داری به کار گیری، و آنها را مأیوس نکنی، و از خود نرانی. سوم این که: هم ناظر به فقر علمی است و هم فقر مادی، دستور می دهد: به تقاضای سائلان در هر قسمت پاسخ مثبت ده، این معنی هم تناسب با هدایت الهی نسبت به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دارد و هم سرپرستی از او در زمانی که یتیم بود. عجب این که: بعضی از مفسران برای اثبات این که مقصود از «سائل» در اینجا تنها سؤال کننده از مسائل علمی است، گفته اند: تعبیر «سائل» در قرآن مجید، هرگز به معنی تقاضا کننده مالی نیامده است. (۱)

در حالی که، مکرر در قرآن در این معنی به کار رفته است، چنان که در آیه ۱۹ «ذاریات» می خوانیم: وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ: «در اموال آنها حقی است برای سائل و محروم» همین معنی در آیه ۲۵ سوره «معارج» و ۱۷۷ «بقره» نیز آمده است.

* * *

و سرانجام، در سومین و آخرین دستور می فرماید: «و اما نعمت های پروردگارت را بازگو کن» (وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ). بازگو کردن نعمت، گاه، با زبان است و تعبیراتی که حاکی از نهایت شکر و سپاس باشد، نه غرور و برتری جوئی.

و گاه، با عمل است، به این ترتیب که از آن انفاق و بخشش در راه خدا کند، بخششی که نشان دهد خداوند نعمت فراوانی به او عطا کرده است.

۱ - تفسیر «عبده»، جزء عمّ (جزء سی ام قرآن)، صفحه ۱۱۳.



این سنت افراد سخاوتمند و کریم است، که وقتی نعمتی به آنها روی آورد بازگو می کنند و شکر خدا را به جا می آورند، و عملشان نیز تأیید و تأکیدی است بر این حقیقت، به عکس بخیلان دون همت که دائماً ناله می کنند، و اگر دنیا را نیز به آنها بدهی، اصرار در پرده پوشی بر نعمت ها دارند، چهره آنها فقیرانه، و سخنانشان آمیخته با آه و زاری و عملشان نیز بیانگر فقر است!

این، در حالی است که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَنْعَمَ عَلَيَّ عَبْدٍ نِعْمَةً يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ النُّعْمَةِ عَلَيْهِ: «خداوند هنگامی که نعمتی به بنده ای می بخشد دوست دارد آثار نعمت را بر او ببیند».** (۱)

بنابراین، حاصل معنی آیه چنین می شود: به شکرانه این که فقیر بودی، خدا بی نیازت کرد، تو هم آثار نعمت را آشکار کن، و با گفتار و عمل این موهبت الهی را بازگو نما. ولی، بعضی از مفسران گفته اند: منظور از «نعمت» در اینجا تنها نعمت های معنوی، از جمله نبوت، یا قرآن مجید است، که پیامبر (صلی الله علیه وآله) موظف بود آنها را ابلاغ کند و این است منظور از بازگو کردن نعمت.

این احتمال نیز وجود دارد که، تمام نعمت های معنوی و مادی را شامل شود. لذا در حدیثی، از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: معنی آیه چنین است: **حَدَّثُ بِمَا أُعْطَاكَ اللَّهُ، وَ فَضْلَكَ، وَ رَزَقَكَ، وَ أَحْسَنَ إِلَيْكَ وَ هَدَاكَ: «آنچه را خدا به تو بخشیده و برتری داده و روزی عطا فرموده و نیکی به تو کرده و هدایت نموده، همه را بازگو کن».** (۲)

بالاخره، در حدیث دیگری، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به عنوان یک دستور کلی می خوانیم: **مَنْ أُعْطِيَ خَيْرًا فَلَمْ يَرِ عَلَيْهِ، سُمِّيَ بَعِيضُ اللَّهِ، مُعَادِيًا لِنِعْمِ اللَّهِ!**

۱ - «نهج الفصاحة»، حدیث ۶۸۳.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۷.



«هر کس خیری به او رسد و آثارش بر او دیده نشود، دشمن خدا شمرده می شود، و مخالف نعمت های او» (۱).

این سخن را با حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پایان می دهیم، که فرمود: إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ، وَيُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ النُّعْمَةِ عَلَى عَبْدِهِ: «خداوند زیبا است، و زیبایی را دوست دارد! و همچنین دوست دارد آثار نعمت را بر بنده خود ببیند» (۲).

نکته ها:

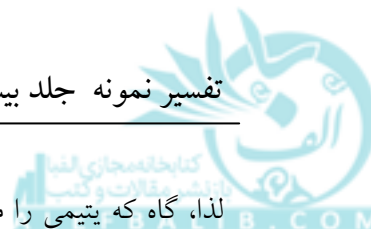
۱ - رهبری برخاسته از میان درد و رنج ها!

آیات بالا ضمن این که نعمت های خداوند به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را شرح می دهد، این نکته را نیز منعکس می کند که: او در آغاز کودکی یتیم بود، و در شرایط سخت مادی زندگی می کرد، با درد و رنج قرین بود، و از میان رنج ها برخاست و باید چنین باشد. یک رهبر الهی و انسانی، باید مرارت های زندگی را بچشد، ناراحتی ها را شخصاً لمس کند، و با تمام وجودش تلخی ها را احساس کند، تا بتواند از قشرهای محروم جامعه ارزیابی صحیحی داشته باشد، و از حال مردمی که در درد و رنج غوطه‌ورند، با خبر باشد. باید در خردی، پدر را از دست دهد تا از درد طفلان یتیمش با خبر باشد، باید روزها گرسنه بماند و شب ها گرسنه بخوابد، تا درد گرسنگان را با تمام وجودش درک کند.

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۹۲، نزدیک به همین معنی در کتاب «کافی»، جلد ۶،

کتاب الزی و التجمل، حدیث ۲ آمده است.

۲ - «فروع کافی»، جلد ۶، صفحه ۴۳۸.



لذا، گاه که یتیمی را می دید، قطرات اشک از چشمان مبارکش سرازیر می شد، او را بر دامان می نشاند و نوازش می داد و همچون جان شیرین در بر می گرفت. او، باید فقر فرهنگی جامعه را به خوبی درک کرده باشد، تا کسانی را که برای کسب دانشی خدمتش می رسند، گرمی دارد، و با آغوش باز آنها را پذیرا گردد. نه تنها پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، که شاید همه انبیاء، پرورش یافتگان رنج ها و محرومیت ها بودند، و نه تنها انبیاء، که همه رهبران راستین و موفق چنین بودند، و باید چنین باشند.

آن کس که در میان ناز و نعمت پرورش یافته، در کاخ های مجلل زندگی کرده، و هر زمان هر چه می خواسته در اختیارش بوده، چگونه می تواند درد محرومان را درک کند، منظره خانه فقرا و کاشانه یتیمان را در نظر مجسم سازد، و به کمک آنها بشتابد؟!

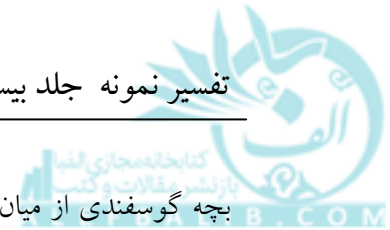
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: **مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ حَتَّى يَسْتَرْعِيَهُ الْغَنَمَ يُعَلِّمُهُ بِذَلِكَ رِعِيَةَ النَّاسِ:**

«خدا هرگز پیامبری را مبعوث نکرد، مگر این که او را به چوپانی گوسفندان گماشت، تا از این طریق چوپانی انسان ها را به او بیاموزد». (۱)

یعنی: هم رنج کشیدند، هم صبر و تحمل در برابر موجودی کم شعور را تجربه کردند، و هم در میان کوه و صحرا و آغوش طبیعت درس های بزرگ توحید و عرفان را آموختند.

در حدیث دیگری آمده است: «موسی بن عمران» از خدای خود پرسید: من به چه دلیل به این مقام رسیدم؟ خطاب آمد: آیا به خاطر می آوری آن روز که

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۶۴، حدیث ۷.



بچه گوسفندی از میان گله تو فرار کرد، به دنبال آن رفتی، آن را گرفتی، و به او گفتی: حیوان! چرا خود را خسته نمودی؟ سپس بر دوش گرفتی و به گله گوسفندان باز گرداندی، به این دلیل من تو را سرپرست خلق کردم (این تحمل و حوصله عجیب تو در مقابل یک حیوان، دلیل بر قدرت عظیم روحی تو است و لذا شایسته آن مقام بزرگی).

۲- نوازش یتیمان

وجود کودکان یتیم، که پدر خود را در طفولیت از دست داده اند، در هر اجتماعی اجتناب ناپذیر است، این کودکان از جهات مختلفی باید مورد حمایت قرار گیرند. از نظر عاطفی، دارای کمبودهایی هستند، که اگر خلاء وجود آنها از این نظر پر نشود کودکانی ناسالم، و در بسیاری از مواقع سنگدل، جانی و خطرناک بار می آیند. به علاوه، عواطف انسانی ایجاب می کند: آنها همچون سایر فرزندان جامعه مورد حمایت و توجه عموم باشند، و از همه اینها گذشته، مردم از آینده کودکان خود که ممکن است در چنین شرایطی قرار گیرند، مطمئن شوند.

«یتیمان» در بسیاری از موارد، دارای اموالی هستند که باید با دقت و امانت برای آینده آنها حفظ شود، و در بسیاری از موارد، فاقد امکانات مالی هستند، که باید از این نظر نیز مورد توجه قرار گیرند، باید دیگران همچون پدران و مادرانی دلسوز، رنج یتیمی را از روح آنها بیرون کنند، و گرد و غبار تنهایی را از چهره آنها بزایند.

لذا، در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، بسیار روی این مسأله تکیه شده



است، که هم بُعد اخلاقی دارد و هم بُعد اجتماعی و انسانی.

این حدیث از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) معروف است که: **إِنَّ الْيَتِيمَ إِذَا بَكَى اهْتَزَّ لِجَنَائِهِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ!** «هنگامی که یتیم گریه می کند عرش خدا به لرزه در می آید».

«خداوند به فرشتگانش می فرماید: ای ملائکه من! چه کسی این یتیم را که پدرش در خاک پنهان شده است به گریه در آورده؟ ملائکه می گویند: خدایا! تو آگاهتری، خداوند می فرماید: ای ملائکه من! شما را گواه می گیرم هر کس گریه او را خاموش، و قلبش را خشنود کند، من روز قیامت او را خشنود خواهم کرد» (۱).

از این بالاتر، حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: **إِذَا بَكَى الْيَتِيمُ وَقَعَتْ دُمُوعُهُ فِي كَفِّ الرَّحْمَنِ:** «هر گاه یتیم گریه کند، اشک های او در دست خداوند رحمان می ریزد»! (۲)

باز، در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که: **أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ إِذَا اتَّقَى اللَّهَ وَأَشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَالْوَسْطَى:** «من و سرپرست یتیم مانند این دو، در بهشت خواهیم بود - به شرط این که تقوای الهی را پیشه کند - سپس، اشاره به انگشت «سبابه» و «انگشت وسط» نمود» (۳).

اهمیت این موضوع آن قدر زیاد است، که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در وصیتنامه معروفش، توجه به یتیمان را در کنار توجه به نماز و قرآن قرار داده، می فرماید: **اللَّهُ اللَّهُ فِي الْأَيْتَامِ فَلَا تُعْبُوا أَفْوَاهَهُمْ وَلَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ:** «خدا را خدا را درباره یتیمان، آنها را گاهی سیر و گاهی گرسنه نگذارید، و نکند با حضور شما ضایع شوند» (۴).

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۶.

۲ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۱، صفحه ۲۱۹.

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۹۷، حدیث ۲۳.

۴ - «نهج البلاغه»، بخش نامه ها، نامه شماره ۴۷.



در حدیثی از یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده است که می گوید: خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نشسته بودیم، پسر بچه ای خدمتش آمده، عرض کرد: «کودکی یتیم هستم، خواهری یتیم دارم، و مادری بیوه زن. از آنچه خدا به تو اطعام کرده، به ما اطعام کن، تا خداوند از آنچه نزد او است، آن قدر به تو ببخشد که خوشنود شوی!»

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «چه زیبا گفתי ای پسر! سپس رو به «بلال» کرده، فرمود: برو از آنچه نزد ما است بیاور، «بلال» بیست و یک خرما با خود آورد، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: هفت دانه برای تو، هفت دانه برای خواهرت، و هفت دانه برای مادرت.»

«معاذ بن جبل» برخاست، دستی بر سر آن کودک یتیم کشیده، گفت: خداوند یتیمی تو را جبران کند، و تو را جانشین صالحی برای پدرت سازد (کودک یتیم از فرزندان مهاجران بود). پیغمبر (صلی الله علیه وآله) رو به «معاذ» کرده، فرمود: «انگیزه تو برای این کار چه بود؟» عرض کرد: محبت و رحمت بود.

فرمود: «هر کس از شما سرپرستی یتیمی را بر عهده گیرد، حق آن را ادا کند، و دست بر سر یتیم کشد، خداوند به عدد هر موئی، حسنه ای برای او می نویسد، و به هر موئی، سیئه ای از او محو می کند، و به هر موئی، درجه ای به او می بخشد.» (۱)

البته، در جوامع گسترده ای مانند جوامع امروز، مسلمانان باید به کارهای فردی در این زمینه قناعت نکنند، بلکه باید نیروهای خود را متمرکز کرده، یتیمان را زیر پوشش برنامه های حساب شده اقتصادی، فرهنگی و آموزشی قرار دهند، و از آنها افرادی لایق برای جامعه اسلامی بسازند، و این امر مهم، نیاز به همکاری عمومی دارد.

۳ - بازگو کردن نعمت ها

دستوری که در آیات فوق در این زمینه آمده، در صورتی که به عنوان شکر و سپاس الهی، - و نه به عنوان افتخار برتری جوئی - انجام گیرد، علاوه بر این که انسان را در مقام عبودیت پروردگار تکامل می بخشد و اثرات مثبت اجتماعی دارد در روح و جان خود انسان نیز، اثر آرام بخشی می گذارد.

یادآوری نعمت های خدا سبب می شود: انسان کمبودها را کمتر احساس کند، از بیماری ها شکوه نکند؛ چرا که بر سلامت اعضاء دیگر خود شکرگزار است، به خاطر از دست دادن چیزی، جزع و فرغ ننماید؛ چرا که بقیه امکانات خود را بازگو می کند. این گونه افراد، در سختی ها و طوفان های زندگی گرفتار یأس، نومیدی، اضطراب و ناراحتی نمی شوند، روحی آرام و قلبی مطمئن دارند و توان آنها در مبارزه با مشکلات زیاد است.

* * *

خداوند! نعمت هایت بیش از آن است که بتوان آنها را بازگو کرد، آنها را از ما سلب مکن، و به کرمیت بیفز!

پروردگارا! ما در این دنیا غرق احسان توئیم، انتظار داریم در آن دنیا نیز چنین باشیم!
بارالها! ما را توفیقی مرحمت کن که همیشه پشتیبان محرومان و حافظ حقوق یتیمان باشیم!
آمِنَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره ضحی (۱)



سوره ألم نشرح

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۸ آیه است





محتوای سوره ألم نشرح

معروف این است: این سوره بعد از سوره «و الضحی» نازل شده است و محتوای آن نیز همین مطلب را تأیید می کند؛ چرا که در این سوره، باز قسمتی از مواهب الهی بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) شمرده شده است، در واقع سه نوع موهبت بزرگ در سوره «و الضحی» آمده بود و سه موهبت بزرگ در سوره «ألم نشرح».

مواهب گذشته بعضی مادی و بعضی معنوی بود، اما مواهب سه گانه این سوره همه جنبه معنوی دارد و عمدتاً این سوره بر سه محور دور می زند:

یکی، بیان همین نعمت های سه گانه و دیگری بشارت به پیامبر از نظر بر طرف شدن مشکلات دعوت او در آینده و سوم، توجه به خداوند یگانه و تحریص و ترغیب به عبادت و نیایش.

و به همین دلیل، در روایات اهل بیت (علیهم السلام) - چنان که قبلاً هم اشاره کرده ایم - این دو به منزله یک سوره شمرده شده است، لذا در قرائت نماز، برای این که یک سوره کامل خوانده شود، هر دو را با هم می خوانند.

در میان اهل سنت نیز، بعضی طرفدار این نظریه هستند، چنان که «فخر رازی» از «طاووس» و «عمر بن عبد العزیز» نقل کرده: آنها نیز می گفتند: این دو سوره، سوره واحده است و در یک رکعت هر دو را تلاوت می کردند و میان این دو، «بسم الله» را حذف می کردند. (۱)

عجب این که: «فخر رازی» بعد از ذکر قول کسانی که آنها را سوره واحده

۱ - ولی طبق فتاوی فقهای ما، «بسم الله» در هر دو باید باشد و این که مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» نقل کرده که فقهای ما «بسم الله» را حذف می کنند، درست به نظر نمی رسد.



می دانند، می گوید: این سخن درست نیست؛ زیرا محتوای آن دو با هم فرق دارد، سوره «و الضحی» هنگامی نازل شد که رسول خدا از ایذاء کفار ناراحت بود و در محنت و اندوه به سر می برد، در حالی که دومی وقتی نازل شد که پیغمبر خوشحال و شادمان بود، این دو چگونه با هم جمع می شوند؟ (۱)

ولی، این استدلال عجیبی است؛ چرا که هر دو سوره سخن از زندگی گذشته پیغمبر می گوید و این در حالی بود که بسیاری از مشکلات را پشت سر نهاده و قلب پاک او غرق امید و سرور بوده است، هر دو سوره از مواهب الهی سخن می گوید و گذشته سخت و پر محنت را یادآور می شود، تا مایه تسلی خاطر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امیدواری بیشتر و کامل تر گردد. به هر حال، پیوند نزدیک محتوای این دو سوره، چیزی نیست که قابل شک و تردید باشد، نظیر همین معنی در سوره «فیل» و «قریش» نیز خواهد آمد (ان شاء الله) در این که: این سوره (ألم نشرح) در «مکه» نازل شده یا «مدینه»، از بیانات فوق روشن می شود: در «مکه» نازل شده است.

ولی با توجه آیه: وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ: «ما نام تو را بلند کردیم»، بعضی معتقدند: در «مدینه» نازل شده است، در آن زمان که آوازه اسلام و پیامبر همه جا را گرفته بود. اما انصاف این است که: این دلیل قانع کننده نمی باشد؛ زیرا پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با تمام مشکلاتی که در «مکه» داشت، بلند آوازه و در تمام محافل سخن از قیام، رسالت و دعوت او بود و به وسیله اجتماع سالانه «حج»، این آوازه به سایر مناطق «حجاز»، مخصوصاً «مدینه» رسیده بود.

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۲، صفحه ۲.



فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که فرمود: مَنْ قَرَأَهَا أُعْطِيَ مِنْ الْأَجْرِ كَمَنْ لَقِيَ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه وآله) مُعْتَمًا فَفَرَّجَ عَنْهُ: «هر کس این سوره را بخواند، پاداش کسی را دارد که محمد (صلی الله علیه وآله) را غمگین دیده و اندوه را از قلب او زدوده است».(۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۷.



- ۱ أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ
- ۲ وَ وَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ
- ۳ أَلَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ
- ۴ وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ
- ۵ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا
- ۶ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا
- ۷ فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ
- ۸ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - آیا ما سینه تو را گشاده نساختیم؟
- ۲ - و بار سنگین تو را از تو برداشتیم؟!
- ۳ - همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می کرد.
- ۴ - و آوازه تو را بلند ساختیم!
- ۵ - به یقین با سختی آسانی است.
- ۶ - (آری) با سختی آسانی است.



۷- پس هنگامی که از کار مهمی فارغ می شوی به مهم دیگری پرداز.

۸- و به سوی پروردگارت توجه کن!

تفسیر:

ما تو را مشمول انواع نعمت ها ساختیم
 لحن آیات، آمیخته با لطف و محبت فوق العاده پروردگار و تسلی و دلداری پیغمبر اکرم (صلی
 الله علیه وآله) است.
 در نخستین آیه، به مهمترین موهبت الهی اشاره کرده، می فرماید: «آیا ما سینه تو را گشاده
 نساختیم؟» (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ).
 «نَشْرَحْ» از ماده «شرح» در اصل، به گفته «راغب» در «مفردات»، به معنی گسترش دادن قطعات
 گوشت و تولید ورقه های نازک تر است، سپس می افزاید: منظور از شرح صدر، گسترش آن
 به وسیله نور الهی و سکینه و آرامش خداداد می باشد و بعد می گوید: شرح دادن مشکلات
 کلام و سخن، به معنی گسترش آن و توضیح معانی مخفی است.
 به هر حال، شک نیست که: منظور از «شرح صدر» در اینجا، معنی کنائی آن است و آن توسعه
 دادن به روح و فکر پیامبر (صلی الله علیه وآله) است و این توسعه می تواند مفهوم وسیعی
 داشته باشد، که هم وسعت علمی پیامبر را از طریق وحی و رسالت شامل گردد و هم بسط و
 گسترش تحمل و استقامت او در برابر لجاجت ها و کارشکنی های دشمنان و مخالفان.
 لذا، هنگامی که «موسی بن عمران» مأموریت دعوت «فرعون» طغیانگر را پیدا می کند: «أَذْهَبْ
 إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» بلافاصله عرض می کند: رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي:
 «خداوندا! سینه ام را گشاده ساز و کار را بر من



آسان کن» (۱).

و در جایی دیگر، خطاب به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْخُوْتِ: «اکنون که چنین است منتظر فرمان پروردگارت باش، استقامت و شکیبایی پیشه کن و مانند یونس مباش» (که بر اثر ترک شکیبایی لازم، گرفتار آن همه مشکلات و موارث شد). (۲)

«شرح صدر» در حقیقت، نقطه مقابل «ضیق صدر» است، چنان که در آیه ۹۷ سوره «حجر» می خوانیم: وَ لَقَدْ نَعَلْمُ اَنْكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ: «ما می دانیم که سینه تو به خاطر گفتگوهای (مغرضانه) آنها تنگ می شود».

اصولاً، هیچ رهبر بزرگی نمی تواند بدون شرح صدر به مبارزه با مشکلات رود و آن کس که رسالتش از همه عظیم تر است (مانند پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)) شرح صدر او باید از همه بیشتر باشد، طوفان ها، آرامش اقیانوس روح او را بر هم نزند، مشکلات، او را به زانو در نیورد، کارشکنی های دشمنان، مأیوسش نسازد، سؤالات از مسائل پیچیده، او را در تنگنا قرار ندهد و این عظیم ترین هدیه الهی به رسول الله بود.

لذا، در حدیثی آمده است: «پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید: من تقاضائی از پروردگارم کردم که دوست می داشتم این تقاضا را نمی کردم، عرض کردم: خداوند! جریان باد را در اختیار بعضی از پیامبران قبل از من قرار دادی، و بعضی از آنها مردگان را زنده می کردند، خداوند به من فرمود:

آیا تو یتیم نبودی پناهت دادم؟

گفتم: آری.

فرمود: آیا گمشده نبودی هدایتت کردم؟

۱ - طه، آیات ۲۴ - ۲۶.

۲ - قلم، آیه ۴۸.



عرض کردم: آری، ای پروردگارا!

فرمود: آیا سینه تو را گشاده، و پشتت را سبک بار نکردم؟

عرض کردم: آری ای پروردگارا! (۱)

این، نشان می دهد که نعمت «شرح صدر» مافوق معجزات انبیاء است، و به راستی، اگر کسی حالات پیامبر (صلی الله علیه وآله) را دقیقاً مطالعه کند و میزان شرح صدر او را در حوادث سخت و پیچیده دوران عمرش بنگرد، یقین می کند این از طریق عادی ممکن نیست، این یک تأیید الهی و ربانی است.

در اینجا بعضی گفته اند: منظور از «شرح صدر» همان حادثه ای است که در طفولیت یا جوانی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) واقع شد، که فرشتگان آسمان آمدند، سینه او را شکافتند، قلبش را بیرون آورده، شستشو دادند، و آن را از علم و دانش و رأفت و رحمت پر کردند. (۲)

بدیهی است، منظور از این حدیث، این قلب جسمانی نیست، بلکه کنایه و اشاره ای است به امدادهای الهی از نظر روحی، تقویت عزم و اراده پیغمبر و پاکسازی او از هر گونه نقایص اخلاقی و وسوسه های شیطانی.

ولی، دلیلی نداریم که آیه مورد بحث اشاره به خصوص این ماجرا باشد، بلکه مفهومی گسترده و وسیع دارد که این داستان ممکن است مصداقی از آن محسوب شود.

و به خاطر همین شرح صدر بود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به عالی ترین وجهی مشکلات رسالت را پشت سر گذاشت، و وظائف خود را در این طریق به خوبی

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۸.

۲ - تفسیر «درّ المنثور» طبق نقل تفسیر «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۴۵۲ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۲، صفحه ۲ - مضمون این حدیث در «صحیح بخاری»، «ترمذی» و «نسائی» نیز در داستان «معراج» آمده است.



* * *

پس از آن، به ذکر موهبت دیگری از مواهب عظیم خود به پیامبر (صلی الله علیه وآله) پرداخته، می افزاید: «آیا ما بار سنگین را از تو برنداشتیم؟! (وَ وَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ).

* * *

«همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می کرد» (الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ).

«وزر» در لغت به معنی سنگینی است، واژه «وزیر» نیز از همین معنی مشتق شده است، چون بارهای سنگین حکومت را بر دوش می کشد، و گناهان را نیز به همین جهت «وزر» گویند؛ چرا که بار سنگینی است بر دوش گنهگار.

«أَنْقَضَ» از ماده «نقض» به معنی گشودن گره طناب، یا جدا کردن قسمت های به هم فشرده ساختمان است، و «انتقاض» به صدائی گفته می شود که به هنگام جدا شدن قطعات ساختمان از یکدیگر به گوش می رسد، و یا صدای مهره های کمر به هنگامی که زیر بار سنگینی قرار می گیرد.

این کلمه در مورد شکستن پیمان ها و قراردادهای نیز به کار می رود و می گویند: فلان کس نقض عهد کرد.

به این ترتیب، آیه فوق می گوید: خداوند آن بار سنگین و کمر شکن را از تو برداشت.

این کدام بار بود که خداوند از دوش پیامبرش برداشت؟ قرائن آیات به خوبی نشان می دهد: منظور همان مشکلات رسالت و نبوت، و دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی، و برچیدن آثار فساد از آن محیط بسیار آلوده بوده است، نه تنها پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، که همه پیغمبران در آغاز دعوت با چنین مشکلات



عظیمی روبرو بودند، و تنها با امدادهای الهی بر آنها پیروز می شدند، منتها شرائط محیط و زمان پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) از جهاتی سخت تر و سنگین تر بود. بعضی نیز، «وزر» را به معنی بار سنگین «وحی» در آغاز نزول، تفسیر کرده اند. بعضی نیز، به ضلالت و گمراهی و لجاج و عناد مشرکان. بعضی، به اذیت و آزار فوق العاده آنها. و بعضی، به اندوه ناشی از وفات عمویش «ابو طالب» و همسرش «خدیجه» و بالاخره بعضی، به مسأله عصمت و پاکی از گناه تفسیر کرده اند. ولی، ظاهراً همان تفسیر اول از همه مناسب تر است، و اینها شاخ و برگ برای آن محسوب می شود.

و در سومین موهبت می فرماید: «ما آوازه تو را بلند کردیم» (وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ). (۱) نام تو همراه اسلام و نام قرآن، همه جا پیچید، و از آن بهتر این که: نام تو در کنار نام «الله» هر صبح و شام بر فراز مأذنه ها و هنگام اذان برده می شود، و شهادت به رسالت تو، در کنار شهادت به توحید و یگانگی خداوند، نشان اسلام و دلیل پذیرش این آئین پاک است. چه افتخاری از این برتر، و رفعت مقامی از این بالاتر تصور می شود؟! در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در تفسیر این آیه می خوانیم که فرمود: «جبرئیل» به من گفت: خداوند متعال می گوید: هنگامی که نام من برده می شود، نام تو نیز همراه من ذکر می شود (و در عظمت مقام تو همین بس).

۱ - تعبیر به «رفع» بعد از «وضع» با توجه به این که ضد یکدیگرند، در اینجا لطف خاصی دارد.



تعبیر به لک: «برای تو» تأکیدی است بر این که: نام و آوازه پیامبر را علی رغم تمام آن کارشکنی ها و دشمنی ها بلند ساخت.

در اینجا سؤالی مطرح است: این سوره در «مکه» نازل شده، در حالی که گسترش اسلام، حل مشکلات رسالت، برداشتن بارهای سنگین از دوش پیامبر(صلی الله علیه وآله) و بلند شدن آوازه او در اقطار جهان، در «مدینه» واقع شد.

در پاسخ این سؤال بعضی گفته اند: منظور این است که بشارت آن قبلاً به پیامبر(صلی الله علیه وآله) داده شد، و همان بود که بار اندوه و غم را از دل او برداشت.

و گاه گفته اند: «فعل ماضی» در اینجا معنی «مستقبل» را می بخشد، و نویدی است نسبت به آینده.

ولی، حق این است که: قسمتی از این امور در «مکه» مخصوصاً در اواخر دوران سیزده ساله ای که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در «مکه» مشغول به دعوت مردم بود، تحقق یافت، ایمان در قلوب عده زیادی نفوذ کرد، و مشکلات نسبتاً کمتر شد، اسم و آوازه پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، همه جا پیچید، و زمینه برای پیروزی های بزرگ آینده فراهم گشت.

جالب این که: «حسان بن ثابت» شاعر معروف پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مدح آن حضرت، به مضمون همین آیه در شکل زیبایی اشاره کرده، می گوید:

وَ صَمَّ إِلَهَ اسْمِ النَّبِيِّ إِلَى اسْمِهِ إِذَا قَالَ فِي الْخَمْسِ الْمُؤَذِّنُ أَشْهَدُ

وَ شَقَّ لَهُ مِنْ اسْمِهِ لِيَجْلَهُ *** فَذُو الْعَرْشِ «مَحْمُودٌ» وَ هَذَا «مُحَمَّدٌ»:

«خداوند اسم پیامبر را به اسم خود ضمیمه کرد * در آن هنگام که مؤذن در پنج نوبت آشهاد... می گوید.



و از نام خود نامی برای او انتخاب کرد تا احترامش کند * لذا خداوند صاحب عرش، «محمود» است و او «محمد» است!

سیمرغ فهم هیچ کس از انبیاء نرفت آنجا که تو به بال کرامت پریده ای
هر یک به قدر خویش به جایی رسیده اند *** آنجا که جای نیست، به جایی رسیده ای

در آیه بعد، به پیامبرش مهمترین بشارت را می دهد و انوار امید را بر قلب پاکش می پاشد،
می فرماید: «قطعاً با سختی آسانی است» (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا).

و باز تأکید می کند: «قطعاً با سختی آسانی است» (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا).
غم مخور، مشکلات و سختیها به این صورت باقی نمی ماند، کارشکنی های دشمنان برای
همیشه ادامه نخواهد یافت، و محرومیت های مادی و مشکلات اقتصادی و فقر مسلمین به
همین صورت ادامه نمی یابد.

آن کس که تحمل مشکلات کند، و در برابر طوفان ها ایستادگی به خرج دهد، روزی، میوه
شیرین آن را می چشد، روزی که فریاد دشمنان خاموش، کارشکنی ها بی رنگ، جاده های
پیشرفت و تکامل صاف، و پیمودن مسیر حق آسان خواهد شد.

گرچه بعضی از مفسران، این آیات را اشاره به فقر مالی عمومی مسلمانان در آغاز ظهور اسلام
شمرده اند، ولی گستردگی مفهوم آیات، همه مشکلات را شامل می شود، این دو آیه، به
صورتی مطرح شده که اختصاص به شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و زمان آن
حضرت نیز ندارد، بلکه به صورت یک قاعده کلی و به عنوان



تعلیلی بر مباحث سابق مطرح است، و به همه انسان های مؤمن مخلص و تلاشگر نوید می دهد: همیشه در کنار سختی ها آسانی ها است، حتی تعبیر به «بعد» نمی کند، بلکه تعبیر به «مع» که نشانه همراهی است می کند.

آری، چنین است که با هر مشکلی، آسانی آمیخته، و با هر صعوبتی، سهولتی همراه است، و این دو همیشه با هم بوده و با هم خواهند بود.

این نوید و وعده الهی است که دل را نور و صفا می بخشد، به پیروزی ها امیدوار می کند، و گرد و غبار یأس و نومیدی را از صفحه روح انسان می زداید. (۱)

در حدیثی آمده است: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: **وَاعْلَمُ أَنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، وَأَنَّ مَعَ الصَّبْرِ النَّصْرَ، وَأَنَّ الْفَرْجَ مَعَ الْكُرْبِ**: «بدان با سختی ها، آسانی است، با صبر، پیروزی، و با غم و اندوه، خوشحالی و گشایش است». (۲)

و در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: زنی شکایت همسرش را نزد آن حضرت برد که او چیزی بر من انفاق نمی کند، در حالی که همسرش واقعا تنگدست بود، علی (علیه السلام) از این که همسر او را به زندان بیفکند خودداری کرد، و در جواب فرمود: **إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا** (و او را به صبر و شکیبائی دعوت کرد). (۳)
آری:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر، نوبت ظفر آید

سپس، در آخرین آیات این سوره می فرماید: «پس هنگامی که از کار مهمی

۱ - از آنچه گفتیم روشن شد: الف و لام در «العُسْر» برای جنس است نه برای عهد، و واژه «یُسْر» گر چه به صورت نکره ذکر شده، ولی آن هم معنی جنسی را می رساند، و نکره بودن در این گونه موارد برای بیان عظمت است.

۲ و ۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۰۴، حدیث ۱۱ و ۱۳.



فارغ می شوی به مهم دیگری پرداز» (فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ).

هرگز بیکار نمان، تلاش و کوشش را کنار مگذار، پیوسته مشغول مجاهده باش و پایان هر مهمی را، آغاز مهم دیگر قرار ده.

و در تمام این احوال به خدا تکیه کن «و به سوی پروردگارت توجه نما» (وَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَارْءَبْ).

رضایت او را بطلب، خشنودی او را جستجو کن، و به سوی قرب جوارش بشتاب. مطابق آنچه گفته شد، آیه، مفهوم گسترده ای دارد که فراغت از هر مهمی، و پرداختن به مهم دیگر را شامل می شود، و جهت گیری تمام تلاش ها را به سوی پروردگار توصیه می کند، ولی غالب مفسران معانی محدودی برای آیه ذکر کرده اند، که می توان هر یک از آنها را به عنوان مصداقی پذیرفت:

جمعی گفته اند: منظور این است: هنگامی که از نماز واجب فراغت یافتی، به دعا پرداز و از خدا تمنا کن، تا هر چه می خواهی به تو بدهد.

یا: هنگامی که از فرائض فارغ شدی، برای نافلة شب برخیز.

یا: هنگامی که از دنیا فارغ شدی، به امور آخرت و عبادت و نماز پروردگارت پرداز.

یا: هنگامی که از واجبات فراغت پیدا کردی، به مستحباتی که خدا دستور داده، توجه کن.

یا: هنگامی که از جهاد با دشمن فارغ شدی، به عبادت برخیز.

یا: هنگامی که از جهاد با دشمن فارغ شدی، به جهاد نفس پرداز.

یا: هنگامی که از رسالت فارغ شدی، به تقاضای شفاعت برخیز!